

ویژه نامه بهاری
هفت گاه

تقارن بهار



فهرست مطالب :

- 7 سرمقاله / سلام به بهار
- 8 یادداشت الهام صادقی / فلسطین این روزها دانشگاه هنر است / باز نشر
- 10 زاویه / نقاشی " شکوفه هلو "
- 11 مصاحبه اختصاصی با جواد انصافی
- 17 یادداشت محمود پاک نیت / سال عشق و محبت و دوستی
- 18 زاویه / شعر " بهار را باور کن "
- 19 یادداشت پروین بهمنی / عید غدیر ، عید بهار ، عید یار
- 22 زاویه / شعر طنز " عیدانه "
- 25 یادداشت پیمان شریعتی / آغاز تئاتر ، آغاز بهار است
- 26 یادداشت جمشید جهانزاده / بده ساقی می باقی
- 27 زاویه / نقاشی " کل ممد و گل بهار "

- 28 یادداشت استاد داوود فتحعلی بیگی / دل باز ماندگان خرسند و پا بر جا
- 29 یادداشت استاد پشنگ کامکار / همیشه منتظر آمدن بهار بودم
- 30 یادداشت دکتر عطا الله امیدوار / دکتر امیدوار و دغدغه های بهاری اش
- 39 زاویه / نقاشی " باغ بهاری "
- 40 یادداشت استاد شاپور اسلامی / ذات بهار ، بودن است و آنگاه زیستن
- 43 یادداشت الهام صادقی / او استاد سادگی است / باز نشر
- 45 یادداشت استاد علی اکبر شکارچی / طرحی خیال انگیز به مناسبت بهاری خیال انگیز
- 50 یادداشت کاظم هژیر آزاد / تماشاگر حرفه ای ، ضامن حیات تئاتر
- 53 یادداشت آرزو آلوستانی / همیشه جایش خالی است ، حتی اگر فراموشش کنیم / باز نشر
- 55 زاویه / شعر " عید آمد و ما خانه خود را نتکاندیم "
- 57 مصاحبه اختصاصی با روزبه نعمت اللهی
- 62 زاویه / نقاشی " غنچه های بادام "
- 63 یادداشت سعید داخ / زمین ، بی قرار بهاری شدن

- 64 یادداشت دکتر بهروز غریب پور / عیدتان مبارک عروسکی باد
- 66 یادداشت رویا حلاج / نرم نرمک می رسد بهار
- 67 یادداشت هومن بالازاده / آرزوی خانه هایی سبز
- 68 یادداشت استاد ارشد تهماسبی / و آن وقت عید چه دلپذیر خواهد بود
- 69 یادداشت سید یونس آبسالان / نمایش ایرانی ، راه اصلی رسیدن به تئاتر ملی
- 70 زاویه / نقاشی سهراب سپهری
- 71 مصاحبه اختصاصی با جهانگیر الماسی
- 81 یادداشت آرزو آلوستانی / دنیای رنگارنگ " وس اندرسون " در " هتل بزرگ بوداپست " / باز نشر
- 83 یادداشت مرتضی ضرابی / بهار ، فصل شروع دوباره
- 84 یادداشت عادل بزدوده / یادش بخیر !
- 86 یادداشت مهدی میامی / زمستان ، نوروز ، سینما

- 89 زاویه / نقاشی " درخت بهاری "
- 90 یادداشت دکتر عطا الله کوپال / تئاتر سنگ بنای آزادی است
- 92 یادداشت سیامک اشعریون / بهار و جای خالی ... !
- 93 مصاحبه اختصاصی با آتش تقی پور
- 98 یادداشت سمیرا سید فتاحی / طبیعت زیبای بهار : نور خداوند
- 100 یادداشت ابوالفضل حاج علیخانی / هنر مندانه به انتظار بهار بنشینیم
- 102 یادداشت شهرام درخشان / سال اسب هم تمام شد
- 104 یادداشت ژيوار شيخ الاسلامی / نوروز و آئين های نوروزی در كردستان
- 105 زاویه / نقاشی " باغ بهاری "
- 106 یادداشت دکتر سهراب سلیمی / می خواهیم با تئاتر لبخند بزنم
- 108 زاویه / عکس از حسن قائدی

- 109 مصاحبه اختصاصی با سیروس ابراهیم زاده
- 122 یادداشت بهرام ابراهیمی / سال نو ، روز نو ، روزگار نو
- 123 یادداشت سعید رفیعی آتانی / ... از هرچه دو رنگی است رها بود زمستان
- 125 زاویه / نقاشی " میخک و شقایق در گلدان کریستال "
- 126 یادداشت ماندانا طالبی / به استقبال بهار می رویم با گل نوروز
- 130 زاویه / شعر " بهار غم انگیز "
- 132 یادداشت الهام صادقی / سید موسی صدر یا امام سرزمین های بی امام / باز نشر



سر مقاله



www.7gah.ir

سلام به بهار . . .

آنچه روزگار را از زمستان به بهار می رساند ، چرخش زمین و جا به جا شدن زاویه تابش آفتاب و جبر نیست . آنچه روزگار را از زمستان به بهار می رساند ، کوتاه شدن شب و طولانی شدن روز نیست ؛ آب شدن یخ ها و جاری شدن رودها نیست . آنچه روزگار را از زمستان به بهار می رساند ، سبز شدن سبزه ها و رویش شکوفه ها و گل ها نیست ؛ لطافت هوا نیست .

آنچه روزگار را زمستان به بهار می رساند ، هیچ یک از اینها نیست ؛ ولی همه این ها بهار هستند . آنچه روزگار را از زمستان به بهار می رساند ، میل به نو شدن است ؛ خواهش طبیعت است به شروعی دوباره و این میل و خواهش است که در رگ های درختان شورِ دوباره سبز شدن می دواند و همین خواستن است که برف ها را ذوب می کند تا به دریا برسند و همین خواهش و میل است که خورشید را به جانب زمین می کشاند و روز را طولانی و شب را کوتاه می کند .

خواستن و البته خواستنی مبتنی بر شعور . شعوری که ذاتی طبیعت است و برخواسته از روحی الهی و این گونه است که روزگار از زمستان به بهار می رسد و از سیاهی به نور و از سردی به گرما و از آشفتگی به اعتدال .

و بشر ، این آدمیزادِ طبیعیِ غیر طبیعی شده نیز اگر بهار را آرزو دارد و خسته است از زمستان سرد و سیاه ، باید " طلب " کند که بهاری باشد و بهاری بماند . آری ، بی شک اولین قدم ، طلب است و اگر خواستیم و البته شعورمند خواستیم ، روزگاران از زمستان به بهار می رسد و اگر نه همان زمستان هست و می ماند و خواهد ماند .

چنان که سفارش شده ایم به خواستن و آرزو کردن و البته تلاش کردن برای ظهور منجی ، او که بهار انسان است و آمدنش بی شک جز به طلب و تلاش حاصل نیست .

فلسطین این روزها دانشگاه هنر است .

باز نشر یادداشتی که به بهانه کشتار وحشیانه فلسطینیان در نوار غزه ، در "هفت گاه" منتشر شده بود



الهام صادقی

نویسنده میهمان



فردوسی حکیم " هنر " را "شجاعت" تعریف می کند . هنر، شجاعتِ خلق کردن است، شجاعتِ حرکت دادن قلم مو بر روی بوم است، شجاعتِ سرودن شعر است در پس هجوم واژه ها به ذهن شاعر، شجاعتِ ساختن یک فیلم است حتی! هنر، شجاعتِ بیان احساسات انسانی است با زبانی شجاعانه که نتیجه اش لاجرم هنرمندانه می شود...

پس هنرمند، شجاع است و اگر شجاع نباشد، در دنیای لفاظی امروز، تنها لفظِ هنرمند را یدک میکشد و لابد نان به نرخ همین لفاظی می خورد و بنی بشر را هیچ سود که نمی رساند که هیچ، مایهزیان و ضرر می شود.

هنرمند باید شجاعانه آنچه را که می بیند، احساس می کند و یا به او الهام می شود بیان کند . حال این الهامات و مشاهدات می تواند دشتی زیبا و پر گل باشد ، منتظر نقاشی، کلمات آهنگینی باشد در انتظار شاعری، اصوات گوشنوازی باشد در انتظار دستی و زخمه ای، تصاویر و مفاهیمی باشد در انتظار سینماگر و یا نمایشنامه نویسی و شاید کودکی در زیر آوار بمباران رژیمی کودک کش و وحشی در انتظار شاعر دوربین عکاسی ...

این روزها تعریف هنر بی شک شجاعت است. شجاعت است که دوربین به دست بگیری و عکس هایی را به سراسر جهان مخابره کنی کهماداران و کودکانی بی گناه را نشان می دهد که از چنگال سگ صفتان انسان نمایی در عذاب اند. تصاویری که خانه های ویرانی را نشان می دهد که تنها جرمشان برای نابود شدن قرار گرفتن در منطقه ای است که این روزها همه آن را می شناسند و نامش را شنیده و در خیابان برای آزادی اش شعار می دهند : نوار غزه !

پس بی شک هنر، شجاعت است، وقتی از نام کثیفِ رژیمِ سگ صفت و کودک کش نترسی و شجاعانه ترانه ای بخوانی در دفاع از زنان و کودکان بی دفاع و یا شعری بگویی و یا فیلمی بسازی و یا نقشی بر بوم بزنی. که بی شک مظلومیت و بی گناهی این زنان و کودکان در مقابل رژیم اشغالگر و جانی سرشار است از الهامات هنرمندانه برای آنکه واقعا هنرمند است و شجاع.

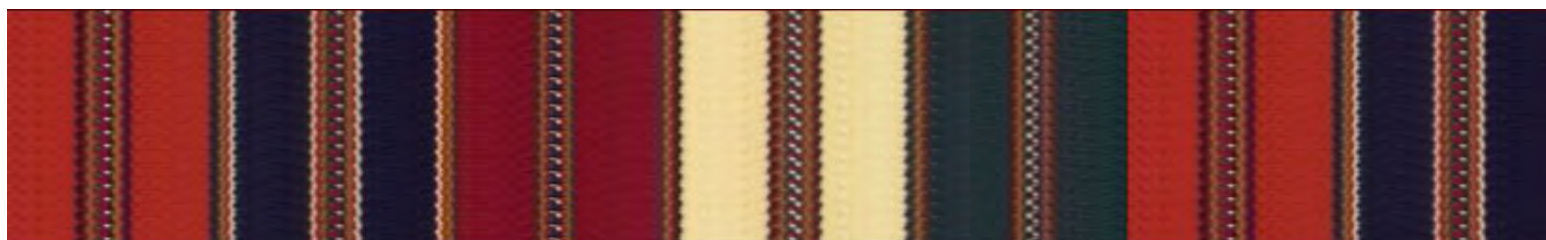
این روزها حتی امدادگری و جنگیدن هم هنر است. هنر است زیر آسمانی به امدادسانی زخمیان بشتابی که وحشیانه به آتش بسته شده اند و تو، جانت در کف دستانت، به یاری کودکی می شتابی که دو سال هم ندارد اما قلبش پاره پاره شده است. تو هنرمندی!

هنر است وقتی جلیقه خبرنگاری ات را می پوشی و در وسط خیابان های غزه می ایستی تا مردم همه جای دنیا ببینند که چه نسل کشی بزرگی در غزه جریان دارد تا باز هم در خیابان ها فریاددفاعاز فلسطین سر دهند.

شجاعت، این روزها بی شک هنر است.

هنر است در حالی که شهرت در آستانه نابودی است و حتی بیمارستان ها و آمبولانس هایش بمباران می شوند، مادر شوی و در میان این نسل کشی که سگان هار به راه انداخته اند، تو صاحب چهار نوزاد شوی، چهار قلو! و چهار فلسطینی دیگر خلق کنی!

و بی شک هنر که برتر از گوهر پدید آمده است بر سیاهی و تباهی و وحشیگری پیروز است و این پیروزی نزدیک است. و این وعده الهی ست و خلافی در آن نخواهد بود.



www.7gah.ir



ونسان ونگوك

نقاش هلندی



نقاشی " شکوفه هلو "

زاویه



www.7gah.ir



جواد انصافی

مدرس ، کارگردان ، نویسنده و بازیگر تئاتر



www.7gah.ir

جواد انصافی : "نوروز فرصت مرور وجود خویش است."

نام جواد انصافی برای بیشتر ما همراه است با خاطره نوستالژیک " اوستا و عبدلی " البته حضور شیرین و ماندگارش در تئاتر سنتی ایران . به بهانه آمدن بهار و نوروز به سراغ او رفتیم تا از او جویای نوروز و جایگاه آئین های نوروزی در هنر نمایش شویم . حاصل این گفت و گوی شیرین را در ادامه بخوانید :

علاقه شما به نمایش های آیینی ، سنتی و سیاه بازی از کجا نشأت می گیرد؟

علاقه ی من به این نوع تئاتر به دوران جوانی ام برمی گردد . در واقع وقتی به آیین های خودمان برخورد می کردم یک حساسیت خاصی داشتم . برای مثال پای سفره هفت سین از مادرم زیاد سوال می پرسیدم که چرا سبزه را ، سبز کرده اید یا آیینه و ماهی برای چیست ؟ سوال های زیادی داشتم و این مشخص بود که علاقه خاصی به چنین موضوعاتی داشتم . به دنبال این قضیه شروع به پژوهش کردم .

بعد از آن ، وقتی به مرحله ای رسیدم که فکر کردم می توانم خیلی چیزها را شخصا پیدا کنم ، شروع به پژوهش در رابطه با همه ی آیین هایمان کردم . پژوهش بر روی 10 آیین ، که تا حالا 5 آیین از این بین تبدیل به نمایش شده و مشغول پژوهش بر روی 5 آیین دیگر هستم ، تا هر کدام تک تک تبدیل به نمایش شوند .

همه آیین های ما یک پشتوانه علمی و فرهنگی بسیار غنی دارند ، به طور مثال در آیین های نوروزی ما ، بحث خانه تکانی مطرح است ؛ یعنی ما فرش هایمان را با چوب می تکاندیم ، خاک گیری می کردیم و بعد می شستیم ، دلیل علمی آن هم این است که اگر خاک گیری نکنیم و بشوییم ، رنگ های فرش قاطی می شوند .

یا اینکه اگر شما فرشی را بالای 7 ، 8 بار بشوید ، جدا از آن که رنگ هایش قاطی می شود به صدا می افتد و فریاد می زند ! در واقع خاک در بین الیاف آن می نشیند و مانند بتن می شود و وقتی بخواهند فرش را لوله کنند صدای تق ایجاد می کند ؛ یعنی الیاف آن در حال شکستن است و این فرش در حال پوسیدن است .

یا این که سبز کردن سبزه تنها نمادی برای سبزی سفره نیست ، اصل آن یک آزمایشگاه کوچکی بوده است که مادران ما با سبز کردن انواع سبزه ها می سنجیدند که با آب و هوای آن سال ، کدام بهتر سبز شده است . بعد در کشاورزی آن را می کاشتند . یعنی به عنوان مثال کسی که در تهران زندگی می کرد ، می گفت امسال جو و عدس بهتر رشد کرده است ؛ پس این را می کاریم یا در بندر عباس گندم و ماش بهتر سبز می شود ، در تبریز می گفتند نخود بهتر سبز شده است . همه سین های ما بر سر سفره هفت سین جدا از این که پشتوانه علمی دارند ، پشتوانه عرفانی و پزشکی هم دارند . مثلا مادر بزرگ ما همیشه در جیب مان سنجد می گذاشت . وقتی می پرسیدیم چرا ؟ پاسخ می داد : پوست آن برای پوستت خوب است ، گوشتش برای گوشتت و هسته آن برای استخوان هایت خوب است . در حال حاضر در علم پزشکی ثابت شده است که هسته ی سنجد را باید آسیاب کرد و خورد ، چون خاصیت پزشکی بسیاری دارد .

در بحث معنوی سفره ی هفت سین باید بدانیم که قرار دادن هر کدام از سین ها بر روی سفره نوبت دارد ، به طور مثال اولین چیزی که باید سر سفره قرار بگیرد ، سنجد است . چرا ؟ چون می گویند زمانی که خداوند انسان را خلق کرد اولین چیزی که در وجود انسان گذاشت مغز او بوده است یعنی تفکر .



ریشه ی کلمه ی سنجد از سنجش می آید ، یعنی سنجیده عمل کردن و سنجیده فکر کردن و چون به تفکر مربوط می شود اول این سین بر سر سفره می آید و بعد سیب را می گذارند که به قلب مربوط می شود و همچنین تا بعد .

همه این ها هم پشتوانه علمی دارد و هم معنوی و هم فرهنگی ؛ نه تنها نوروز ما ، تمام آیین هایمان چون چهارشنبه سوری و یا اسفندگان و تیرگان و ... پشتوانه ی علمی دارند .

با توجه به این که در زمینه تئاتر سنتی ایران چند کتاب هم منتشر کرده اید ، وضعیت پژوهش در تئاتر را چگونه ارزیابی می کنید ؟

متأسفانه به جرات می توان گفت که ضعیف است . چون تنها دو یا سه نفر هستند که کار پژوهشی انجام می دهند و آن را تبدیل به نمایش می کنند یا حتی سوژه ای انتخاب می کنند که در مورد آن پژوهش کرده باشند ، آقای دکتر فتحعلی بیگی ، دکتر ناصر بخت و ... که به تعداد انگشتان دست هستند . در واقع من فکر می کنم باید جوان ها را تشویق کرد که به سمت آیین های خودمان بیایند ، بعد پژوهش کنند و آن را تبدیل به نمایش نمایند . حداقل این است که این نمایش ها را ببینند تا جرقه نوینی در ذهن آن ها به وجود بیاید . به احتمال زیاد از 16 فروردین ماه سال جدید ، نمایشی مربوط به عمو نوروز و حاجی فیروز را به روی صحنه می بریم که مربوط به نوروز و آیین های نوروزی است . من فکر می کنم بچه های هنرمند خیلی زود می توانند این موضوعات را پیدا کنند .

با توجه به این که شما مدرس تئاتر هستید و با نسل جوان سر و کار دارید ، علاقه نسل جوان را به تئاتر سنتی ایران چگونه می بینید ؟

متأسفانه باز هم با بگویم کم است . به این دلیل که در دانشگاه ها راجع به این موضوع بسیار کم صحبت می شود و اصلاً جزء واحدهای درسی نیست . در حال حاضر آقای فتحعلی بیگی تلاش می کنند که این موضوع به واحدها اضافه شود . خیلی بد است که تئاتر اصیل ایرانی ما این پشتوانه را ندارد و در دانشگاه ها تدریس نمی شود . زمانی که اطلاعات کمی به جوان ها داده می شود مشکل پیش می آید و علاقه آن ها هم کم می شود .



به نظر شما در نمایش های سنتی ایران به چه المان هایی باید توجه شود تا نسل جوان را بیشتر به این نمایش ها جذب کنیم .

در درجه اول باید این آیین ها با امروزه مطابقت داده شود و موضوعاتی انتخاب شود که به روز باشند . مثلا در آیین چهارشنبه سوری بحث روان شناسی و جامعه شناسی داریم که اگر برای جوان ها توضیح داده نشود ، فکر می کنند که این آیین ها به روز نیستند . در این آیین وقتی می خواهند از روی آتش بپرند چون هفت عدد مقدس است ، اول باید پیرمردها و پیرزن ها از روی آن بپرند . چرا ؟ چون در بازی هم حرمت بزرگتری رعایت می شود . مورد دوم این است که هنوز شعله آتش آن قدر بالا نرفته است که این ها نتوانند بپرند . ببینید بُعد روانشناسی آن چقدر زیباست تا پیرزن ها و پیرمردها احساس پیری نکنند . بعد که شعله بیشتر شد ، جوان ها می پرند . در واقع پیرزن و پیرمردها که احساس زردی و رخوت دارند ، باید بگویند : زردی و سستی و رخوت من به تو ای آتش و بعد سرخی ، گلگون بودن و حرارت تو به من .

اگر همین موضوع را بشکافیم ، بحث روان شناسی و جامعه شناسی به روزی همراه خود دارد که بعد از باز شدن مسئله همه متوجه می شوند که چه موضوعاتی را با خود همراه دارد . وقتی در رابطه با اتحاد و همبستگی و پاکسازی محیط زیست صحبت می شود که محیط زیست خود را پاک می کنیم به این نتیجه می رسند که باید اضافات را بسوزانیم . شهرداری ها هم الان به این نتیجه رسیده اند و میگویند باید سوزانده شوند . پس این آیین می تواند به روز شود و مطابقت دادن به این آیین ها می تواند جوان ها را به آن علاقه مند کند .

یکی از شاخصه های سیاه بازی " حاجی فیروز" است که برای ما ایرانی ها یکی از نماد های نوروز محسوب می شود . با توجه به این مسائل

شما جایگاه نوروز را در نمایش های آیینی و سنتی چگونه ارزیابی می کنید .

در واقع نوروز تنها آیینی است که آنقدر موضوعات مختلف در خود دارد که می توان گفت صدر همه آیین ها است . من در این نمایشم ، بیست مورد در این رابطه مطرح کرده ام . در آن بحث های علمی ، جامعه شناسی و روان شناسی و ... نهفته است . اگر نمایش ما را تماشا



کنید می بینید که در آن موضوعاتی مطرح می شود که برای خیلی از آدم ها باورنکردنی است . مطلبی که تا به حال به آن توجه نکرده اند .

حالا که صحبت از سیاه بازی و نوروز و نمایش های سنتی شد ، جا دارد از آقای سعدی افشار هم یادی کنیم . شما خاطره ای از ایشان

دارید که برای ما نقل کنید ؟

خدا رحمتشان کند . یک خاطره بسیار خوشی که از ایشان دارم مربوط به جشنواره ی نمایش های سیاه بازی ست که در سال 87 برگزار شد و از ایشان به عنوان پیشکسوت دعوت شد . پسر کوچک من قرار بود برای اولین بار در آن جشنواره سیاه شود ، ما رسم بسیار زیبایی داریم که زمانی که جوانی می خواهد در یک محفل رسمی سیاه شود باید اول لباسش را بپوشد و از یک پیشکسوت دعوت کنیم که به روی صحنه بیاید و او را سیاه کند و اجازه رسمی برای سیاه شدن به او بدهیم .

خوشبختانه آقای سعدی افشار حضور داشتند و من از او خواهش کردم که به روی سن بیاید و دوات سیاه را آوردم و ایشان صورت پسر من را سیاه کردند و برای اولین بار رسماً در یک جشنواره سیاه شدند . در واقع از ایشان اجازه گرفتند و ایشان با سیاه کردن صورت او و با این رسم زیبا به او اجازه دادند که کارش را شروع کند .

کمی از برنامه های تئاتری خود در سال 94 بگویید .

در حال حاضر بر روی دو پروژه کار می کنم ، یکی برنامه نوروزی است که قرار است اجرا شود که من در واقع بر روی فرم دوم که مربوط به کودک و نوجوان است مشغول به کار هستم انشاءالله بتوانم اسفند 94 یا فروردین 95 آن را برای کودک و نوجوان به روی صحنه ببریم که به راحتی هضم شود . ممکن است مطالبی که در اجرای امسال از آن استفاده می شود برای کودکان سنگین باشد . ما قسمت راحت آن و یا موضوعاتی که بزرگسالان خیلی به آن توجه ندارند را انتخاب کرده ایم ، مثل ننه پیرزن . ننه پیرزن شخصیتی است که منتظر عمو نورز است و خانه تکانی و نظافت می کند ولی در حین انتظار خوابش می برد . عمو نوروز که می آید و می بیند او خوابیده است نارنجی که



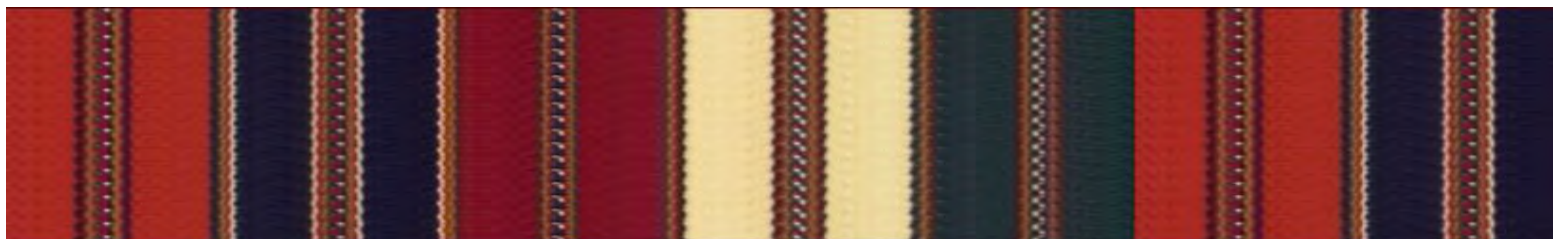
برای او هدیه آورده را آنجا می گذارد و کمی هم از آن می خورد و می رود . پیرزن که از خواب بیدار می شود گریه و زاری می کند و با هر گریه و زاری او باران و برف می آید . من این داستان را به روز کرده ام . ننه پیرزن که داد و بی داد می کند حاجی فیرز می آید و می گوید چرا داد و بیداد می کنی ؟ پیرزن می گوید عمو نورز آمده و رفته است ، من می خواهم او را ببینم . حاجی فیروز می گوید شما نمی توانید به هم برسید چون تو سرمایی و عمو نورز گرما ، اگر همدیگر را ببینید تو آب می شوی . پیرزن اصرار به دیدن عمو نورز دارد . حاجی فیروز قبول می کند و با هم بین مردم می روند تا عمو نورز را ببینند . ناگهان بادی می آید که ننه پیرزن را از بین می برد و او را آب می کند و نسیم می آید . نسیم بهاری هم در واقع هم باد بهاری و هم باران بهاری است . بچه ها از نسیم سوال می پرسند که نسیم بهاری تو چه کار می کنی ؟ می گوید که اگر من نباشم که بهار نمی آید . چون من باید باد بوزم و باران بریزم تا درخت ها و زمین سبز شود . بچه ها هم هر سوالی که داشته باشند از نسیم می پرسند . در واقع به بچه ها می گوئیم حرف هایی که بزرگ ترها می گویند را گوش کنید چون پشت حرف آنها پشتوانه ای وجود دارد .

نام نمایشی که نوروز اجرا می شود چیست ؟

عمو نوروز و حاجی فیروز .

آقای انصافی لطفا در پایان برای مخاطبین هفت گاه یک جمله ی بهاری بگوئید .

من برای ایرانیان عزیز آرزو می کنم که همان طور که در رسم و آئین قدیمی ما این است که وقتی سر سفره آینه داریم و مادر خانواده قبل از سال تحویل آینه را تک تک جلوی همه ی افراد خانواده می گرفت تا آن فرد درون و گذشته ی خویش را خیلی سریع مرور کند که چه کارهای خوب و بدی کرده است و بدی ها را دور بریزند ، انشاء... که همه یک مرور سریع در وجود خود داشته باشند و همیشه با خوبی و شادی زندگی کنند .



www.7gah.ir



محمود پاک نیت

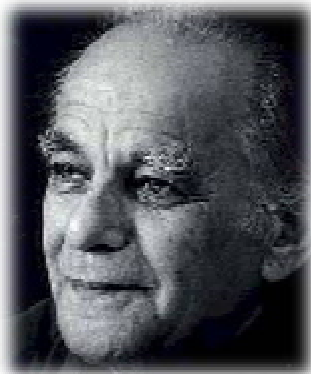
بازیگر تئاتر و سینما



سال عشق و محبت و دوستی . . .

همانطور که همه ی عزیزان می دانند امسال ، سال بز ، سال عشق و محبت و دوستی است . حتی چینی ها هم این ضرب المثل را دارند که وقتی سال بز تحویل می شود ، سال خوبی است . امیدوارم این سال برای مردم عزیز مملکت سال برکت ، رونق ، تلاش ، تحرک ، انرژی و کار باشد . سالی باشد که همه در کنار هم یک شادی خوبی را داشته باشند و تجربه کنند و امسال ، سالی به همراه سلامتی باشد ، از جنگ و خونریزی و آدم کشی که در سال گذشته داشتیم ، دیگر خبری نباشد و مردم در آسایش و آرامش روح و روان زندگی پر برکت و پر رونقی داشته باشند .

بهار امسال حتما بهار خوبی است . امیدوارم عزیزانی که در این عید بزرگ و خوب به مسافرت می روند ، سالم و سلامت بروند و سالم و سلامت برگردند . حقوق هم نوعان خود را در جاده ، مسافرت و شهرهایی که می روند رعایت کنند ، تا بتوانند سال خوبی را آغاز کنند و سال خوبی داشته باشند . من آرزوی سلامتی و شادابی برای همه ی عزیزان مملکت مان دارم ، بخصوص جوان هایی که در جاده پشت فرمان می نشینند و دوست دارند تند بروند باید رعایت خودشان و عزیزانی که در ماشین هستند و ماشین هایی که در جاده با آن ها همگام و در سفر هستند را بکنند . حتما در هر شهری که می رویم ، نظافت آن شهر را رعایت کنیم ، چون قرار است بهر حال چند روز در آن شهر زندگی کنیم و با مردم آن شهر باشیم . چه بهتر که با خودمان تمیزی ببریم ، در جاده ها هم همین مسئله را رعایت کنیم .



فریدون مشیری

شاعر



زاویه

شعر "بهار را باور کن"

باز کن پنجره ها را که نسیم
جشن می گیرد
روز میلاد اقا قی ها را

و بهار
شمع روشن کرده است
روی هر شاخه کنار هر برگ

خاک جان یافته است

تو چرا سنگ شدی
تو چرا این همه دل تنگ شدی

باز کن پنجره ها را
و بهاران را باور کن

فریدون مشیری



پروین بهمنی

پژوهشگر موسیقی و مادر لالایی‌های ایل قشقایی



عید خدیویر ، عید بهار ، عید یار

مردمان قشقایی مردمانی صادق و نیک سرشت اند . آنچه را نیاکان شان به آن اعتقاد داشته اند را همواره پاس داشته اند و با جامعه مدرن امروزی نیز خود را وفق داده اند . این قوم که چند قرنی است در ایالت فارس با دلایل مختلف از جمله تبعید اجباری ، مسکن گزیده اند ؛ پیوسته در حال کوچ بوده و در مسیر ییلاق و قشلاق در حرکت بوده و با طبیعت زیبا مانوس گشته . بهتر است بگوییم با رنگ زندگی کرده اند و در مسیر کوچ با اتفاقات فراوانی دست و پنجه نرم کرده و مشقات زیادی را متحمل شده اند . در هر جایی اطراق کرده هر چند کوتاه آنجا را موطن خود دانسته و در حفاظت از آن کوشیده اند و بر اساس زیبایی های طبیعت شعرها سروده و نغمه ها ساخته اند . قشقایی ها با شعر و موسیقی پیوند جاودانه دارند . همچنان با آن ها زندگی کرده و می کنند . مراسم نوروز آن ها با دیگر اقوام ایرانی تقریباً مشترک بوده و با تفاوت هایی از نظر نوع زندگی و موقعیت جغرافیایی ، این روز بزرگ باستانی را جشن می گیرند . رسیدن بهار را با پوست و استخوان لمس می کنند . چون در فضای باز و در میان کوه و دشت آمدن بهار را با جان و تن می بینند که گل ها چگونه سر از خاک بر می آورند و رودها و چشمه ها چگونه جان می گیرند و جاری می شوند . آن ها خاموشی و سکوت بلبل را می بینند و هم آواز و نغمه خوانی اش را می شنوند . پس بهار را با تمام وجود خود حس می کنند و به این علت به شادی و پایکوبی می پردازند .

نوروز همانند عروسی در میان مردم ایل است . ایلیاتی ها در چهاردیواری محصور نمی باشند که با بهار مانوس نباشند . در طبیعت زاده شده و در طبیعت رشد می کنند . طبیعی است که برای اصل خود که همان طبیعت است احترام خاصی قائل اند و به علت زنده شدن دوباره طبیعت جشن می گیرند .

در ایام نوروز شادترین موسیقی ها اجرا می شود . زنان دسته جمعی دوبیتی هایی که " آسانک " می گویند که مضمون آن مناسب با فصل بهار باشد از زیبایی و زیبارویان می گویند . اکثر اشعار از نوع شعرهایی است که در سور و شادمانی اجرا می شود را می خوانند .

در نیمه بهمن مراسم "چله به در" اجرا می کنند. همه افراد خانواده ها در خانه یکی از بزرگان ایل گرد هم می آیند و با افروختن آتش در کنار هم به شادی و خوشی سپری می کنند. در روز چله هم با جمع آوری بوته های خشک، دور ردیف آتش به پا می کنند، دور آن حلقه می زنند و بعد گله های گوسفند را به سرعت زیاد از میان شعله های آتش عبور می دهند مردم سعی می کنند با غلغله شان گوسفندان هر چه سریعتر از میان آتش خارج شوند و می خوانند "چله به در" که یعنی همه ی مریضی ها و بلاها دور شود. هر گوسفندی که سالم از میان آتش بیرون روند معتقدند بره های سالمی خواهد زایید و هیچ بلایی او را تهدید نمی کند. ما قشقای می برای آتش احترام زیادی قایل هستیم، به اجاق سوگند یاد می کنیم، عروس قبل از ترک خانه پدر سه بار اجاق پدر را طواف می کند و می بوسد. آتش را مظهر پاکی می دانیم. با وجود آتش ارواح خبیثه به چادرهایمان نزدیک نمی شوند. اجاق افراد به خصوصی را زیارت و از او در گرفتاری ها مدد می خواهیم و ... شب سال تحویل همه ی اجاق ها باید روشن و دیگ غذا و پخت و پز همه باید به راه باشد. مراسم دیگری که قبل از سال نو انجام می دهند دختر و پسر بچه ها هنگام عصر مقداری علوفه خشک با چوب های نازک و خس و خاشاک را از بیابان جمع می کنند و آن ها در محلی روی هم می گذارند و هنگام غروب خورشید اطراف آن سنگ چین می کنند و آتش را روشن می کنند. خانواده ها نیت می کنند که سال آینده برای آن ها سال خوبی باشد. صبح روز بعد به محل آتش می آیند. اگر جای پای گوسفند یا شتری را در میان خاکسترها دیدند سعی می کنند در صورت امکان از این حیوانات خریداری کنند.

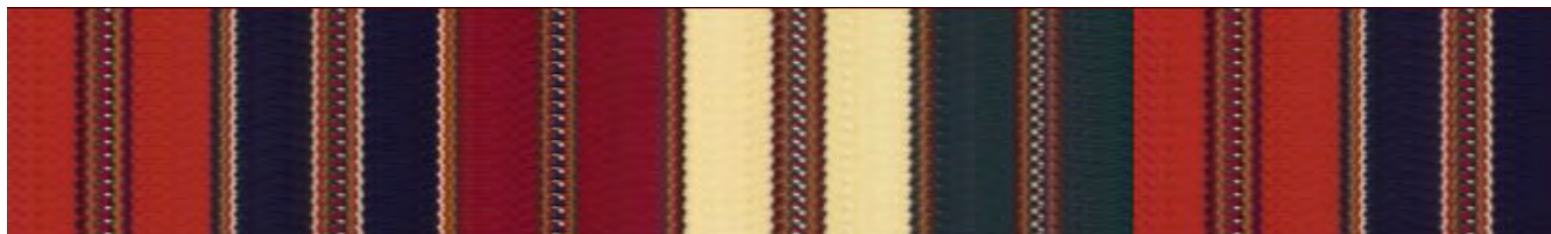
در واقع اول اسفند پیام آور عید نوروز است. گویی بوی بهار را استشمام می کنند. رسم بر این است قسمتی از پهلوی و پشت گوسفند را رنگ می کنند و می خواهند حیوانات نیز با طبیعت هماهنگ باشند. زیرا طبیعت زیبا و رنگین ویژگی های خود را به حیوانات ارزانی می دارد. البته این رسم در سال هایی است که برف و باران کافی باریده باشد. سیه چادرها که در زمستان در قشلاق به خاطر باران به صورت مخروطی افراشته اند به صورت مکعبی افراشته می شود. منگوله های رنگارنگ به سر در آن می آویزند. قشقای ها به هفت رنگ معتقدند به سر عروس دستمال هفت رنگ می اندازند و برای رنگین کمان که (قره تامدارو) می گویند فلسفه ای دارند ... یک روز قبل از تحویل سال که غلغله (یا روز غلغله) می گویند به دست و سرشان حنا می بندند و حمام می کنند و برای درگذشتگان فاتحه می خوانند. حلوایی با آرد و خرما و ادویه مخصوص درست کرده و به قبرستان می روند و حلوا را بین مردم تقسیم می کنند. سفره هفت سین طبق سنت ایرانی هاست با این تفاوت که در سفره از لبنیات خود نیز می گذارند. مرغ پرکنده نپخته ای را که در سفره



گذاشته و باید سال کهنه از آن عبور کرده باشد را بعد از تحویل سال می پزند و اعضای خانواده مصرف می کنند . چنگی ها نواختن کرنا و نقاره را اطراف خانه بزرگان ایل شروع می کنند و انعام (عیدی) می گیرند سپس به در چادر دیگر خانواده ها می روند و به همین ترتیب عمل می کنند . سیزده روز عید را به همین منوال به دید و بازدید می پردازند . اکثرا به خصوص بچه ها در سال تحویل لباس نو می پوشند . تا امکان داشته باشد شب های عروسی در این ایام برگزار می شود . آن ها به این باورند که اولین عید غدیر در روز اول بهار اتفاق افتاده و به همین خاطر عید غدیر هم برای آن ها بسیار پر اهمیت است . قبل از تحویل سال سعی می کنند کدورت ها از بین برود ، قهرها آشتی می کنند با رسیدن سال نو همدیگر را می بخشند ، در صورت امکان سوگوارها را از لباس سوگ در می آورند یا حداقل کودکان آن ها را . چنگی ها اولین مقام موسیقی را در خانه ی افراد سوگواری که قرار بر درآوردن جامه سیاه دارند ، می نوازند و با اجازه آن ها در چادرهای دیگر نوروز باستانی را جشن می گیرند و به نواختن مشغول می شوند . در این ایام رزق و روزی با زایش گوسفندان فراوان است و هیچ شبهه ای برای ناشاد بودن نیست .

عید غدیر ، عید بهار ، عید یار
خوش حالونا او کیمسنگ یارووار

عید غدیر است ، عید بهار است ، عید یار است
خوشا به حال کسی که دلبر و یاری برای خود دارد



www.7gah.ir



صابر قدیمی

شاعر و طنز پرداز



شعر طنز " عیدانه "

زاویه

دوباره عید نوروز است انگار
گروهی پسته خوار از قوم تاتار
هجوم آورده از اعماق یک غار
شود هر ساله این کابوس تکرار
فغان از دست خویش، از دست اغیار
رفوزه گشتم از تجدید دیدار

فشار عید ما را کرده بیمار

یکی آورده با خود چند زنبیل
به قصد غارت تا قار آجیل
که ریزد داخل زنبیل ، با بیل
به او گویم که ای فامیل چون فیل
فیـلایت برای ما نـگـهدار
مگر پر می شود زنبیل سرکار

فشار عید ما را کرده بیمار

یکی می نالد اندر وان حمام
که صاحب خانه پس کی می دهی شام؟
فشارم چند جای مرغ با پام
میان حلق او تا گـردد آرام
پس از اندی زند فریاد این بار:
که صاحب خانه چی داریم نهار؟

فشار عید ما را کرده بیـمار

یکی هم چون رژیمی سخت دارد
به ظرف میوه ی ما دست خارد
چنان میوه به دندان می فشارد
که آب میوه از چشمش بیارد
برایش تنگ گردیده است شلوار
که لاغر آمد و گردید پروار

فشار عید ما را کرده بیـمار

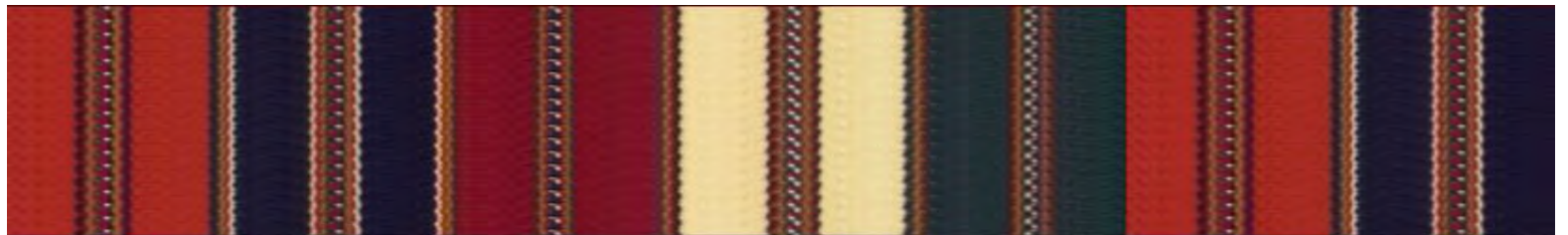


پس از شش روز جانکاه و اسف بار
و راهی کردن جمعی گهر بار
گروهی دیگر از بالای دیوار
سر ما ناگهان گشتند آوار
شود این ماجرا تکرار و تکرار
من بی زار از دنیا زخم زار :

فشار عید ما را کرده بیمار



www.7gah.ir





پیمان شریعی

بازیگر تئاتر ، سینما و تلویزیون



www.7gah.ir

آغاز تئاتر ، آغاز بهار است

نشسته ای در زمهریر سالن . فاصله ات با صندلی کناری آن قدر کم نیست که گرمایی تو را آرام کند . پرده ی روبرو ؛ پرده ی سورمه ایی رو به رو ، نورها را در خود پنهان کرده تا همه مه های ورود به تالار بزرگ خرد خردک فرو بنشیند ، در زمهریر پر سکون و سیاهی .

و ناگهان صدایی ، ضربی ، آوایی و طنین کش دار باز شدن پرده ی سورمه ای . هجوم نور و گرما از میان درخشان ترین اتفاق جهان ؛ تئاتر .

آغاز تئاتر، آغاز بهار است در پی زمستانی که در سکوت سالن آماسیده . آغاز تئاتر ، آغاز گفت و گو ، آغاز همه مه ی زندگی بخش ، آغاز دیدن دیگران ، آغاز رفتن به میان آدمیان دیگر، آغاز تماشا .

و بهار مقدمه ی نمایشی است که چهار پرده اش ، چهار فصل زیستن در درام هستی است . بهارتان توامان نور و نیایش .

بده ساقی میِ باقی ...



جمشید جهانزاده

بازیگر تئاتر و سینما



www.7gah.ir

بهار که می آید کاش تئاتر هم می آمد .

بهار که می آید روزگار نو می شود .

کاش تئاتر هم نو می شد .

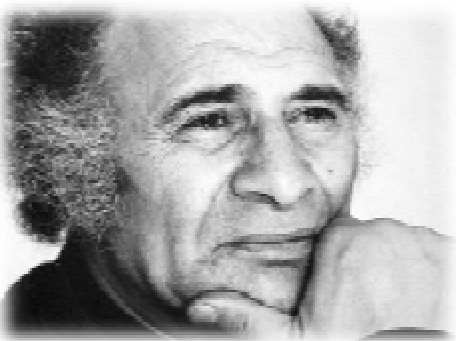
بهار که می آید ، طبیعت زنده می شود .

کاش تئاتر هم زنده می شد .

تئاتر جان نمی گیرد .

از بس که طبیعت جان دارد .

بده ساقی می باقی ...



جليل ضياء پور

نقاش و پدر نقاشی مدرن ايران



www.7gah.ir

زاویه

نقاشی "کل امیر و گل بهار"





داوود فتحعلی بیگی

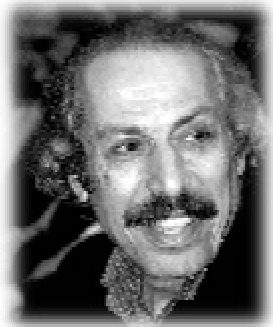
پژوهشگر، کارگردان و بازیگر تئاتر



دل بازماندگان خرسند و پابرجا . . .

عید نوروز همیشه منو یاد دوران کودکی و نوجوانی ام می اندازه ، دورانی که روز اول عید لباس نو می پوشیدیم و به دیدار بزرگان فامیل و به ویژه حاج عمو تقی می رفتیم . عده می شدیم و از این خونه به اون خونه می رفتیم . یه وقت می دیدی بیشتر روزای نوروز دور هم بودیم یه روز خونه ی عمو ، یه روز خونه عمه ، یه روز هم دایی و خاله و بعد از اون هم نوبت بچه هاشون می شد . خلاصه حسابی مهمون بازی دلنشینی برپا می شد . کم کم بچه ها بزرگ شدند ، سلیقه ها عوض شد و سنت ها رو به فراموشی . راه ها هم دور شدند . اون موقع ها اغلب فامیل توی منطقه و محل جمع شده بودند . بعدها هرکی افتاد یه گوشه ، یکی کرج ، یکی تهران سر ، یکی پاسداران ، نعمت آباد و بعضی هم شهرستان .

با این همه چند سالی دید و بازدید معمول و مرسوم بود . نمی دونم چی شد که یکهو دل ها از هم دور شد و دیدار ها اتفاقی . واسه ی همین هم تو سالهای اخیر نوروز برای من همواره حسرت مهربانی های گذشته ، حسرت از دست دادن بزرگان فامیل را به همراه داشته ، که روحشون شاد و دل بازماندگان هرکجا که هستند خرسند و پابرجا .



استاد پشنگ کامکار

استاد موسیقی سنتی و نوازنده سنتور



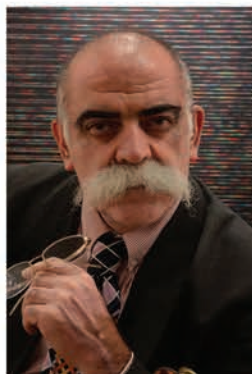
www.7gah.ir

همه آرزویم رسیدن بهار بود ...

بهار و نوروز ، واژه هایی که برایم خاطرات زیبای دوران کودکی را تداعی می کند. دورانی که نه فکر کار و گرفتاری و نه غم قصه ای داشتم . همه آرزویم رسیدن بهار و زیبایی طبیعت شهرمان بود ، تا هم زمان با بازگشت پرستوها به آسمان آبی سنندج ، داشتن لباس و کفش نو و عیدی گرفتن را تجربه کنم . باید قدر این لحظه های زیبا را دانست و این سنت های زیبا را برای نسل های آینده حفظ کرد .

امیدوارم در نوروز همه دل ها شاد و بدون هیچ اتفاق ناخوشایند برای هموطنان عزیزم باشد .

با آرزوی سلامتی و سالی پر نشاط
با احترام پشنگ کامکار



دکتر عطا الله امیدوار

معمار، شهرساز، عکاس، فیلمساز، نقاش،
موسیقیدان، خواننده و کارشناس هنری



دکتر امیدوار و دغدغه های بهاری اش

یک :

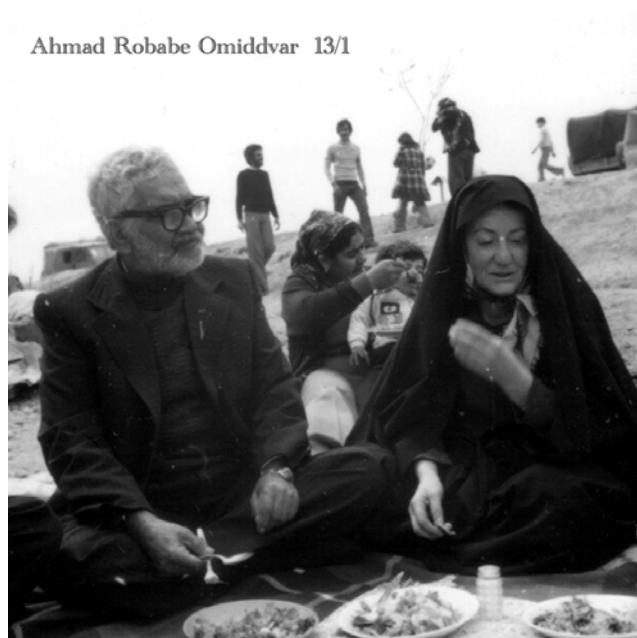
من : اسمم عطاالله ، فامیلم امیدوار ، نام پدر احمد و نام مادرم ربابه ، متولد ۱۳۲۵/۱/۱ در بافت کرمان .
پدرم مردی فرهنگی بود . یکی از مؤسسين آموزش پرورش بافت ، که شاگردان او و شاگردان شاگردان او از بزرگان پزشکی ،
مهندسی و استادی در ایران و سایر نقاط می باشند . به طوری که می گویند زمانی که آقای رفسنجانی رییس جمهور به بازدید بافت
آمدند ، یکی از مسئولین وقت ، مقابل در سالن سخنرانی جلوی ایشان می گوید : " ما نه پسته داریم که به آن بنازیم ؛ نه سنگ
معدن گل گهر ، نه نفت ! نه چیز دیگر ! افتخار ما به داشتن بیشترین پزشکان ، استادان و متخصصین در ایران ، به خصوص بیشترین
متخصصین قلب ، می باشد . "

پدرم به کار کشاورزی علاقه فراوان داشت . چندین باغ کوچک داشتیم که همیشه بهترین درختان را از نقاط مختلف در آن به عمل
می آمد . شب ها نماز شب می خواند و صبح ها پس از نماز به باغ می رفت و سخت کار می کرد .

و حدود ساعت هفت به منزل باز می گشت ، برای صبحانه و سپس باز می رفت و به کار اداری و فرهنگی می رسید .
مادرم خانه داری متقی بود و شخصا به کار منزل می رسید ، با این که همیشه حدود دو مستخدم زن ، یک مرد و باغبان با
همسرانشان ، به مادرم کمک می کردند .

گوسفند و گاو داشتیم ؛ صبح ها و شب ها به غذا دادن به آنها و دوشیدن شیر و بستن ماست می پرداختند و احياناً در انجام این
کارها ، سایر همسایگان ، نوبتی مشارکت می کردند .

مادرم اسرار داشت که همیشه خود تمام منزل و البته بیرون حیاط ، که اتفاقاً آب روانی در جلوی آن جریان داشت را جارو کند و آبپاشی نماید و تمیز کند . بوی کاهگل خوب به مشام افرادی که می گذشتند ، می رسید و با دعای خیر همراه بود . او اعتقاد داشت که هر خانه باید داخل و خارج آن تمییز باشد تا باعث شود که خواجه خضر از آن عبور کند و باعث برکت خانه گردد . حال در چند روزی پیش از نوروز ، مادر دست به کار فراهم کردن وسایل و شیرینی برای مراسم عید می شود .



دو :

منزل ما در اصل دو اطاق در وسط داشت که یکی محل زندگی بود و دیگری مهمان خانه بود . و دو اطاق دوبرل در طرفین که یکی انبار گندم و جو و ... و مایحتاج زندگی بود و در طرف دیگر 2 اطاق تو در تو داشت که اطاق آخر که تاریک بود انبار ترشی جات و ذغال و غیره بود و در اطاق جلویی زمستان ها زندگی می کردیم .

معماری این قبیل ساختمان ها تعدادی طرح چهار طاقی است که به صورت پازل بهم وصل می شود و طرح های مختلفی را ایجاد می کند . این چهار طاقی تا وسط اضلاع به اندازه یک متر خالی است و بار در کنج ها هست . معمولاً وسط یا در راهرو یا درها فضایی به صورت گنجه در پایین و طاقچه

در بالا یا فضائی برای انبار کردن لحاف دارد. که با پرده پوشانده می شد .



در ایام پیش از عید ، مادرم به اتفاق همسایه ها و خانم های باغبان و مستخدمین چند روزی به پختن شیرینی عید مشغول بودند . در اطاق نشیمن فرش ها جمع می شد و یک فر حلبی درست شده بود و در آن چند سینی به طبقات گذارده می شد . شیرینی ها در سینی ها مرتب گذارده می شد و پس از بستن فر از زیر و رو ، بر آن آتش می گذاشتند و شیرینی پخته می شد و معمولا ما بچه ها را به کارهای کمک در شیرینی پختن می گماردند ، مثل زعفران زدن یا تخم گیاه روی شیرینی چسباندن ، ریختن شیرینی ها عبارت بود از سوهان عسلی ، قطاب ، باغلوا ، نان ترزده ، نخودچی ، حاج بادام ، حاج گردو ، لوز نارگیل ، کماچ سن و ... معمولا مادرم خود تزیینات شیرینی ها را با استادی انجام می دادند مثلا کنگره زدن دور شیرینی کلمبه و قطاب . شیرینی ها در یک گنجه انبار می شد .

پیش از عید مادرم در ظرف های بزرگ ، گندم می ریخت و آب ؛ و روی آن پارچه سفیدی می انداخت و ظرف را در آفتاب می گذاشت . پس از مدت کوتاهی جوانه های گندم نمایان می شدند . جوانه ها به اندازه مطلوب که می رسیدند ؛ مقدار زیادی هیزم در مطبخ آماده می کردند که کنار حیاط حیاط بود . گندم های جوانه زده را می کوبیدند یا چرخ کرده و له می کردند ، سپس آب آن را می گرفتند و در یک دیگ بزرگ روی آتش می گذاشتند و یک شبانه روز و یا حتی بیشتر آن را هم می زدند به آن آب شیر گندم را اضافه می کردند تا بعد از تقریبا یک شبانه روز سمنو پخته

پخته شود و در آن مغز بادام یا گردو هم می ریختند . پس از پخته شدن سمنو آن را در ظرف ها می ریختند و به همسایه ها می دادند .
و این رسم پختن سمنو برای عید بود .

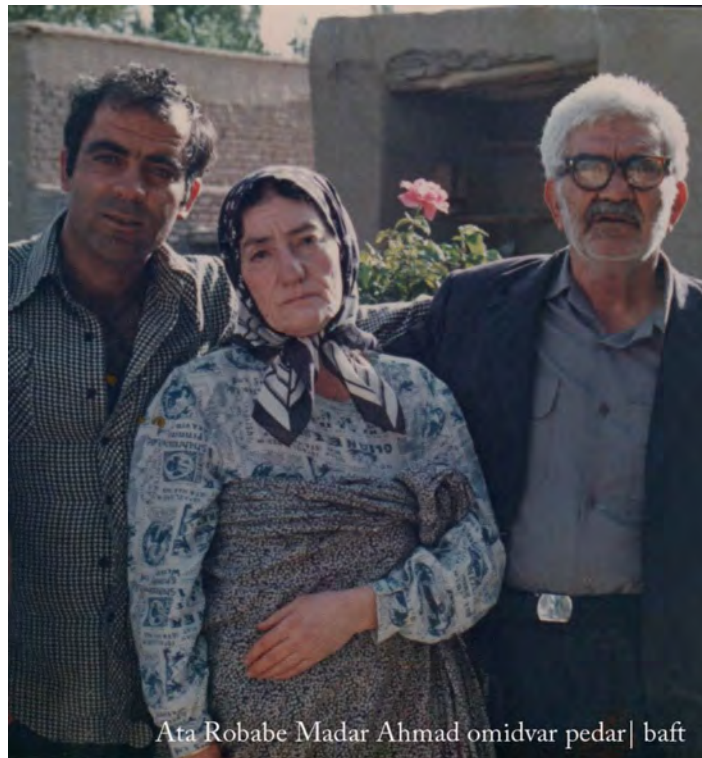
در روز عید از صبح که همه جا جارو و تمیز آب پاشی می شد ، اول وقت ما با بچه ها و برادر بزرگم مرحوم ابوالقاسم ، لباس نو می پوشیدیم و می رفتیم در باغ ، که پر از درختانی بود غرق گل و عکس می گرفتیم .



سه :

می رفتیم به باغ که نزدیک بود و در کنار درختان پر گل عکس می گرفتیم و چند شاخه ای از درختان گل به منزل برای تزئین می آوردیم که شاخه بیدمشک از واجبات بود ، هم خوش عطر بود ؛ که معمولا نقل و چای را در گل بیدمشک می خوابانند و چای عطر بیدمشک می گرفت و هم بسیار مهم برای پذیرائی بود .

در مهمان خانه ما یک میز بود که روی آن یک آینه قدیمی ، شاید آینه عروسی مادرم ، بود که شاید روسی یا انگلیسی بود و قابی بسیار زیبا از چوب عاج یا استخوان داشت و آینه سنگی و تراش دار بود و شیرینی ها اطراف آن چیده می شد ؛ با یک قرآن و یک حافظ و هفت سین . از صبح اول وقت مردم دسته دسته ، در دسته های حدود 15 نفره دیدن عید پدرم می آمدند . به طوری که جلوی در مهمانخانه ما پر از کفش می شد و دائم با ورود آدم ها خالی و پر می شد .



Ata Robabe Madar Ahmad omidvar pedar | baft

این دسته ها هر 10 تا 20 دقیقه می آمدند و می رفتند ، همه هم با لباس نو . ما هم که بیرون از خانه می رفتیم دسته های مختلف مردم را می دیدیم با لباس نو و تمیز . بیشتر مردها برای دیدن عید منزل بزرگان می رفتند و شهر شلوغ از صمیمیت بود . اما ما بچه ها ، یاد ماست که برای لباس عید ، از کت و شلوار و لباس پدر یا برادر که قابل مصرف بودند را پشت و رو می کردند و می دادند به عمویم که خیاط بود ، آقای محمود محسنی برای من لباس بدوزد و من همیشه از این فرصت استفاده می کردم و می رفتیم در مغازه عمو و شیرین زبانی می کردم که لباسم هر چه زودتر آماده شود ولی متاسفانه تا لحظه آخر شب عید آماده نمی شد . ما معمولا از بزرگان عیدی سکه 5 ریال یا 10 ریالی می گرفتیم و با هم سالی ها تخم مرغ بازی می کردیم و بازی های دیگر .

چهار :

چیزی که مهم بود درختان پر گلی از قبیل زردآلو ، آلبالو و گیلاس و بادام ، پر از گل و زیبایی . که در کوچه ها از دیوار های گلی و کاه گلی به بیرون آمده و عطرو زیبایی عجیبی به کوچه ها می دادند ؛ که متاسفانه این درختان امروز روز در شهرها جایشان را به درختان بی خاصیت و بی مصرف داده اند .



در گذشته تمام منازل حیاط داشتند . در حیاط ها حوض آب (آب گر) و چندین درخت میوه مانند انگور و هلو و گیلاس و مخصوصا در تهران خرمالو در وسط حیاط کاشته بودند ؛ که این درختان از چاه توسط دست آبیاری می شدند و همیشه هم از سایه آن ها و زیبایی آن ها استفاده می شد . و این درختان میوه در شهرهای امروزی جای خود را به یک سری درخت های سبز تزئینی بی مصرف ، داده اند ، که نگهداری از آنها نیز بسیار مشکل است . کاش امروز نیز هر تکه از فضای سبز شهری را به جوانی می سپردند تا در آن درخت کاری کند ، آن هم درختان میوه و سیفی جات که علاوه بر زیبایی شهری تولید میوه نیز داشته باشند . که این خود هم نوعی اشتغال زایی است و نیز خود به خود رابطه مردم را با طبیعت بیشتر می کرد نه این درختان بی خاصیتی که مردم حتی به آنها نگاه هم نمی کنند و تنها باید هزینه نگهداری اش را پرداخت کنند .

و در قدیم اگر در منازل زمین خالی بود به کاشتن کدو و بادمجان و سبزی و سیفی جات و ... برای مصرف منزل می پرداختند .

اما امروز در شهرها فقط فضای سبز انبوهی را ایجاد کرده اند که حتی نزدیک آنها هم نمی شود رفت .

تمام اتوبان ها که در اطراف آن فضای سبز درست کرده اند ؛ انسان حق رفتن در آن ندارد و با چمن های وسیع و درختان انبوه که غیر از مصرف آب بی رویه و سبز بودن و هزینه زیاد برای نگه داری فایده دیگری ندارند . در ایام عید ، در شهر فقط گل هایی در شهر دیده می شوند که توسط مامورین در روی زمین کاشته شده یا در گلدان گذاشته شده اند که مال آن منطقه نیستند و عاریه گرفته شده اند . گلها همه روی زمین ، داخل چمن بودند . هیچ گلی روی درخت و در هوا نیست . کاش می شد مامورین و دست اندرکاران به جای این همه فضای سبز انبوه بی مصرف ، درختان میوه می کاشتند که مردم استفاده کنند و کودکان با چشم خود رشد گیاه را و میوه دادن آن را می دیدند و حس می کردند .



اصولا اساس فضای سبز در شهرها مفهوم علمی ندارد. فضاها ی سبز انبوه خفه هستند و دید را برای انسان کور می کنند؛ در صورتی که در باغ ایرانی مهم ترین اساس آن درست کردن سایه و داشتن چشم انداز و درست کردن هوای خنک است؛ که متاسفانه در تمام فضا های سبز شهری در تهران اصلا رعایت نشده است.



" یک باغ آلبالو در واشنگتن به عنوان فضای سبز شهری "



پنج :

فضا های سبز در تهران برای دیده شدن چند لحظه ای هنگام عبور از اتوبان های تندرو و یا هنگام گیر کردن در ترافیک و استشمام فضای آلوده هستند و هیچکس نمی تواند وارد این فضا های سبز شود .

فضاهای سبز کمتر در شهر وجود دارند ، بیشتر در اطراف بزرگراه ها قرار دارند و بدون امکان دسترسی ، با هزینه زیاد نگهداری می شوند . هیچ یک از این درختان و سبزه ها و ... بومی نیستند ، پس سخت رشد می کند و نگهداری آنها بسیار هزینه بر است .

و دریغ که هیچ کس ، حتی در آرشیو عکاسان و یا دانشجویان خود من ، معدود کسی به عکاسی از بهار و یا ثبت زیبایی های درختان میوه و باغ های محل زندگی خود می پردازد و این خواسته من از عکاسان و دانشجویان هنوز بی پاسخ مانده است . حال آنکه عکاسی از پائیز در میان آنان بسیار جریان دارد ، اما بهار و باغ های سبز و پر گل هنوز محجور مانده اند .

خداوندی را شکر گزارم که به من قدرت شکرگزاری داد

تهران 27 اسفند 1393



زاویه

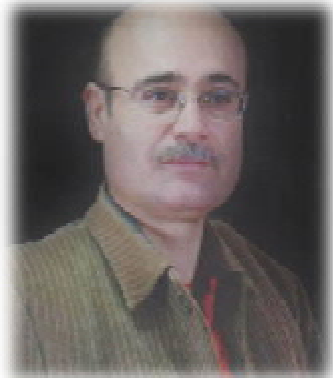
نقاشی "باغ بهاری"



آلفرد سیسلی

نقاش امپرسیونیست فرانسوی، انگلیسی





استاد شاپور اسلامی

خوشنویس و رئیس خانه هنرمندان
استان گلستان



ذات بهار بودن است و آنگاه زیستن

همین نزدیکی هاست ، دور و بر ماست ، بیشتر از هر زمانی بی تابی می کند ، عطر و بوی خود را در فضا پراکنده و درختان را اغفال کرده تا شکوفه های خود را زودتر از موعد به نمایش بگذارد ، آب و هوا ، زمین و زمان ، سبزه و کوه ، همه را به تب و تاب انداخته است ، بهار را می گویم بهار .

شوق و اشتیاق آمدنش ، بی صبری اش برای جان بخشیدن ، امید دادن ، تازه شدن ، نو شدن ، تغییر و تحوّل ، انگیزه زیستن را مثل همیشه ، بخشنده و مهربان با نسیم صبحگاهی بر سرو صورت آرام می نوازد و بیدارمان می کند ، امسال زودتر از هر سال میل به فرا رسیدن را خجسته می سازد ...

آنکه ضمیر دانه را علت میوه می کند

راز دل درخت را بر سرِ دار می کشد (مولانا)

ذوق آمدن ، میل به طراوت ، شادابی ، تحول و دوباره شدن ، بودن و آنگاه زیستن در ذات بهار است .

بی آنکه بوی تو را بشنوم

ریشه های سیاهم

در تاریکی بیدار می شوند

فریاد می زنند :

بهار ، بهار ...

شاخه های درختم

به آمدنت معتادم (شمس لنگرودی)

گذشت لحظات ، آمدن فصول ، درس زندگیست که به اشکال متنوع خودنمایی می کنند ، قدر بدانیم !
این گام های بلند عمر است که به ما رُخ می نماید .

هر که نامُخت از گذشت روزگار

نیز ناموزد زهیچ آموزگار (رودکی)

درختان ، سبزه ، گل ، شکوفه ها ، زمین و هوا ، باد و خاک ... بهار را باور دارند ، انسان گاهی با همه شعور و توانایی و افکار ، توان درک تغییر و پذیرش ودگرگون شدن را ندارد . بهار را نه در شکل و صورت ظاهر ، بل با تمام وجود باید دید و حس کرد و تازه شد .

روز هر روز ، علف ها را

رعنا زن من

می کند از ریشه

تا در آب و گل این باغچه پا می گیرند

من به خود می گویم :

ای نیاموخته مرد !

کی و چنین خواهی کرد

توده هرز علف هایی را که در

اندیشه تو

آب گل سرخ تو را می گیرند (سیاوش کسرائی)

باید آموخت ، باید نو شد ، باید از اندیشه های کهنه و سیاه که ما را به کینه و حسد و نفاق می کشاند ، پرهیز کرد ...

ضرورت و نیاز جامعه ما ، روزگار ما ، عشق و مهربانی و خوبی و دادن امید و آرزوهای خوب در بین مردم است . هنرمندان ، پیشگامان عرصه ی

عشق و مهرورزی اند ، هنرمندانی که با آثار و اندیشه های ناب و بی بدیل خود ، ما را به هم اندیشی ، تحمل ، صبر و بردباری سوق می دهند .

بیا تا جبران محبت های ناکرده کنیم .

بیا آغاز کنیم .

فرستی گران را به دشمن خوئی از کف داده ایم

و کسی نمی داند



چه قدر فرصت با قیست

تا جبران گذشته کنیم

دستم را بگیر ... (مارگوت بیگل)

دست های مهربانی و یاری رسانی و با محبت خود را به سوی هموعان و هموطنان و مردم دنیا ، دراز کنیم ،
رویاهای خوب و شیرین خود را با تلاش و گام برداشتن به واقعیت تبدیل کنیم . دور نخواهد بود که بهار را در
همه عرصه های زندگی ، کار و جامعه تعمیم ببخشیم ...

جسور باش و رویا بساز

از آنچه نیستی

جسور باش و رویا بساز

از آنچه نداری

جسور باش و رویا بساز

آنگونه که واقعیت توست

جسور باش و رویا بساز

و بیدار که گشتی

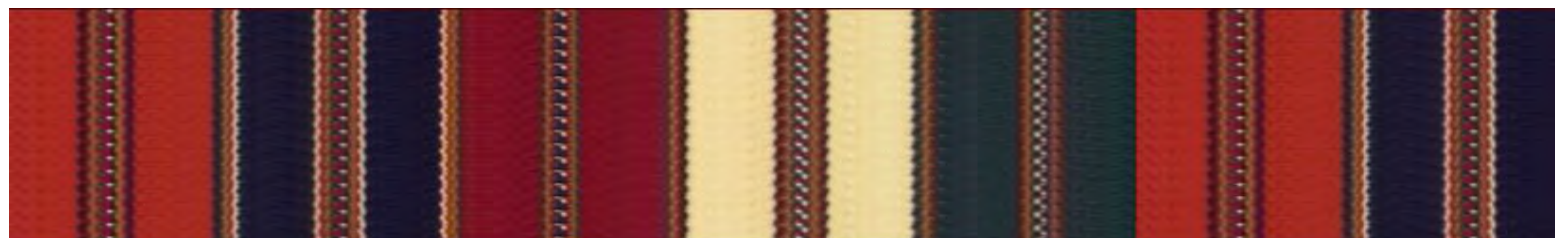
پاک نکن

آن نمای رویایی و حقیقی ات را ... (مارگوت بیگل)

و ... درب ها به امید باز شدن بسته می مانند



www.7gah.ir





الهام صادقی

نویسنده میهمان



او استاد سادگی است . . .

باز نشر یادداشتی که به بهانه درگذشت استاد محمدرضا لطفی در " هفت گاه " منتشر شده بود

او پیچیدگی را مغلوب می کند .

ساده است و روان !

او تجسم این شعر سهراب سپهری است که : " ساده باشیم...چه در باجهٔ یک بانک... چه در زیر درخت ! "

و من از میان همه سازهایی که می نوازند و لحن ساده و گیرای کلام و آوازش ، عاشقانه صدای پایش را دوست دارم ! که ساده در راهروی مکتب خانه ، دمپایی به پا، راه می رود و می آید و سادهٔ سادهٔ ساده ، برایمان و برای هر کسی که آنجا ، در سالن انتظار مکتب خانه نشسته است ، کنسرت برگزار می کند. به همین سادگی !

او پیچیدگی را مغلوب می کند.

او استادِ سادگی است .

او وقتی روی زمین نشسته است و تو از نزدیک کمانچه نوازی اش را می بینی، چنان ساده می نوازند که انگشتانش را نمی بینی و گویی ساز خودش به حرف می آید .

او وقتی تار می نوازند و یا دف به دست می گیرد ، هر کسی فکر می کند که می تواند نوازندهٔ خوبی بشود ، چرا که او نوازندگی را

"ساده" می نوازَد .

و سه تار که می نوازَد... ساده ساده تارِ روح و جانّت را به تسخیر در می آورد.

و من هنوز هم ، همین الآن هم، صدای پایش را می شنوم ...

و صدایش را که ساده ، لباسی را که پوشیده ای تحسین می کند...

و صدایش را که از در که وارد می شوی تو را به سمت خود می خواند ، که تار بنوازَد برای تو و سایرین ...

و صدایش را که به سادگی برای شاگردانش پدری می کند...

و صدایش را که ...

و صدایش را که زودتر از تو سلام می دهد ...

و صدایش را که می خواند : " صدای خون، در آواز تذرو است ... " ...

و صدایش را که می خندد...

و صدایش را که از کمردرد می گوید...

و صدایش را که می گوید می روم اروپا درمان کنم...

و صدایش را که با تو خداحافظی می کند و سفارش می کنندت به تمرینِ بیشتر...

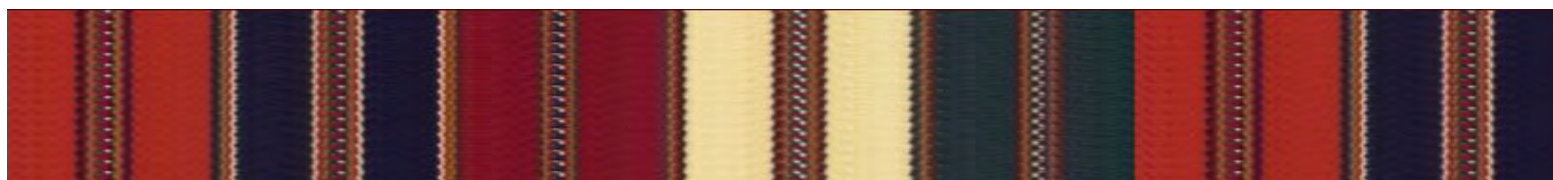
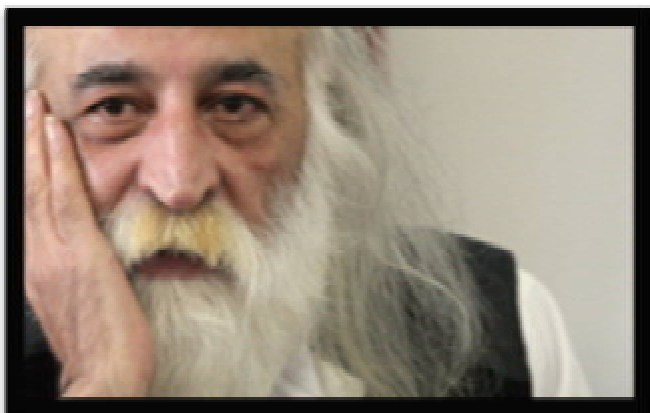
همین!

ساده!

و رفت...

او پیچیدگیِ مرگ را هم مغلوب کرد.

محمد رضا لطفی، ساده مُرد !





استاد علی اکبر شکارچی

استاد موسیقی سنتی و نوازنده کمانچه



طرح خیال انگیزی به مناسبت بهاری خیال انگیز

برای مردم لرستان و ایران

خروسِ وخو وخو زی سرو تازو سرو
ای خروس بخوان بخوان از شب تا به صبح بخوان
نوکتِ طلا و گِرمِ هر دِبالِت زعفرو
نوکت را طلا می گیرم و هر دو بالت را زعفران

از سالهای بسیار دور، هر بهار کُل خُنْگ¹ بر یال زاگرس می شکفت. هر پائیز بی هراس پیش چشم پرنده و چرنده عریان می شود و پلک بر هم می نهد تا به تماشای برف و باد و سرمای زمستان بنشیند.

هر بهار در عریانی کُل خُنْگ، پرده پنهان لانه کچی کپو²، دریده می شود. کُل خُنْگ و کچی کپو، درخت و پرنده ای افسانه ای و همزاد یکدیگرند، هم آدمیان آنان را می نوازند و هم این دو موجود افسانه ای مردم را به نوا درمی آورند.

روزی کُل خُنْگ به کچی کپو گفت: چرا از میان این جنگل انبوه بلوط مرا برای آشیان برگزیده ای؟

کچی کپو با کمی سکوت گفت: سالها من شاخه های خشکیده ترا حرس می کردم تا به مهر پخت کنم نان شب را. آیا آهنگ زنگلدار³ من و دختران ایل را به یاد داری؟

سالهاست میوه تو خوراک شب چله دودمان من است. ژاژک⁴ من شیره جان تو بود. من از برآمدن تو از دل صخره و ماندگاریت در باد، شوق زیستن و ایمان و مهر آموخته ام، سالها من و دختران ایل از تابی از زلف اسب و خورشید بر شاخسار تو تاب می خوریم و آهنگ هیوله⁵ می خواندیم.

وقتی بوی گُندر از ایل برمی خواست من قامت ترا مجسم می کردم.

مادران شیره جان تو را برای افزونی هوش و ذکاوت به فرزندان خود می خوراندند. آیا مرا و اوایل مرا به یاد آوردی؟

کُلْ خُنْگُ گفت : و می‌گویند: هر نالهٔ کمانچهٔ ایل تو فریاد پنهان من است، هیچ کمانچه‌ای بغضش نمی‌ترکد مگر موی آرشهٔ آن به شیرۀ جان من آغشته شده باشد.

با شمایم ای مردم، می‌توانند آوازخوانان و کمانچه نوازان از آهنگی که در سراسر فضا مُترنم است ترانه‌ای برای شما به اجرا درآورند، اما نمی‌توانند گوشی بدهند تا شما آن نغمه را فهم کنید. آوازشان گر چه از جنس رویاست. برای روح شما خوراک و پوشاک است. تن شما کمانچه روح شماست ، با شماست که از این کمانچه نوای خوش درآوردید یا صدای ناخوش.

کِچِی کِپو گفت : مردان و زنان هر بهار برای تأمین اندکی از معاش، کارد و تبر بر پیکر تو می‌زدند، تا شیره یکی از رگهای ترا برای جمع‌آوری و فروش بگسلند، و تو بی‌دریغ هم از دردِ کارد و تبر، های‌های شیرۀ جانت را می‌گریستی و هم با آن درمان می‌کردی زخم کارد و تبر را. کُلْ خُنْگُ گفت: هنگامیکه از مال خود چیزی می‌دهید چندان چیزی نمی‌دهید، اگر از جان خود چیزی بدهید آنگاه به راستی می‌دهید . از شما می‌پرسم: آیا چیزی هست که بتوانی دادنش را دریغ کنی؟ هر آنچه داری روزی داده خواهد شد، پس امروز بده تا فصل دهش از آن تو باشد نه از آن میراث خوارانت .

کِچِی کِپو گفت : آیا به یاد داری که در آن دشت که می‌گفتند زمانی گورستان نیاکان ما بوده است، من و دختران ایل بر فراز آن دست در دست هم نغمه کوُدار^۶ می‌خواندیم و می‌رقصیم .

کُلْ خُنْگُ گفت: من صدای «هیوله» ترا در میان جنگل انبوه در هر کوچ بهاره، آوای زنگلدار را در جمع کردن هیزم و هی‌هی تو در جمع کردن برّه و بافه‌های گندم خوب به یاد دارم . رویای پریان را در من زنده می‌کردی وقتی با شوق کار می‌کردی، تو با شوق کار می‌کردی تا با زمین و روح آن همراه شوی، تو می‌دانستی بیکاره بودن یعنی بیگانه شدن با فصول و هستی .

کِچِی کِپو گفت : من دست به کاری نمی‌زدم مگر مانند چوپانی که با نی از لحظه‌ها ترانه بره‌بری^۷ می‌سازد . مبادا آدمی که بخواهد نی لالی باشد و خاموش، وقتی که دیگران همه ترانه کار و زندگی می‌سرایند .

کُلْ خُنْگُ گفت : زندگی به راستی تاریکی است، مگر در آن شوقی باشد، و شوق همیشه کور است مگر آنکه دانشی باشد، و دانش همیشه بیهوده است مگر آنکه کاری باشد، و کار همیشه تهی است مگر آنکه مه‌ری باشد .

کِچِی کِپو گفت: هر گاه با مهر کار کنید خود را با خویشتن و به خدا وصل می‌کنید.

کُلْ خُنْگُ گفت: کار با مهر بافتن پارچه‌ایست که دامادها بر تنِ نوع‌روسان می‌کنند. کار با مهر ساختن خانه‌ایست که دلدارت در آن زندگی کند،

کار با مهر یعنی کاشتن دانه‌ای که میوه‌اش را محبوبت بخورد، مانند سفره‌ایست که از سر مهر برای قمری و کُک و تیهو بی‌چشم داشت در صحرا گسترده باشی.

کِچی کِپو گفت: و اگر مانند فرشتگان با مهر آوازِ نورو و شکفتن را فریاد بزنی از صدای مهرآمیز تو گوش مردمان تلطیف خواهد شد و مانند هر جوانه که طلوع شکفتن گل و گیاه و جنگل را نوید می‌دهد. امید، دلیری، هوشیاری، شوق و مهر و شکفتن را معنا می‌کنی.

کُل خُنْگُ گفت: تو روح کیستی که از زبان انسان با من این چنین سخن می‌گوئی؟

کِچی کِپو گفت: در همین چشم‌انداز که می‌بینی، عروسی بودم که بی‌هیچ گناهی، بدگوئی‌های مادر شوهر مرا به دمِ کاردِ شوهر داد تا از خون من، من برآیم و افسانه‌ای سروده شود، تا شاید آدمیان باور کنند پاکی و مهر و بی‌گناهی مرا.

من قربانی شدم تا انسانها برای فرزندان خود حکایت کنند که حسادت، کینه‌توزی، تهمت ناحق، بدبینی و در نهایت کتمان حقیقت و بی‌عدالتی، عاقبتی شوم دارد.

کُل خُنْگُ گفت: آوای شب تا به صبح تو موسیقی رنگینی‌ست در شب تار برای کوه و رود و نسیم.

کِچی کِپو گفت: من بی‌کین و بی‌بیت می‌خوانم. ولی انسانها شعر: کِچی کِپو کف بی، کم بی.

را بر آن سروده‌اند. من نگهبان روح بیدار و خفته آنانم و آنان تشنه‌ آهنگ بی‌بیت و خیال‌انگیز من.

کُل خُنْگُ گفت: تو نغمه می‌خوانی تا روح بشر سرگردان نشود، هرگاه روح بشر بر باد سرگردان شود، آنگاه است که تنها و بی‌یاور به دیگران آزار می‌رساند و نیز به خویشتن.

کِچی کِپو گفت: ای همدَم و همزاد و هم‌دردِ من، تو با کاردِ بازی و تفریح و زیاده‌خواهی بشر، بی‌هیچ کینی زخم خورده‌ای تا از زخم تو شادمانی و خنده و رفع نیاز برآید. و من از سر کین کارد خورده‌ام تا از مرگِ من اندوه و آشک و افسانه ای سروده شود.

کُل خُنْگُ گفت: ای مردم، چاهی که خنده‌های شما از آن برمی‌آید، چه بسیار که با اشک‌های شما پُر می‌شود. مگر آن نئی که روح شما را تسکین می‌دهد، همان چوبی نیست که درونش را با کارد خراشیده‌اند؟

هرگاه شادی می‌کنید، به ژرفای دل خود بنگرید تا ببینند که سرچشمه شادی به جز سرچشمه اندوه نیست.

فقط آنگاه که شما از اندوه و شادی خالی هستید، در یک تعادل و در یک ترازِ آرام می‌مانید. من نمادِ شادمانیم و کِچی کِپو نمادِ غم و اندوه. تعادل روحی شما درد و اندوه و شادمانی ما را می‌تواند هضم کند.

بهاران برایتان سرشار از شادمانی و تعادل باد.

در این بهار، هر شگفتن و هر جوانه زدنی را، به نظاره بنشینید، آنطور نگاه کنید که تمام وجودتان به تماشای طبیعت بنشیند. اگر کمی سکوت کنید و خوب گوش کنید طبیعت هم از تماشایِ رویشِ شما حیران خواهد شد و به شما خواهد گفت: شگفتن و بهار زندگی شما هم به همراه شگفتن گل و گیاه بی حراس، پر امید، با شوق و دلیرانه باد.

مبادا بی مهابا رویشی را با لگد متوقف کنید، مبادا سبزه و گلبرگی را از سر هوس پَرپر کنید.

شما رؤیایپرداز و افسانه‌ساز زندگی و طبیعت هستید، شما خود طبیعت هستید که اسطوره فرهنگ و کچی‌کیپو را خلق کرده‌اید.

می‌گویند این گفتگو، هزاران سال طول کشیده است و هنوز بی‌وقفه ادامه دارد به طبیعت بروید و ادامه آنرا برای خود و نسل آینده خلاق بسرائید.

علمی‌اکبر شکارچی

اسفند 1388

پی‌نوشت :

1. **کَلْ خُنْگُ**: درخت سخت‌جان‌بست که بر صخره و کوهستان می‌روید آنرا **قُولُنْگُ** یا **پسته‌وحش** می‌گویند. میوه آن خوراکی است و از صمغ آن: 1 - **کُلی فن** برای موی آرشه کمانچه 2 - **کُندر** برای خوشبو کردن هوا 3 - ماده دارویی برای تقویت هوش و حافظه 4 - **آدامس** و **سقز محلی** تهیه می‌کنند. سالهاست تنه این درخت افسانه‌ای را با **کارد** و **تَبَر** می‌برند تا شیره آنرا برای مصارف ذکر شده به فروش برسانند.

2. **کِچِی کِپو** یا **مرغ حق**: پرنده‌ایست افسانه‌ای که مردم زاگرس بر این باورند این پرنده عروسی بوده است که با شوهر و مادر شوهرش زندگی می‌کرده، مادر شوهر از سر حسادت، بدبینی و بدگویی او را به **حیف** و **میل** کردن شیر **گوسفندان** متهم می‌کند و آنقدر بر اعتقاد خود پافشاری می‌کند تا شوهر ناگزیر او را با **کارد** به قتل می‌رساند، از خون این عروس همین پرنده برمی‌آید که شب تا صبح بسراید:

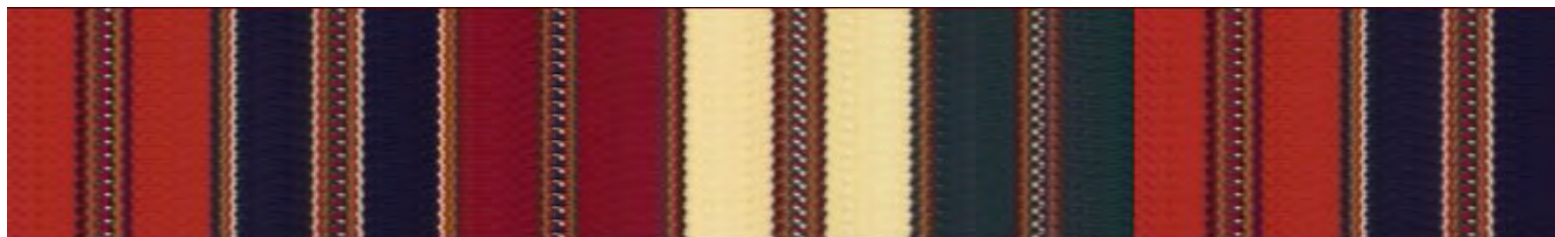
کچی کپو کف بی کم‌بی

(عمه بس است بخار و کف بود که تهنشین شد من شیرها را هدر نداده‌م)

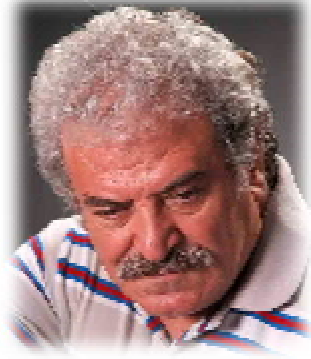
3. زَنگَلدَار : آهنگی است که دختران در هنگام حمل هیزم جمعی می‌خوانند .
4. ژَاژْکَن یا جَاچِک : آدامس یا سقر را گویند.
5. هِیوْلَه : آهنگ مخصوص عروسی
6. کُوْدَاژ : ترانه‌ای که در هنگام رقص جمعی می‌خوانند
7. بَرَه‌بَرِی : آهنگی که برای چرانیدن بره‌ها می‌نوازند.

منابع:

1. آموخته‌های شفاهی نگارنده از مردم لرستان .
2. از کتاب پیامبر جبران - خلیل - جبران شاعر و عارف لبنانی .



تماشاگر حرفه ای ، ضامن حیات تئاتر



کازم هزیر آزاد

بازیگر تئاتر ، سینما و تلویزیون



تماشاگر حرفه ای :

لفظ تماشاگر حرفه ای را اینجا و آنجا زیاد شنیده ایم و می شنویم اما تماشاگر حرفه ای به واقع کیست؟ چرا در سراسر جهان در باره آن حرف می زنند و برای تئاتری ها و حیات تئاتر اهمیت دارد؟ چرا می گویند اوست که موجب زنده ماندن تئاتر است و باید قدر او را دانست و پاس داشت و آموزش و رشد و ارتقا داد؟ چرا می گویند به او نمی توان دروغ گفت؟ یا وجودش در همه جهان ضامن حیات تئاتر است؟ و ...

قبل از پاسخ به همه این سوالات بد نیست کمی در باره خصلت اساسی تماشاگر در جهان تئاتر امروز خود صحبت کنیم . به تجربه ثابت شده که ما سه گونه تماشاگر داریم . 1- تماشاگر حرفه ای 2- تماشاگر نیمه حرفه ای و 3- تماشاگر گذری . تماشاگر نیمه حرفه ای ، در سبد هزینه های خود بخشی را برای دیدن تئاتر مصروف نمی کند و دیدن تئاتر را اتفاقی ، و بر اساس هیجانانگیزی دفعی می بیند .

تماشاگر گذری هم تماشاگری است که نسبتی با تئاتر در خود احساس نمی کند و از سر تفنن و وقت گذرانی به تئاتر می آید . مسافران و سربازان و ... از جمله این تماشاگران هستند .

سخن ما با تماشاگر حرفه ای است که همه گروه ها از دیر باز به دنبالش هستند و کشورهای دارای تئاتر با برنامه ریزی های بسیار در پی پرورش آنند . تماشاگر حرفه ای کسی است که به دیدن نمایش عادت دارد و در سبد مصرف خانوار خود مبلغی را برای دیدن تئاتر کنار می گذارد . هنگامی که نام گروهی را می بیند یا می شنود ، چهره آدم های آن گروه جلوی چشمش می آید . نمایش خوبی نیست که ندیده باشد . او نمایش ها را با کارنامه ی گروه و آدم هایش دنبال می کند . هنگامی که گروهی را می شناسد ، می داند که آن گروه با چه کسانی سامان یافته است ، با خود می گوید فلانی که در سیمای گذشته اش خوب درخشید ، ببینم این بار در سیمای تازه چه می کند آیا خواهد توانست این بار هم روی من تاثیر بگذارد؟ یا کارگردان این بار چه سخنی برای گفتن با من دارد؟ اگر دریابد که نمایش خوبی بوده که او از دست داده ، خود را سرزنش می کند . تئاتر برای او یک بار به جهـان می آید و

می میرد . نام یک بازیگر را نزد او بیاورید ، بی درنگ سیمای آخرین کاری که از او دیده است به یاد می آورد . زیرا روزها و ماه ها چهره ی آن شخصیت در ذهنش مانده است . اگر نمایشی از چند گروه تئاتری را که دوستشان دارد نبیند خود را سرزنش می کند ، انگار چیز گران بهایی را در زندگی از دست داده است . به سخن بهتر تماشاگر حرفه ای برای خودش یک کارشناس تئاتر است . او گروه را به خودرویی مانند می کند که تک تک پاره ها و بخش های این خودرو هر کدام کاری انجام می دهند که با کارکرد پایانی آن یکسان نیست ؛ یک بخش لنگ بزند تمام خودرو از جنبش می ایستد . از دریچه چشم او کارگردان ، نویسنده ، بازیگران ، دراماتورژ ، طراح صحنه همه و همه ، پاره هایی هستند که هر کدام نقشی در آفرینش این خودرو به عهده دارند . در این میان نویسنده و کارگردان حکم بنزین ، یا به سخن دیگر جان مایه نخستین به جنبش آورنده خودرو است .

لازمه ایجاد تماشاگر حرفه ای تئاتر ، به مثابه ذخیره معنوی رشد هنر تئاتر ، داشتن هدف و نقشه راه دراز مدت و کوتاه مدت در بستر سیاست فرهنگی است . به عبارت دیگر ، شرط ضروری رشد هنر تئاتر ، منوط به پاسخ صریح به این پرسش اساسی است که آیا ما اساسا وجود و حضور هنر تئاتر را یک ضرورت اجتماعی تلقی می کنیم تا برای آن نقشه راه کوتاه مدت و دراز مدت ترسیم نماییم یا خیر؟!

در صورت پاسخ مثبت :

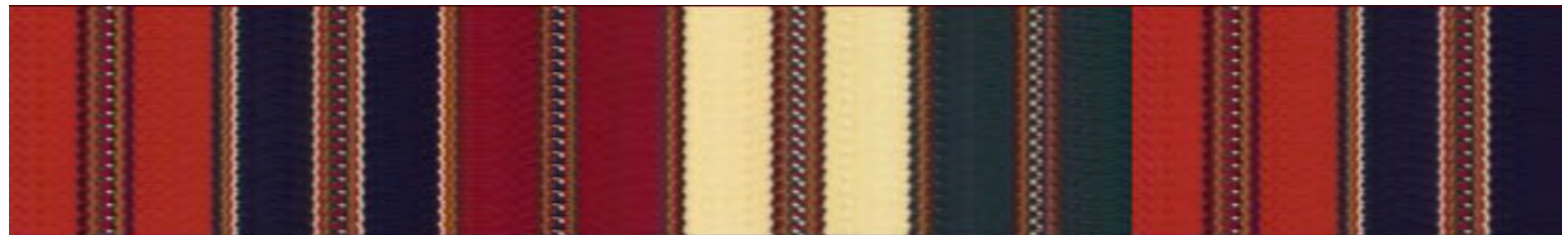
نقشه راه کوتاه مدت :

از یکصد و پنجاه سال پیش تا کنون برای رشد هنر تئاتر هزینه های گزاف شده و نیروهای بسیاری به وجود آمده است که در اختیار ماست . ما می توانیم در راستای سیاست تئاتری کوتاه مدت از آن ها بهره ببریم . بنابراین شایسته است که گفته شود نقشه راه کوتاه مدت در میدان سیاست فرهنگی صحیح ، بهره مند شدن از ذخایر موجود و آنچه تا کنون برای ایجاد آن هزینه شده است می باشد . تمام ساخته های نرم افزاری و سخت افزاری از دوران گذشته ، دستاورد هنر تئاتر محسوب می شود که نمی توان و نباید نسبت به آن بی تفاوت بود . برای فعال کردن این نیروهای بالقوه نیاز به بودجه است . انجمن بازیگران خانه تئاتر در سال 1393 تقاضای ده برابر کردن بودجه کل تئاتر کشور را از دولت تدبیر و امید آقای روحانی کرد . اما با یک محاسبه سر انگشتی می توان تخمین زد که این تقاضا با ملاحظه کاری تخفیف برآورد شده است زیرا برای رشد تئاتر کشور هشتاد میلیون می باشد و با داشتن رشد قابل ملاحظه ی نیروی جوان کشور ، حتی افزایش ده برابری هم بسیار ناچیز است . بنابراین شرط اول پیاده کردن نقشه راه کوتاه مدت ، ارتقای سطح بودجه تئاتر کشور و مهیا کردن بستر اشتغال زایی برای نیروهای موجود است .



نقشه دراز مدت راه :

آشنا کردن سطوح مختلف شغلی و سنی مانند تولید تئاتر کودک و نوجوان و بردن نمایش های مناسب به محل کار و آموزشی آنان . بردن نمایش های مناسب به محل کار قشر های مختلف اجتماعی از جمله کارگاه های تولیدی و کارخانه ها و روستا ها . در نظر گرفتن آموزش عملی و تئوریک تئاتر در سطوح مختلف سنی در برنامه های وزارت آموزش و پرورش و ... می تواند ذخیره مناسب تماشاگر حرفه ای و نیروهای جانشین تولید تئاتر را تامین کند .



www.7gah.ir



آرزو آlostانی

نویسنده سرویس سینمایی هفت گاه



همیشه جایش خالی است ، حتی اگر فراموشش کنیم .

باز نشر یادداشتی که به بهانه درگذشت اکبر خواجهی در " هفت گاه " منتشر شده بود

سال ها پیش بود ! سنی نداشتم، اما سریال دیدن را دوست داشتم ! و پدر سالار را بیشتر دوست داشتم ! آهنگ شروعش که پخش می شد، به هر کاری که مشغول بودم، رهایش می کردم و میخکوب می شدم به تلویزیونی کوچک که قرار بود تصویر پدری را به نمایش بگذارد که سالاری بود برای خودش ! مستبد، بد اخلاق، بدون هیچ انعطافی اما در عین حال مهربان و دوست داشتنی ! حکایت خانواده ای پر جمعیت که همیشه سفره ای بزرگ پذیرای همه شان بود ! سال ها گذشت ! دیگر بچه نبودم، روزگار عوض شده بود ! پدر سالاری به فراموش سپرده شده بود ! اما پدر سالار نه ! پخش مجددش باز هم همه را به پای جعبه ی جادو می نشاند ! همین چند وقت پیش بود، تلویزیون باز هم پدر سالار را پخش می کرد و من باز هم هر وقت می توانستم با دقت به تماشایش می نشستم !

همین چند وقت پیش بود که به بهانه ی پخش مجددش به یاد خواجهی افتادم ! به دنبالش گشتم، گفتند ناخوش احوال است ! همین چند وقت پیش بود که فهمیدم ناخوش احوال بوده است، که فهمیدم چند سالی است ناخوش احوال است ! چقدر کمرنگ شده بود، چقدر کم بود در این روزها ! چقدر نیاز داشتیم که حالش خوب باشد ! که فیلم نامه اش را به پایان برساند، و دوباره دست به فیلم سازی ببرد، که دوباره پدر سالاری بسازد، به همان شرافت، به همان نجابت ، چقدر کمرنگ بود و چقدر جایش خالی بود در میان خیل عظیم فیلم سازان و دوربین به دستانی که به لطف شهرت و ثروت فیلم می سازند و فیلم می سازند !

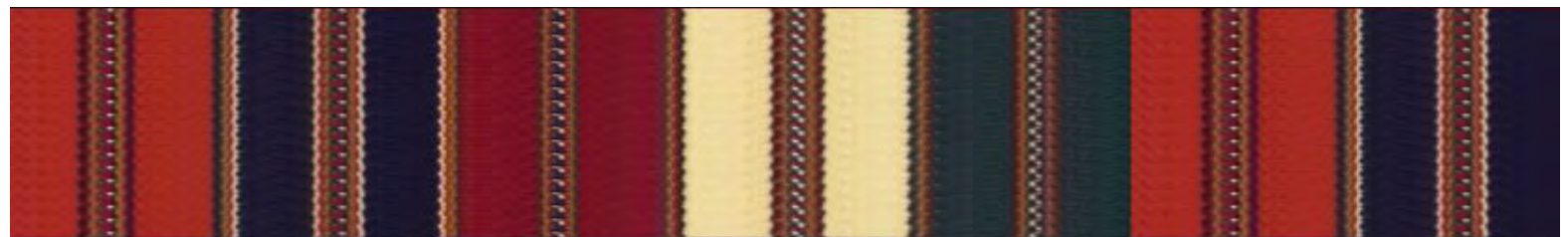
همین چند وقت پیش بود که برایش آرزوی سلامتی کردم و بعد هم به فراموشی سپردمش !

همه ی ما به فراموشی سپردیمش! در همه ی این سال ها به فراموشی سپردیمش! در بیماری اش به فراموشی سپردیمش! و ای بر ما که چقدر فراموش کاریم! و به همین راحتی در فراموشی مطلق ماست که خبری تلخ می آید!

او رفت! او رفت و دیگر در میان ما نیست تا ما فراموشکاران همیشگی چند قطره ای اشک بریزیم بر نبود خالق پدر سالار! چند جمله ای در رثایش بگوییم و بعد باز هم ما فراموشکاران همیشگی فراموش کنیم اکبر خواجهی نجیب را، که چه ساده از میانمان رفت و چقدر جایش برای همیشه خالی می ماند، حتی اگر ما فراموش کنیم.

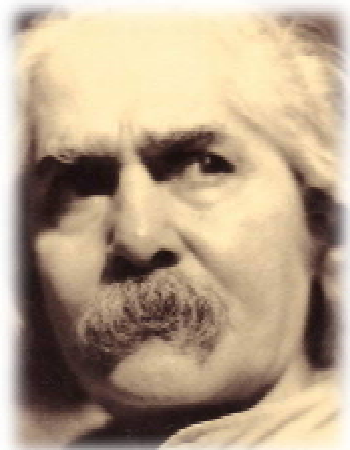


www.7gah.ir



زاویه

شعر " عید آمد و ما خانه خود را نتکاندیم "



مهدی اخوان ثالث

شاعر و پژوهشگر



عید آمد و ما خانه ی خود را نتکاندیم
گردی نستردیم و غباری نستاندیم

هر جا گذری غلغله ی شادی و شور است
ما آتش اندوه ، به آبی نشاندیم

احباب کهن را نه یکی نامه بدادیم
و اصحاب جوان را نه یکی بوسه ستاندیم

دیدیم که در کسوت بخت آمده نوروژ
از بیدلی آن را ز در خانه براندیم

آفاق پر از پیک و پیام است ، ولی ما
پیکی ندواندیم و پیامی نرساندیم

من دانم و غمگین دلت ، ای خسته کبوتر
سالی سپری گشت و ترا ما نپراندیم

صد قافله رفتند و به مقصود رسیدند

ما این خرک لنگ ز جویی نجهانیدیم

ماننده افسون زدگان ، ره به حقیقت

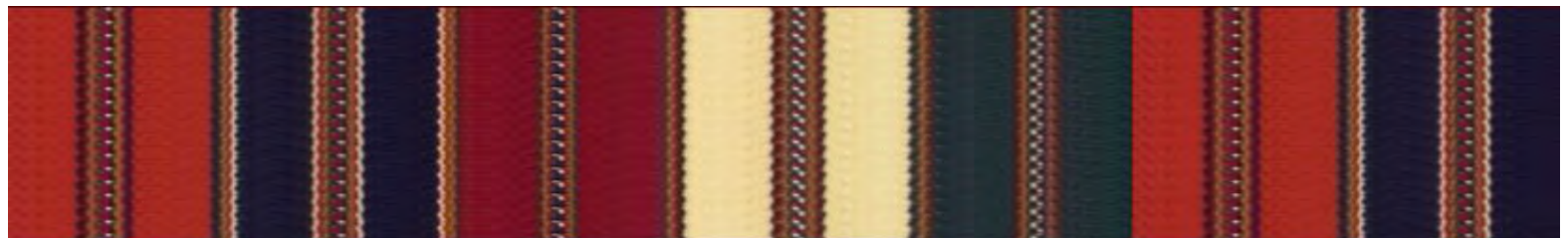
بستیم و جز افسانه ی بیهوده نخواندیم

از نه خم گردون بگذشتند حریفان

مسکین من و دل در خم یک زاویه ماندیم

طوفان بتکاند مگر " امید " که صد بار

عید آمد و ما خانه خود را نتکاندیم





روزبه نعمت الهی

خواننده و آهنگساز موسیقی پاپ



روزبه نعمت الهی : " دلگه می خواهد که به این مردم خدمت کنم "

روزبه نعمت الهی از خوانندگان عرصه پاپ موسیقی ایران است که شروعی محکم و اصولی داشت و با شناخت موسیقی، ترانه و البته مخاطب توانست محبوبیت قابل توجهی را کسب نماید. محبوبیتی که بعد سال ها به قوت خود باقی است و ترانه های حماسی و ملی او را بسیاری با خود زمزمه می کنند. مصاحبه بهاری ما را با او در ادامه بخوانید:

آقای نعمت الهی برگردیم به زمانی که وارد دنیای موسیقی شدید ، چه شد که به موسیقی گرایش پیدا کردید و موسیقی پاپ را برای فعالیت در این عرصه انتخاب کردید ؟

خانواده ام از کودکی باعث آشنایی من با موسیقی شد. به دلیل اینکه مادرم خواننده و ردیف دان موسیقی سنتی است، گوشه های آوازی را مدام می شنیدم و تمرین می کردم و دوست داشتم با ایشان بخوانم و از کودکی با موسیقی سنتی آشنا شدم. پس از گذراندن دوره ی آرف، ویولن را به عنوان ساز تخصصی ام انتخاب و با اساتید مختلفی کار کردم. تا اینکه وارد دبیرستان شدم و رشته ی ریاضی و فیزیک خواندم و در دانشگاه رشته ی بازیگری و کارگردانی، که البته انصراف دادم. سپس معماری خواندم و بعدش در رشته ی موسیقی از دانشگاه سوره فارغ التحصیل شدم و از آن وقت به صورت جدی تری موسیقی را دنبال کردم. دوره ی کوتاهی در ارکستر سمفونیک بودم. خوانندگی را به صورت تخصصی بعد از وارد شدن به دانشگاه شروع کردم؛ که آنجا آواز سنتی را پیش استاد کریم صالح عظیمی که واحد آواز را در دانشگاه داشتند، کار می کردم. خوانندگی با آلبوم اولم به نام " سرزمین مادری " که در سال 79 یا 80 با استفاده از تجربیات و نظارت استاد فریدون شهبازیان منتشر شد، خیلی جدی شد. تا به یک نتیجه برای انتشار این آلبوم برسیم، زمان زیادی برد. در این آلبوم تجربیات بسیاری به دست آوردم. شروع جدی موسیقی و خوانندگی من در آن سال ها و با آلبوم " سرزمین مادری " بود. با فاصله ی 4 یا 5 سال آلبوم دومم با نام " هفته ی عاشقی " را منتشر کردم و با اختلاف 2 یا 3 سال آلبوم " عموزنجیر باف " منتشر شد و بعد هم آلبوم " داروگ ". در آن روزها به دلیل تعصبی که داشتم، سعی کردم کل آلبوم را با آکوستیک ضبط کنم. در آلبوم اولم با توجه به حضور پدرم، رسول نعمت الهی که چند قطعه از قطعات این آلبوم سروده ی ایشان است، تاکید زیادی در انتخاب شعر داشتیم؛ که فکر می کنم مهم ترین رکن در یک اثر ماندگار، انتخاب یک

ترانه ی خوب است .

ملاک شما در انتخاب ترانه ی آهنگ هایتان چیست ؟

ترانه هایم را بر اساس اینکه محتوا داشته باشد ، انتخاب می کنم . یعنی ترانه باید به یک جمع بندی برسد و عمق داشته باشد . وقتی ترانه ای خوانده می شود ، باید در ذهن شنونده یک حس و تفکر ایجاد کند و بی هدف نباشد . کلامش استخوان داشته باشد . فقط قافیه و ردیف نباشد . معیارهای مختلفی وجود دارد ؛ ولی هر اثری را بر اساس حال و هوای خودم ساختم . یعنی کارهایی که منتشر کردم ، بینشان فاصله ای بوده و صرفاً برای تولید کار نکرده ام . فقط برای اینکه حضور داشته باشم ، کار نکرده ام . کاملاً با احساس و دلم و رابطه ای که با مردم داشتم و حال و هوایی که از مردم می گرفتم ، کار کرده ام .

شما در ترانه هایی که انتخاب می کنید ، بیشتر به دنبال چه مفاهیمی هستید ؟

کارهای من همیشه یا حماسی یا عرفانی یا عاشقانه بوده است . از کارهای حماسی قطعه ی " خلیج فارس " و قطعاتی که با اشعار حضرت مولانا کار شده را می توانم نام ببرم . قطعات عرفانی را هم با اشعار مولانا ، سنایی ، دهلوی و شعرای کلاسیک کار کردم . با وضعیتی که در ترانه و شعر امروز وجود دارد ، می بینیم در قلم آن ها چه عمقی وجود داشته که آثارشان امروز هم تازگی دارد و هیچ وقت کهنه نخواهد شد . در کارهای عاشقانه هم از شعرای معاصر استفاده کردم مثل قطعاتی که در آلبوم آخرم " داروگ " بوده یا مثل " نفس کشیدن سخته " که سروده ی پدرم بود یا کارهای دیگری که از من شنیده شده است .

در بین صحبت هایتان از آلبوم هایتان هم برای ما گفتید . در میان آلبوم های شما آلبوم " داروگ " به نوعی متفاوت با سایر آثار شماست ،

به نوعی شاهد تغییر سبک و ترانه در این آلبوم هستیم . چرا تصمیم به استفاده از سازهای الکترونیک در آلبوم " داروگ " گرفتید ؟

خیلی هم استفاده نکردم . من یک توضیحی بدهم ، آلبوم یا اثری که از من یا هر کسی منتشر می شود ، معمولاً باید حال و هوای خودش را داشته باشد . انسان ها رو به حرکت اند ، من نمی گویم که خیلی رشد کردم ولی فکر می کنم در مسیری که به آن معتقد هستم ، حرکت می کنم . حال و هوای روزهای " داروگ " با حال و هوای روزهای " هفته عاشقی " فرق داشت . حتی این آلبومی که مشغول جمع کردن



آن هستیم ، ممکن است با آلبوم های دیگرم خیلی متفاوت باشد . این دلیل بر این نمی شود که من سبکم را عوض کرده ام . صدای من بر روی هر فضایی ، هر ریتم و هر سبکی از موسیقی باشد ، اگر امضا داشته باشد ، اگر شخصیت و ماهیت داشته باشد ، فکر نمی کنم ماجرا خیلی هم گمراه باشد . اما تنها چیزی که می توانم بگویم این است که شاید در آلبوم " داروگ " عاشقانه ها بیشتر و پرنرنگ تر از سایر آثارم بود ؛ ولی در " داروگ " هم از اشعار مولانا و قطعه هایی اینچنینی همچون گذشته داشتیم .

آقای نعمت الهی به نظر شما کدامیک از آلبوم هایتان در بین مردم ماندگارتر شده است ؟

واقعا نمی توانم بگویم . فقط توضیحی می توانم بدهم ، متاسفم برای خیلی از ماجراهایی که در این کشور وجود دارد ، از جمله کمپانی هایی که شاید در گذشته کارهایی را از ما منتشر کرده اند که شاید خیلی روی آن تعصب نداشته اند . شاید خیلی دلشان نمی سوخت که این آثار با چه زحمتی ضبط شده ، چه هزینه ای شده ، چقدر عمر تلف شده ، با چه عشقی وارد بازار شده است . آلبوم های اول من شاید حمایت نشد و به همین خاطر هم کمتر شنیده شد . فکر می کنم خیلی از آثاری که مردم با آن ارتباط برقرار می کنند ، از کارهای گذشته ی من است . مثلا قطعه " نفس کشیدن سخته ، در آلبوم " عموزنجیر باف " یا قطعه " دریا " یا قطعه " ایران " که در " هفته عاشقی " بوده یا کارهای مثل " هجرانی " ، " باز آمدم " ، " خواجه سلام علیک " یا در آلبوم آخر که کارهای عاشقانه بود مثل " زخم " یا " صبوری " که به صورت تک آهنگ از من منتشر شد و ویدیوی آن نیز به همراه چند تن از دوستان هنرمند منتشر شد . مجموعا نمی توانم بگویم که کدام آلبوم را بیشتر دوست دارم ، همه ی آن ها مثل بچه های آدم می مانند . انرژی مطلق بر دنیا ، خداوند است و این آثار توسط من شاید آینده ی هنرش به وجود آمده ، یعنی من هیچ اختیاری در تولید آثارم نداشته ام . تنها چیزی که می توانم بگویم این است که به نوعی خواسته ی خودش بوده و با هر کدامش می توان خاطره ای داشت . اثری که من خیلی دوستش دارم ، شاید فرد دیگری دوستش نداشته باشد . هر کدام از این آثار با انحای مختلف تولید شده ، طرفدار خودش را دارد و باید به آن ها احترام گذاشت .

با توجه به اینکه ویژه نامه ی ما در مورد بهار است ، کمی در مورد جایگاه بهار در موسیقی با هم صحبت کنیم . بهار در ذهن شما چه مفهومی دارد ؟

فکر می کنم بهار در ذهن همه ی آدمها مفهوم تازگی دارد ، یعنی جایی که می تواند یک خط شروع باشد ؛ با یک دیدگاه جدید ، با یک



استارت خیلی بهتر ، می شود انگیزه ها را پررنگ تر کرد ، می شود کینه ها را دور ریخت ، می شود برای همه آرزوی خوب کرد ، می شود به سلامتی آدم ها فکر کرد ، انرژی فرستاد ، می شود از خدا خیلی چیزها را خواست . نقطه ای است که همه می ایستیم و دوباره حرکت می کنیم . می خواهیم با یک انرژی جدید حرکت کنیم . در موسیقی هم نقطه ای است که می تواند شروع یک حال خوب باشد . یعنی در سالی که گذشت شاید در جاهایی گمراه بودیم ، شاید اشتباهاتی کردیم ، شاید مردم به یک موسیقی سطحی عادت کردند ، به یک حال و هوای بدون عمق و ریشه . سعی کنیم همه ، ما کسانی که داریم کار می کنیم ؛ نسبت به بهار دقیق تر باشیم و حال بهتری داشته باشیم و آن را در آثارمان منعکس کنیم تا مردم آن را دریافت کنند . همه ی آدم ها باید در هر جایی که هستند با شروع فصل جدید ، سال جدید و یک انرژی جدید ، وارد زندگی شوند ؛ به هم عشق بدهند و برای هم آرزوی بهترین ها را بکنند . برای سلامتی مریض ها ، آدم های گرفتار دعا کنند و دست به دست هم بدهیم تا اتفاقات بد در کشورمان نیفتد ، انرژی بد وجود نداشته باشد ، باید اعتماد داشت و برای آن انرژی صرف کرد .

با توجه به مفهومی که شما برای ما ارائه دادید ، در انتخاب ترانه هایتان به چه میزان به المان های بهاری توجه می کنید ؟

من در انتخاب کارهایم یا تولید آثارم واقعا به روز هم فکر می کنم . امکان دارد یک روز هفته کاری را بسازم ، شاید حال شنبه ام با یکشنبه خیلی فرق کند . شاید در طول روز هم خیلی حالم عوض شود . من نمی توانم بگویم بهار صرفا در روحیه من تاثیر می گذارد . شاید من در پاییز کاری را می سازم که خیلی دوستش دارم ، یا در زمستان . ولی بهار رنگ خیلی خاصی را به همه ی آدم ها می دهد . شاید من از رنگ پاییز خیلی بیشتر خوشم بیاید ، ولی بهار چیزی است که برای آدم ها باور کردنی است . یعنی شاید شکوفه ها و خیلی چیزهای دیگر همزمان با هم به وجود بیایند . شاید آدم ها از زردی و سردی و خشکی خیلی انرژی خوبی دریافت نمی کنند . از رنگ انرژی خوبی دریافت نمی کنند ، از شکوفایی دریافت می کنند . معیار آدم ها به بهار نزدیک تر است . این موج ، موجی است که عموم مردم در زندگی شان به وجود می آورند . اما در بهار هم بر اساس حال و هوای خود بهار کار کردم . فکر می کنم شاید خیلی از بهارها هم کار نکردم یعنی سعی کردم برای بقیه فصل های سال انرژی بگیرم .

اگر بخواهید بهاری ترین آهنگی را که تا به امروز خوانده اید را برای ما نام ببرید ، کدام آهنگ را انتخاب می کنید ؟

بهاری ترین کاری که می توانم نام ببرم شاید " مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم / دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم " یا " باز



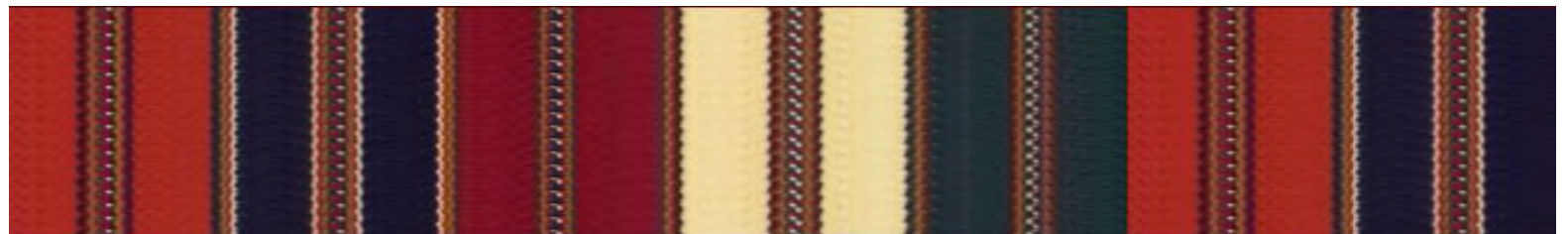
آدم چون عید نو تا قفل زندان بشکنم / وین چرخ مردم خوار را چنگال و دندان بشکنم " . این قطعه را هم فکر می کنم در بهار ساختم یعنی حال و هوای بهاری داشت .

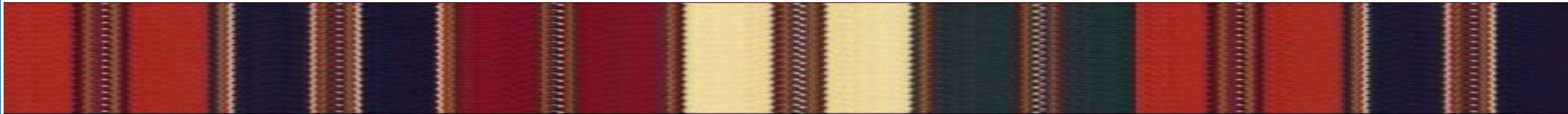
خاطره ای از بهار یا نوروز برای ما بگویید .

شاید دومین بار است که این خاطره را می گویم . همیشه وقتی جرقه ها و حال و هوای نزدیک شدن به بهار در شهر و کشور اتفاق می افتد ، موج مردم برای آماده شدن سال جدید در شهر است ، ترانه ی " بوی عیدی " فرهاد مهرداد همیشه در ذهن من تکرار می شود . این بهترین خاطره است چون از کودکی فکر می کنم همه ی ما با آن خاطره داریم .

و به عنوان سوال پایانی از برنامه هایی که در سال 94 دارید ، برای ما بگویید .

اگر نفسی باقی باشد ، واقعا دلم می خواهد که به این مردم خدمت کنم . تمام تلاشم این است که کاری تولید کنم که اندازه منتشر شدن باشد . شاید بتوانم کاری را انجام بدهم که لایق این همه محبت باشد . امیدوارم بتوانم کار خوب انجام دهم ، کنسرت خوب برگزار کنم ، با وسواس و دقت آلبوم خوب منتشر کنم . امیدوارم به گونه ای اسمم در تاریخ موسیقی باقی بماند و امیدوارم مثل خیلی از گذشته گان ، بزرگان موسیقی کشور ، که این روزها خیلی در صحنه حضور ندارند ، کارهای ماندگار تولید کنم .





ونسان ونگوک

نقاش هلندی

نقاشی " شکوفه های بادام " زاویه





سعید داخ

بازیگر سینما و تلویزیون



زمین ، بی قرار بهاری شدن . . .

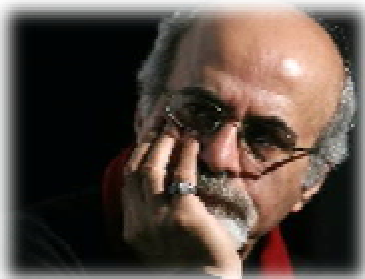
بهار می آید . زمین خود را آماده ی پوشیدن لباس سبزش می کند ، گویی دیگر خسته شده و نای بودن با لحظات بی برف و باران زمستان را ندارد و به بهاری شدنش اصرار می ورزد ، بی قرار سبز شدن ، بی قرار بهاری شدن .

بهار می آید . آغاز تجدید خاطره ای دیگر با طبیعت . هر روز و هر سال نو ، یاد آشنایی های دور در ذهنمان زنده می شود . با دیدن درختان و خیابان ها می فهمیم ، گویی از یاد برده بودیم که درختان ، این شاخه های خشکیده نیستند و همیشه این موقع از سال پراند از شادابی و سبزی و طراوت . فصل حرکت ، فصل تغییر و تحول ، فصل تکرار دوباره ی صدای تکرار نشدنی و طنین انداز دعای تحویل سال . به راستی که چه با ارزش است این لحظات پر قدر ایرانیان .

بهار می آید . با رسیدن بهار چکاوک ها و هزار داستان نغمه ها و سرودهای فرح بخش سر می دهند و انسان ها را به مهرورزی ، گره گشایی و همگرایی فرا می خوانند . بهار پیام آور عشق و رویش است و موسم سرور و آشتی و به همین خاطر است که خواستنی است و به خاطرش دل ها سرشار از سرور و جان ها معرفت می یابند . بهار پیام آور تعادل است و این که در سایه تعادل زندگی زیبا می شود . با دیدن بهار ، رحمت و محبت خداوند را به یاد می آوریم ، در اینکه چشمه ی مهر ایزد همواره به سوی آدمیان و همه ی موجودات سرازیر است . اساسا جهان هستی اثر هنری دست خداست و جمال پروردگارش را به تماشا گذاشته است و حجم انبوهی از این اثر هنری در آفرینش بی چون و چرای فصل بهار مشهود است .

دلنان بهاری باد .





دکتر بهروز غریب پور

پژوهشگر ، مدرس و کارگردان تئاتر



عیدتان مبارک عروسکی باد

چند روز پیش برای دوستی نوشته بودم که : می توانی هر چیزی را از دیگری بیاموزی . هر کاری راه و چاهی دارد ، کسی هست که دستت را بگیرد ، یا چراغی پیش پایت بگیراند تا در ظلمت نمایی . اما تنها عشق است که خودش معلم است ، معشوق است ، ناجی است و حتی قاتل است . عشق امثال من به تئاتر نمی گذارد که نا امید بشویم . تا به این لحظه که عشق به تئاتر ، معلم و ناجی من بوده است ، همه ی سختی ها را به جان خریده ام و نه کسی را محکوم کرده ام و نه کسی را محکوم خواهم کرد پس اگر سال بعد بیاید و من زنده باشم و اوضاع تئاتر به همین آشفتگی باشد و سالها ی بعد بدتر هم بیاید و باز من زنده باشم و همین نیروی عشق در من باشد و بماند و بیاید کسی را محکوم نخواهم کرد و به قول حضرت حافظ :

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم

که در طریقت ما کافری است رنجیدن

یعنی دوستان بدانند که نقد کردن و خشمگین بودن از این و از آن به معنی این نیست که ما ترک عشق می کنیم و از آمدن بهار و

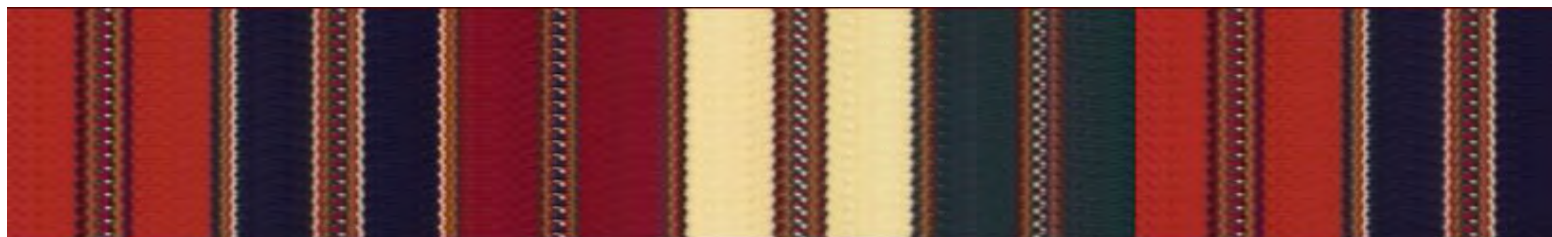
رسیدن عید به سادگی می گذریم . هم عشق ما پا بر جا ست هم سرزمین و آداب و آئین هایش . برای من تفاوتی نمی کند که خوب بود یا بد بود ، خوب خواهد بود یا بد خواهد : نیروی بهار چنان است که باید آمدنش را گرمی داشت :

ز خط یار بیاموز مهر بارخ خوب
که گرد عارض خوبان ، چه تئاتر باشد ، چه بهار ، خوش است گردیدن .

عیدتان مبارک عروسکی باد
عیدتان مبارک تخت حوضی باد .



[www .7gah .ir](http://www.7gah.ir)





رویا حلاج

نوازنده سنتور



نرم نرمک می رسد بهار

عطر نرگس ، رقص باد ، نغمه شوق پرستوهای شاد ، نرم نرمک می رسد بهار ، امیدوارم ستاره بختتان ، سپیده صبحتان ، سایه عمرتان بلند ، ساز زندگیتان کوک و سرزمین دلتان سبز باشد.

با آرزوی سالی پر بار برای هنرمندان و بخصوص موسیقیدانان . امید است در سال جدید مشکلاتی که در سال های قبل برای موسیقی و موسیقیدانان پیش آمد ، حل شود . اما متاسفانه سالهاست که این آرزو را می کنیم و همچنان امید داریم . به نظر من موسیقی ابزاری شده برای تسویه حساب های سیاسی و کسی به فکر ارتقا موسیقی و فرهنگ موسیقایی مردم نیست . گویا استاد علی رهبری از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد به عنوان رهبر و مدیر هنری ارکستر سمفونیک به ایران دعوت شده است . ایشان به عنوان یک رهبر توانمند و مدبر در دنیا شناخته شده اند . بسیار خوشحالم که استاد این مسئولیت سخت را پذیرفته و بارقه امید را در ما دمیده اند . انشاء... ایشان بتوانند به دور از مسائل سیاسی ایده های خود را عملی نمایند . همان گونه که بین سال های 1353 تا 1355 فردی تاثیر گذار در موسیقی ایران بودند .

به امید موفقیت برای همه .



هومن بالازاده

معمار و مدرس دانشگاه

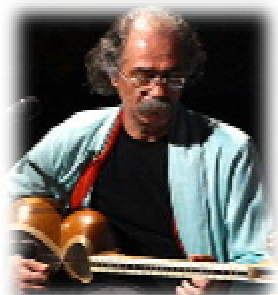


www.7gah.ir

آرزوی خانه هایی سبز ...

چند روز پیش سریال "خانه سبز" را که مدت ها پیش در تلویزیون پخش می شد؛ را دوباره دیدم و خیلی حس خاطرات زندگی گذشته های نچندان دور را برآیم زنده کرد و سوالی را که در ذهنم باز کرد، این بود که با توجه به پیشرفت های مختلف علم، مصالح، تکنولوژی و ... چرا معماری خانه ها در شهرهای شلوغ و پر هیاهوی امروز در جهت پیشرفت کیفیت زندگی خانواده ها نقش کم رنگی دارند. فضای اجتماعی خانه هایمان کجاست و سلامت روحی فرد چقدر در حجم ساخت و سازهای امروزی اهمیت دارد. رفتار های اجتماعی خانواده ها در یک آپارتمان موضوع ساده ای است که در سلامت روحی و کیفیت زندگی افراد بسیار تاثیر گذار می باشد. نقش معماری امروزی در خانه های شهری می بایست در جهت فراهم کردن سلامت روحی و جسمی انسان ها باشد و شاید با اهمیت دادن به سلامت افراد در خانه ها، در معماری و شهرهایمان بتوانیم کیفیت های از یاد رفته را دوباره زنده نماییم و مانند بهار دوباره سبزی را به خانه هایمان برگردانیم.

با تبریک سال جدید، آرزوی زندگی بهاری و سبز را در خانه های تمامی هموطن هایم دارم.



استاد ارشد تهماسبی

استاد موسیقی سنتی و نوازنده تار



... و آن وقت عید چه دلپذیر خواهد بود .

بین اینک بهاری دیگر ؛ فصل سرور و سرود و سبزی .

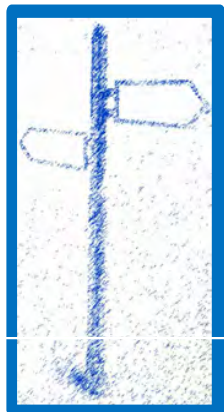
کاش دل های تک تک مان آکنده از سبزی بود ؛ کاش پهنا و درازای سفره ی عیدمان یکی بود یا دست کم هر کس سفره ای به قدر خویش داشت ؛ کاش ، چون گذشته ، قد و رخسار مسافران راهی جنوب در عکس های یادگاری عید پیدا و بی غبار بود . کاش آذری ها می توانستند همچون گذشته به دریاچه ی زیبای شان ببالند و میهمانان نوروزی را مسرورانه به گردش در حاشیه اش ببرند . کاش اصفهانی ها زاینده رودی همواره جاری داشتند و کاش و کاش و کاش . . . کاش همچون گذشته های دور از حال و روز دیگران بی خبر بودیم و اخباری و رسانه ای نبود . کاش " نوروزی " بیاید که در آن جنگ ها و آوارگی ها و گرسنگی ها خاطره هایی بیش نباشند ؛ طالبانی در کار نباشند و داعشی ها و سیاه پوشان و سیاه دلان ستمگر دیگری ، گواز هر قماش . هرچند که ما نباشیم . کاش باشیم و ببینیم بهاران دیگری را که منتظرانی سبزاندیشه داشته باشد ؛ باشیم و ببینیم روزگاری را که انسان ها با احترام به باورهای یکدیگر در جهانی بی فقر و گرسنگی و جنگ و تعصبات کور قومی و مذهبی زیست کنند ؛ آن وقت عید چه دلپذیر خواهد بود .





سید یونس آبسالان

کارگردان تئاتر ، نمایشنامه نویس و
مدیر تماشاخانه سنگلج

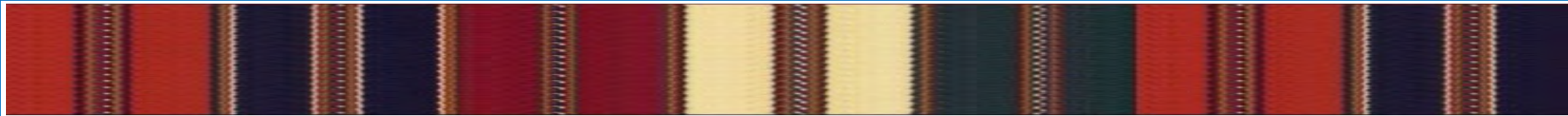


نمایش ایرانی ، راه اصلی رسیدن به تئاتر ملی

یکی از اصلی ترین راه های رسیدن به تئاتر ملی ایران گذر از نمایش های ایرانی است و برای شناخت هر چه بیشتر نمایش ایرانی می بایست مطالعه همه جانبه ای را در اسطوره ها ، مناسک ، افسانه ها ، ادبیات ، تاریخ ، باورها و اعتقادات دینی ، مذهبی و ملی و حتی قومی آغاز کرد . هنر مند ی که شناخت کافی از تاریخ ، جامعه و فرهنگ کشورش نداشته باشد ، اثرش به بی هویتی فرهنگی سمت و سو پیدا می کند و قادر به خلق زبان خاص برای پیوند هرچه بیشتر با مردمش نیست . نگاه مردمی و بومی یکی مؤلفه های ممتاز نمایش ایرانی است . این هنرمند به دنبال کشف ارتباطات تازه با فرهنگ و جامعه ی خویش است .

نگاهی جستجو گر که شیوه های دیروز زندگی و ربط آن با حقایق درونی انسان امروزی را در پیوندی خلاق و زنده با طرح مضامین اجتماعی به زبان والای نمایش ابراز می دارد . تئاتری که شناسنامه ی یک ملت را همپا با ارزش های فرهنگی جامعه به مثابه ی پرچم یک سرزمین هویدا می سازد . " تعزیه " و " تقلید " دو گونه ی اساسی نمایش ایرانی بشمار می رود که هر کدام به طور جداگانه بخشی از ذوقیات و خلیقات ایرانی را ابراز می دارند .

تماشاخانه سنگلج که همزمان با برگزاری نخستین جشنواره " نمایش های ایرانی " در مهر ماه 1344 افتتاح شد و سابقه ای بس طولانی در این عرصه دارد ، آرزومند است که در سال 1394 که وارد پنجاه سالگی خود می شود ، در کنار اجراهای گوناگون نمایش به اهتمام پژوهندگان این عرصه مبانی نظری نمایش ایرانی را در مطالعات بنیادی مورد توجه قرار داده و زمینه های استحکام تئاتر ملی ایرانی را با تحقیقات خود فراهم آورد . سال 1394 و تولد نیم قرن تماشاخانه سنگلج را به همه هنرمندان و فرهیخته گان هنر شریف تئاتر ایران تبریک می گویم و آرزومندم که سال پربرکت و مالمال از امید و نشاطی باشد برای خانواده تئاتر ایران و آرزو می کنم که هفت گاه به قله ی هفتم عرفان برسد ...



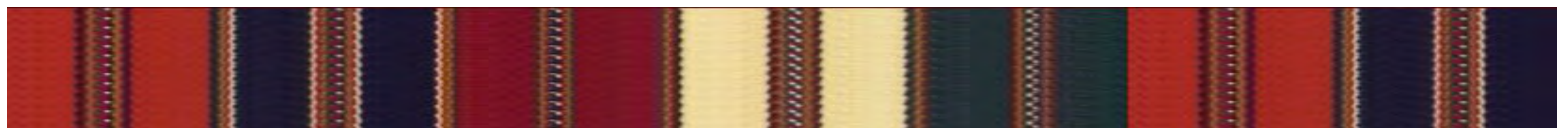
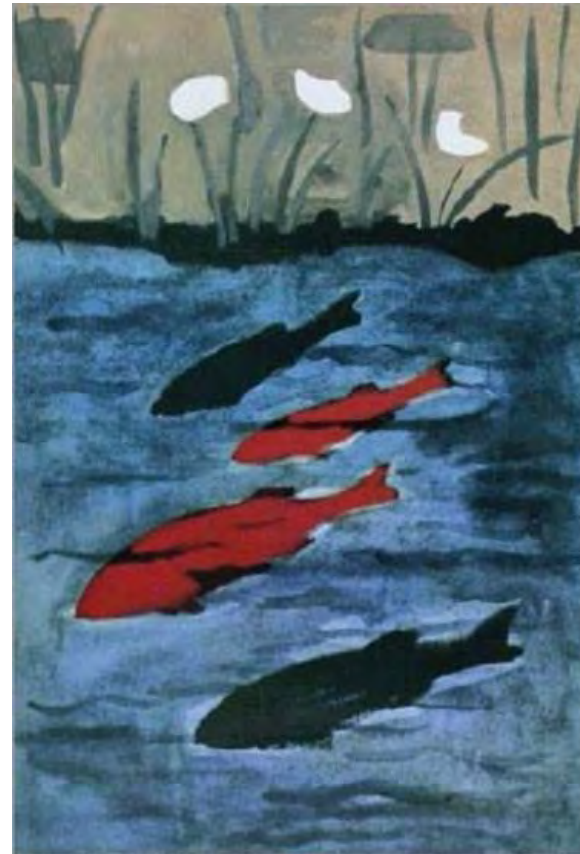
سهراب سپهری

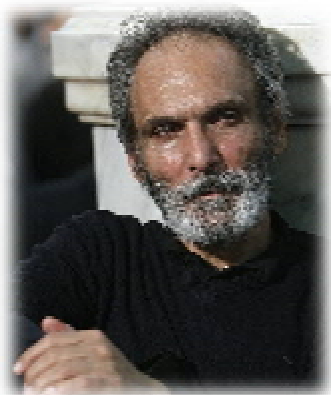
نقاش و شاعر



www.7gah.ir

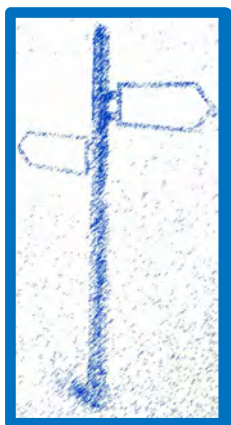
زاویه





جهانگیر الماسی

کارگردان و بازیگر تئاتر و سینما



جهانگیر الماسی : "بهار یعنی زندگی"

کمتر کسی است که جهانگیر الماسی را با بازی های ماندگارش در سینما و تلویزیون به خاطر نداشته باشد. او که بعد از مدت ها دوری از کارگردانی سینما و نیز بازیگری تئاتر، پس از حضور در جشنواره سی و دوم فیلم فجر با کارگردانی فیلم "رنج و سرمستی"، این روزها با نمایش "غبار" بر صحنه تئاتر حاضر است به بهانه آمدن بهار مصاحبه ای با **هفت گاه** داشته است:

شما در هر سه مدیوم تئاتر، سینما و تلویزیون تجربه ی کار داشته اید، خود شما کدام یک از این سه مدیوم را ترجیح می دهید؟

من فکرمی کنم این پرسش، پرسشی نیست که به مکث و تردید من بتواند برسد. واقعیت این است که شکل، فرم، سبک آنقدر مهم نیست که محتوی و درون مایه مهم است. این مهم نیست که چگونه شما با مخاطب خود ارتباط برقرار کنید، مهم این است که پس از برقراری این ارتباط می خواهید چه کار کنید و چه چیزی برای ارائه دارید، چه نکته ای را می خواهید با او در میان بگذارید و یا چه تاثیری را در ذهن، افکار، قلب و روابط ایجاد کنید.

هر نکته و فعالیتی، ظرف خود را مشخص می کند. نکاتی که به وسیله ی تئاتر می تواند منتقل شود با نکاتی که توسط سینما منتقل می شود و با مفاهیمی که به وسیله ی تلویزیون می تواند منتقل شود زمین تا آسمان با هم فرق می کند. چرا که در زمان برقراری ارتباط و پس از برقراری ارتباط علاوه بر درون مایه، شکل ظرف هم دوباره در این رابطه تاثیر می گذارد و تعیین کننده است. من هر سه قالب را می پسندم و مورد علاقه ی من است. به این خاطر که کار ما در حوزه ی ارتباطات تعریف می شود و در نزدیک شدن به مفهوم واقعی و عمیق هنر، هرچند نمی شود هنر را تعریف کرد و نمی شود به ساحت گران سنگ هنر نزدیک شد. خیلی از متفکرین اهل قلم، اهل هنر و اهل مغز تلاش کردند تا بلکه تعریفی برای هنر پیدا کنند که پیدا نشده است مگر اینکه در مفاهیم کاربردی هنر تعریفی پیدا کرده باشند.

بنابراین شما از طریق تلویزیون می توانید کاربرد رسانه ای هنرهای بصری، نمایشی، تئاتر، تلویزیون و برنامه های مختلف تلویزیونی از شو گرفته تا برنامه های ترکیبی تا حتی گفت و گو کارآمدی و ظرفیت و توانمندی دارند و می توانند نکاتی را مطرح کنند که قشر وسیعی از مخاطب را در ید اختیار داشته باشند که به هیچ وجه به وسیله ی سینما و تئاتر نمی شود. اما خیلی از مسائل هم هست

که طرح شدن آن شاید به قامتی که در سینما می تواند طرح شود نرسد و حتی به آن لطمه بزند ، به مفهومی که می توانست از طریق حوزه ی فرهنگی و هنری سینما به مخاطب منتقل شود و به دلیل ساختار تلویزیون در کشور ما ، مخاطبین تلویزیون ، ساعت پخش برنامه ها ، چگونگی پخش و همه ی این ها می تواند اختلالی را به وجود بیاورد که شاید مورد نظر شما نباشد .

یا مثلا در تئاتر به جنبه هایی می پردازید که بیشتر به مفهوم هنر نزدیک است . من امروز تئاتر را برای همکارانم ، دست اندرکاران هنرهای نمایشی و رسانه ای کشور وظیفه می دانم . به این دلیل که با این بودجه ی اندکی که برای به نمایش در آمدن نیاز است و با توجه به اینکه این بودجه بیشتر برای توان انسانی و نیروی کار بازیگران و نیروی اندیشه ی خلاقین اثر است ، از دو نظر برای من اهمیت دارد : یکی این که توجه کردن به تئاتر و چگونگی توزیعش در جامعه و پخش بین مردم می تواند به اوضاع نابسامان در آمد هنرمندان کشورمان کمک ضمنی کند . هرچند که در تئاتر واقعا نمی شود راجع به دستمزد صحبت کرد چون خیلی اندک و کماست و نمی شود آن را ذکر کرد .

ولی به هر جهت باز هم خوب است و در عین حال یک کار است و نمی گذارد که هنرمندان ما در گوشه ی عزت و بیکاری دچار افسردگی شوند . بهتر است فعالیت کنند چون در آن صورت ذهن خوب کار می کند و تولید هنری ارزش پیدا می کند و واقعا تولید هنری به وجود می آید . در بطن شخصیت و فرهنگ هنرمندان مواجهه بی واسطه ی مردم و بازیگران یک انتخاب سازنده است که از این منظر هم خیلی مهم است . خود من بعد از مدت ها بیکاری و نه شنیدن برای فعالیتیم در حوزه ی کاری در تلویزیون و سینما ، واقعا دچار افسردگی شدیدی شده بودم و به پزشک های مختلف مراجعه کردم . همکاری من با این گروه تئاتر (تئاتر آئینی غبار) قدری من را آرام کرد و برای من امیدواری به بار آورد . الان در حوزه ی سینما و تلویزیون یک سری دوستان تاجرکه خود در تولید دخالت ندارند و بیشتر خرده مالک هستند ، از یک مرحله ای وارد جریان تولید می شوند و بعد به واسطه ی داشتن سرمایه اولیه از راه دولتی و یا بخش خصوصی مالکیت اثر نمایشی را بدست می آورند و دستمزد اندکی به بچه ها پرداخت می کنند و در دراز مدت از محل فعالیت هنرمندان سود های کلانی می برند .

فهمیدن این رازها و پی بردن به چگونگی برخی فسادها همه افسردگی ، ناامیدی و کژئی هایی می آورد که برای من هم اتفاق افتاده بود . به خصوص این که من گرفتار یکی از این افراد شدم و بازی تلخی با من صورت گرفت که چون برای برخی از مدیران ما تکراری شده اهمیت خود را از دست داده است . چون بارها و بارها تکرار شده است و طرح شدن آن هیچ فایده ای هم نداشت . این آقایان اصلا شبیه بازاری های سنتی ما نیستند ، برای اینکه در بازار سنتی ما چیزی به عنوان عدالت ، اعتقادات و مرزهایی وجود دارد ولی در این کارها نه تنها مرز و اخلاقی وجود ندارد بلکه فقط منافع و موقعیت فردی است که تعیین کننده ظرفیت های تولیدی در داخل کشور است .

کسانی می توانند کار کنند که در ارتباط با باند ها و گروه ها ، در فرقه و مافیا قرار بگیرند . شما هم می بینید و بهتر از من متوجه می شوید که چقدر موقعیت همکارهای من شکننده است . علی رغم اینکه بیست یا سی سال است که در کشور برای پرورش دانشجو و نیروهای دست اندر کار و توانمند سرمایه گذاری علمی شده است افرادی به راحتی کنار زده می شوند و کسی که فامیل شخص دیگری است و از حوزه ی ژیمناستیک و یا والیبال و ... ، بسته به اینکه در پارتی شبانه کدامیک نزدیک تر باشند ، اول از همه در عرصه ی بازیگری شرکت می کنند و بعد کم کم تبدیل به تهیه کننده می شوند و بعد پست های دیگری گیرند .

در اینجا هم متأسفانه روی تلویزیون برچسبی زده اند و آن را به عنوان یک ابزار سهل و ممتنع معرفی کرده اند . یعنی در بین هنرمندان ، دست اندرکاران و حتی مردم گمان بر این می رود که کارهایی که تلویزیون انجام می دهد ذاتا باید سطحی باشد و زیاد مهم نیست و در آن می شود آب بست و چه نگاه کنند و چه نکنند تولید شده است . من به ضرس قاطع عرض می کنم در مملکت خودم تلویزیون بسیار مهم است و بسیار ابزار هوشمند ، قدرتمند و توانمندی است برای اینکه سلیقه ی توده ی مردم را در دست دارد . شما با کوچکترین عملکرد قهرمانانه پوشالی و به قول مسعود فراستی مقواییِ تلویزیون در حوزه ی نمایش ، سلیقه و رفتار اجتماعی مردم و حتی خورد و خوراک آنها را عوض می کنید . نوع محاوره و زبان ملی را می توانید تغییر دهید ، کما این که اتفاق ها افتاده است . بنابراین تلویزیون خیلی مهم تر از سینما است چون اتفاقی و بر اساس انتخاب تماشاچی و میزان علاقمندی در گذران اوقات فراغتش مانند حوزه سینما و دیگر حوزه ها انتخاب نشده است .

تئاتر هنوز از شریف ترین هنرها است و در آن انتخاب وجود دارد و ضرورت تئاتر این است که دارای مختصات هنری و فرهنگی باشد . از این منظر رفتار جالبی است . اما ما بچه های تصویر و سینما هستیم و ذهنیت ما تصویر ساز است و امیدوارم کار کرد مناسبی در حوزه ی تئاتر هم داشته باشیم .

آقای الماسی در این سال ها شما را بیشتر بازیگری توانا در عرصه ی سینما دیده ایم . سال گذشته شما نخستین فیلم خود را کارگردانی کردید . دنیای کارگردانی با دنیای بازیگری چه تفاوت هایی دارد ؟

برای من که تفاوت زیادی نداشت . به این دلیل که من در دوران بازیگری هم ، گرایشم همیشه همراهی با کارگردان برای تبیین تصویری بخش هایی بود که معمولا در ایران از طریق دیالوگ ابراز می شود . گرایش من گرایش تصویری ، نشانه شناسی و زیبایی شناسی است و حتی

اگر فقط بازی می کردم ، علاقمندی ، مطالعه و تجربه ام حتی در حوزه ی بازیگری بیشتر به بیان تصویری نزدیک است تا تئاتری . گمان بر این می رود که در تئاتر ، دیالوگ از همه بیشتر است . ولی اگر شما تشریف بیاورید ، می بینید که صرف تبیین تصویر از طریق زبان بدن یا میزانشن و حرکت است . در نوعی بازیگری نو که من به آن علاقه دارم تفاوت زیادی بین صنوف نیست و تفاوت در اندیشه ها است و نه در شیوه های بکار گیری . بنابراین تفاوتی ندارد که کارگردان باشید یا بازیگر و یا نویسنده ی متن . برای این که مهم القاء مفهومی که در اختیار داریم ؛ به مخاطب است . مثلاً من همان قدر از موسیقی در بازیگری استفاده می کنم که در کارگردانی هم استفاده می کنم . کارگردان هم برای تبیین تصویر چیز زیادی ندارد و مضاف بر این که این اولین فیلم من نبود . اولین فیلم من تله پلّی (تله تئاتر) بعد از انقلاب را بود ، که در سال شصت با عنوان "ستارخان" با همکاری آقای مسعود فروتن ساختم . اولین تئاتر تلویزیونی به اسم " افسانه ماشاالله خان " را بعد از انقلاب و در سال پنجاه و هشت ، بعد از اجرای صحنه ای آن با آقای پرویز بشردوست داشتیم . من یک سریال به اسم " همشهری " هم نوشته و کارگردانی کرده ام . در آن سال ها کارگردانی آن توسط شخصیت های مختلفی مثل آقای داریوش مؤدبیان و آقای علیرضا مجلل و آقای سیاوش طهمورث صورت گرفت . جدای از آن من دو تله پلّی (تله تئاتر) دیگر با عنوان " مادر لر " و دیگری با عنوان " زائرانه " ساختم که هر دو در تلویزیون پخش شده است . من اولین فیلم سینمایی سی و پنج میلی متری خود را با زمان پنجاه و هفت دقیقه در سال هفتاد و یک ساختم که در جشنواره ی کودک و نوجوان اصفهان جایزه ی بهترین کارگردانی را گرفت . (با خنده) اولین فیلم من نبود ولی بابت این اولین فیلم سینمایی پدر من را در آوردند .

الماسی فیلم "رنج و سرمستی" چه زمانی اکران عمومی می شود؟

فکر نمی کنم اکران شود . آن روشی که تهیه کننده ی محترم ما دارد و بعد هم نهادی که آن را تهیه کرده است یعنی سینمای تجربی ، علاقه اش به قهرمان سازی به شیوه ی آمریکایی فیلم های دهه ی شصت است ، آن هم به این خاطر که هنوز در مدارس سینمایی ما ما آن نوع فیلم سازی و رئالیسم بدوی تبلیغ می شود و معلمین سینمایی فقط آن روش را بلدند و درس آموخته ی آن مکتب هستند . برای شیوه های نو گرایشی وجود ندارد . با اینکه فیلمسارانی داشته ایم که تجربه های بسیار تازه ای داشته اند ، از کیارستمی گرفته تا فرهادی و کیانوش عیاری که عرصه های جدیدی را در فیلمسازی تجربه کرده اند ؛ ولی وقتی جشنواره ی فیلم فجر داریم بالاخره جیم جارموش یا یا امیر کاستاریکا را دعوت می کنیم و آنها را فیلمساز برتر می دانیم ، ولی سینما و فیلم سازان خود ما حتماً باید در تیپ دهه ی چهل ، پنجاه و

شصت آمریکا بمانند و هنوز به دنبال این باشند که یک قهرمان داشته باشیم و یادمان رفته است که در این کشور انقلاب شده است و همه قهرمان بوده اند . به قول برشت " وای به حال ملتی که احتیاج به قهرمان داشته باشد " . ما این ها را فراموش می کنیم . ولی وقتی می خواهیم مهمان دعوت کنیم ، فکر می کنیم همه ی این فیلمسازانی که اصلا ضد قهرمان و طرفدار آن نوع سینما هستند ، وقتی مصاحبه ی جیم جارموش را می خوانیم می بینیم که از آن نوع سینما متنفر است و مثلاً به فیلم ساتیا جیت رای توجه نمی کنیم که اصلاً او کجا و قهرمان پروری کجا . تارکوفسکی و ... را هم که دیگر فراموش کنید . با این تعبیری که سینما دوستان جدید التاسیس به ما داده اند اصلاً این نوع فیلم سازی خیانت است و اگر کسی مثل تارکوفسکی فیلم بسازد آدم بد ، پست و حقیری است . همه ی این مسائل هم به بهانه پول و بازگشت سرمایه است و همه فراموش کرده اند که بخش تبلیغ و سرمایه ربطی به فیلم ندارد و به سینما و مدیریت تجارت سینما مربوط است . مثلاً فیلمسازان جوان آمریکا از برادران کوئن گرفته تا کسانی که خون آشام ها را ساخته اند اگر می خواستند کلیشه های رایج در سینمای آمریکا را رعایت کنند ، هرگز فیلم های آنها ساخته نمی شد . یا آقای کوبریک اگر می خواست مثل آقایان فکر کند و اودیسه را می ساخت باید آماده می شد تا بالای دار برود و آنقدر فحش به او می دادند که از دنیا آمدنش پشیمان می شد .

ما الان گرفتار این موضوع هستیم ، شتر گاو پلنگ هستیم . در مجامع هنری که صحبت می کنیم از کوبریک و جیم جارموش و تارکوفسکی و کیشلوفسکی حرف می زنیم و تعریف می کنیم ، زمانی که در سینمای اکران خود شرکت داریم باید از رضا صفایی و ایرج قادری و این نوع سینما گر ها تا به سازندگان فیلم وسترن اسپاگتی ایتالیایی صحبت کنیم و لاندابوزانکا و چیچو و فرانکو . در دانشگاه ها هم که می رویم باید حتماً داوژنکو و آیزن اشتاین و شیوه های جدید تدوین و تدوینی تصاویر و برش سیم و چاقو مطرح کنیم . (با خنده) نمی دانیم که چه کار می کنیم .

تمام کسانی که با این نوع سینمای مورد علاقه ی من مخالف هستند وقتی که راجع به سینما صحبت می کنند دهنشان خود می دانند که از یک فیلمساز درجه سه آمریکایی اسم ببرند . حتماً همه به سراغ کوبریک و تارکوفسکی و این گونه اسامی می روند و با آن پز می دهند . ولی در عمل می بینیم که فیلمی می سازیم که مامان جانم عاشق شده و بزن بریم نمی دانم چه و این فیلم ها که پلاکارتش را می بینیم که عشق نمرده است ! مگر عشق مردنی است ؟ حالا شما پیدا کنید پرتقال فروش را .

دست اندر کاران جشنواره های ما نیز همین طور هستند . شما ببینید که در جشنواره ی بین المللی فجر اوضاع چطور می شود و مهمان ها چه کار می کنند . خب یک نفر نیست که بگوید این فیلم ها چه ربطی به این فیلم ها دارد . آن مخاطبی که مطبوعات شما را می خواند با



خودش فکر نمی کند حالا تکلیفش با این فیلمی که شما گذاشته اید روی پرده ی ایرانی چیست و چطور از طریق این پرده خانواده ی ایرانی را می توان جذب کرد ؟

آقای الماسی شما سال ها از عرصه ی تئاتر دور بودید ، ولی خدا را شکر می بینیم که دوباره به تئاتر بازگشته اید . اول از همه اینکه علت این همه سال دوری چه بود و اینکه چرا تصمیم گرفتید که دوباره به روی صحنه ی تئاتر حاضر شوید ؟

کاملا اتفاقی بود . من دور نبودم . من بیست یا بیست و پنج سال پیش آخرین نمایشم روی صحنه رفت که فکر می کنم نوشته ی خودم بود و در تئاتر شهر به کارگردانی سیاوش طهمورث اجرا شد . نام کار " رخس دلم جز بار محبت نخواهد برد " بود که در مورد زندگی منصور ابن حسین حلاج و عین القضات همدانی بوده است . نه ، معذرت می خواهم آخرین کاری که من داشته ام کار آقای زنگان پور به اسم " مرگ دستفروش " بود . آخرین تئاتر تلویزیونی ، تئاتری که روی صحنه بود . ولی با دوربین تلویزیونی ضبط شد ، سال هفتاد و شش با آقای حسین فرخی کار کردیم و دوباره از نمایشنامه های میلر به اسم " ارزش " بود . البته آخرین تئاتری که روی صحنه بردم و در آن شرکت داشتم ، هفت یا هشت سال پیش از نوشته های آقای ایبسن به نام " جان گابریل بورکمان " بود که آقای محمد ابراهیمیان آن را تلخیص کرده بود و با خانم ژیللا سهرابی و خانم ادبی و تعدادی از دوستان خوبمان به کارگردانی دکتر علی پویان آن را به روی صحنه بردیم و من نقش گابریل بورکمان را بازی کردم . اما دیگر کار نکرده بودم تا نمایش " غبار " به من پیشنهاد شد . من دو نمایشنامه در طی این سال ها نوشتم که یکی در مورد جناب حافظ است و دیگری با تعلقات ذهنی خودم و برداشتی از آثار سید شهاب الدین سهروردی به خصوص " الغربه الغریبه " که هنوز هم کامل نشده است .

علت بازگشتم به تئاتر هم پیشنهاد نمایش " غبار " بود . به من پیشنهاد داده شد و من متن را خواندم و احساس کردم که متن ظرفیت این را دارد که به یک اثر خوب نمایشی بدل شود . با توجه به ایماژ های خوبی که آقای کارگردان داشتند ، بعد از گفتگو با ایشان متوجه شدم که بسیار باهوش و زیرک است ، نگاه تند و تیزی دارد ، مخاطبش را می شناسد و می داند که که می خواهد چه کار کند و صرفا هم به دنبال به روی صحنه آوردن کلام نیست و مساله اش نمایش است . سبک های نمایش مانند کلاسیک ، تئاتر نو ، آرت نوآر و کمدی و کمدی دلارته را میشناسد . قصد ، غرض و منظورش هم از به روی صحنه بردن این نمایش مشخص است . این موارد ایده آل است . پس وقتی شما با این همه صداقت یک جا مواجه می شوید دستانت بالا می رود و تسلیم می شوید . حرکت های نمایشی در کنارت هستند و گروه کثیری را به روی صحنه



می برد. انتخاب تالار وحدت دلیل و علت مشخصی دارد. نه مثل برخی از دوستان که اگر اینجا نشد جای دگر و دگر تا بالاخره جایی را انتخاب کنند. تمام این مجموعه باعث شد من با آقای مداحیان همکاری داشته باشم.

می توانید از ویژگی های شخصیتی " میرزا سلطانعلی " ، شخصیتی که در نمایش " غبار " داشتید برای ما بگویید .

این شخصیت برآیند چند مرحله ی تاریخی از این کشور و برآیند یک روحیه و باور شخصیتی است که ضمن به کار گیری روانشناسی شخصیت با عطف به روانشناسی اجتماعی یک موضوع را از طریق تحول درونی یک شخصیت دنبال می کند. بنابراین آن کسی که بر روی صحنه می بینیم هم یک شخصیت هست و هم یک شخصیت نیست. شخصیت هست به این دلیل که هیبت و هیأت انسانی، قابلیت نمایشی و مراوده ی فکری، عمل و عکس العمل انسانی، عاطفی و عقلی دارد. شخصیت نیست به این خاطر که هدف و موضوع فعالیت، این شخصیت است که اسباب حرکت را در ذهن یا در قامت دیالوگ روی صفحه ی کاغذ و بعد روی صحنه می آورد که از این منظر برای من جالب بود. در نمونه ی فرنگی، شکل، شیوه و ساختار نمایشی اش بیشتر شبیه آثار برشت است، در نمونه ی داخلی هم شبیه به تعزیه است و ما از این شیوه و این زبان استفاده کردیم و اتفاقاً بسیار هم توفیق داشته است و با بهره گیری از همه ی امکانات و ظرفیت های نمایشی مثل آکروبات که کارگردان آن را مجاز می داند و آن را برای جذب مخاطب استفاده می کند. اما مدام به تماشاچی گوشزد می کرد که گرفتار هیبت و هیأت بازیگر، سطح، فرم و دیالوگ نشوید و بفهمید که من چه می گویم. مثلاً در نمایش " استثنا و قاعده " این مهم نیست که بازرگان چه نوع آدمی است، شناسنامه اش چیست و برای چه دوره ی تاریخی است. مهم این است که بازرگان چه کار می کند، باربر چه سودی به آن می رساند و موضوع استثمار انسان از انسان چگونه شکل می گیرد. پس این محمل نمایش موضوع است و نه دیالوگ، نه گفت و گو و سابقه ی تاریخی. از همه چیز هم استفاده می کند تا این را تبیین کند. من هم شخصیت میرزا سلطانعلی را برآیند یک فرهنگ، معرفت و حتی رفتار بیرونی و درونی یک شخصیت انسانی در قَبَل اخلاق، فرهنگ ملی، باورها، سنت ها و البته فرقه ی تاریخی میهن خود ما ایران می دانم که شماتیک از اسم غدیران در آنجا استفاده می شود. یعنی غدیر، غدیرستان یعنی جایی که مولا علی (ع) در آن حضور دارند. باور به ایشان، با این اعتبار می آید و به نظرم کار خوب و ارزنده ای است.

متأسفانه پای شما در طول اجرا در این نمایش صدمه می بیند. اما با وجود این آسیب دیدگی شما باز هم به روی صحنه رفتید و صحنه را ترک نکردید. دلیل ادامه دادن کار چه بود؟

تعهد. تعهد به مخاطب و گروهی که روی من به عنوان یکی از بازیگران این گروه سرمایه گذاری و حساب کردند. گاهی هم مقداری رنج و سختی شما

را می سازد . ما چرا روزه می گیریم ؟ برای این است که ساخته شویم . گاهی به عمد و بدون آنکه مازوخیست و سادیست باشم ، هر شب با رنج به روی صحنه می آیم ، با رنج به خانه بر می گردم و هر شب پای من ورم می کند ، تا صبح پایم را بالا نگه می دارم تا ورم آن کمتر شود و روز بعد دوباره روی صحنه می روم . البته تحت نظر دو پزشک هستم که از من مراقبت می کنند و مدام گوشزد می کنند . چرا که گوشه ای از پایم کبود شده است . با همه ی این کارها و داروهایی که به من داده اند ، به خصوص آمپول های رقیق کننده ی خون که خیلی هم گران است ، ولی مجبورم که این کار را انجام دهم . مضاف بر این که وقتی روی صحنه می روم همه چیز را فراموش می کنم . آن قدر به لحاظ روحی و البته از لحاظ اقتصادی ، آنقدر گرفتاری دارم که درد از یادم می رود و به جای آن لذت از کاری که می کنم به من دست می دهد . از این که مخاطب خود را خوشحال و راضی می بینم خوشحال می شوم . از این که احساس می کنم مطلوبیتی برایش حاصل شده است بسیار خوشحال می شوم . از طرف دیگر کار نمایش و کار فیلم برای ما مثل اکسیژن است . ما با این ترفند ها زنده می مانیم . موجی هستیم که اگر خاموش شویم ، می میریم . برای من مثل اکسیژن و زندگی کردن است . بنابراین اشکالی ندارد که من این درد را بکشم و تحمل کنم .

پای میرزا کوچک خان جنگلی آسیبی دیده بود که تا پایان عمرش لنگ میزد . هر وقت از او می پرسیدند پایت چه شده میرزا ؟ می گفت تنها یادگاری ست که از آزادی برایم مانده است . حالا من هم می گویم این تنها یادگاری ست که از تئاتر دارم .

نمایش " غبار " یک نمایش آیینی ، سنتی ست . معمولا این نوع نمایش ها در یک فرم مشخص و تکراری اجرا می شوند . چه کاری می شود انجام داد که این نوع نمایش ها در واقع به سمت کلیشه ای شدن پیش روند ؟

باید مثل کاری که در این نمایش انجام شده است صورت گیرد . اگر سازنده ی کار مثل کارگردان این نمایش ، دارای اندیشه باشد ، اگر قصد و غرض او از به روی صحنه بردن یک نمایش صرفا مطامع مادی ، اقتصادی و حتی دنیوی نباشد و عشق ، میل به فعالیت ، علاقه به کار باشد و علاقه به موضوعی که روی آن کار می کند هم بر کار حاکم باشد ؛ خود به خود اشکال تازه و بدیعی و شیوه های نو به وجود می آید . علت ساخت فیلم ها و شکست های متعددمان این است که متاسفانه در کارهایمان حاکمیت داشته های اقتصادی یا سبقت برای رسیدن به امکانات بیشتر وجود دارد و تبلیغات پنهانی در حوزه ی هنر و فرهنگ ما و سوق دادن همه چیز به سمت فروش ، پول و داشته ی بیشتر به مشکل هنر ما تبدیل شده است . در دنیای هنر بچه ها بایستی آماده شوند که خودشان شمع راه بشوند ، روشن شده و بسوزند تا راه عده ای دیگر را روشن کنند . اما خب آنهایی که اهل قدرت ، موقعیت و میز هستند ، شیوه ای را در هنر ما تبلیغ کرده اند که خودش از بین برنده هنر است ، درست مانند داستان لاله زار در زمان محمدرضا پهلوی . کسی فکرش را نمی کرد که لاله زار ، خانه ی اصلی تئاتر ایران که در آن تئاتر جدی ، خوب و جذاب برای مردم به نمایش در می آمد با یک نوعی از پیش



پرده خوانی و رقص زنان مصری که آقای دکتر والا به دستور دربار می آوردند به یکی از بدترین مکان های شبه فرهنگی تبدیل شود . تئاتر و سینمای ما هم گرفتار همین است . یعنی عده ای برای تخریب و لطمه زدن به حوزه ی فرهنگ ما همه چیز را خراب کرده اند و موضوع ایده آل را پول قرار داده اند و از یک طرف عوام زدگی را بین مردم تبلیغ می کنند و از طرف دیگر ایده آل ها را به سمت عوام زدگی می برند و نتیجه اینکه سره و ناسره با هم ادغام می شود و نهایتا آثاری که تولید می شود رو به عقب و بی هویت است و تعریفی ندارد .

من دیشب با یک منتقد محترمی مواجه شدم که بیست و چهار سالش است و اصلا نمی داند که تئاتر یعنی چه ! نمی داند که تعریف تئاتر یعنی چه ! نقدی از ایشان از یک نمایش می خواندم که برای من جالب بود که یک تشکیلات معظمی از رسانه و مطبوعات و سایت خبری تمام امکانات را دست یک بچه ی بیست و چند ساله داده اند که هنوز از دانشگاه هم کاملا فارغ التحصیل نشده و سربازی هم نرفته است . تئوری های غلطی را نصف از آنجا و نصف از جای دیگر حفظ کرده است و غلط به هم پیوند می دهد . بعد به خودش اجازه می دهد که خطابه های عجیب و غریبی بگوید که در هیچ جای دنیا هیچ ارزشی ندارد و بعد بر اساس نقد های ایشان سرنوشت یک گروه نمایشی تغییر می کند . من نمی توانم قبول کنم که از طرف یک سری آدم هوشمند و با تجربه که دنیای رسانه ها را می چرخانند ، همه این ها اتفاق باشد . پشت این هم یا یک توطئه یا یک فضای فکری آلوده است . چون نمی شود همه ی این اتفاق ها کنار همدیگر قرار بگیرد و سرنوشت یک ملت را عوض کند .

آقای الماسی معمولا مخاطبان نمایش های مذهبی گروه خاصی از افراد هستند . باید چه کار کرد که از هر قشر و طبقه ای مخاطب برای این نمایش ها داشته باشیم ؟

اول از همه این که این گونه مخاطبان را طبقه بندی نکنیم . من متوجه نمی شوم که اگر در نمایش ما واژه ی آئینی را بر داریم چه اتفاقی می افتد ؟ مگر در نمایش های شکسپیر حرف از خداوند نیست ؟ به عنوان مثال مگر در نوشته های نویسنده و شاعر معروف هندی خداوند وجود ندارد ؟ مگر آرتور میلر در نمایش های اجتماعی اش به باور ها و ادیان توجه ندارد ؟ به نظر من این طبقه بندی ها این فاصله را ایجاد می کند . کافی است این ها را بگیریم تا خود به خود جای خود را باز کنند . باور کنید این نمایش می توانست جایگاه بسیار ارزنده ای در حوزه ی جایگاه های اجتماعی داشته باشد . از طرف خود کارگردان علاقه ی وافری وجود دارد که این نمایش حتما با هویت دینی و اخلاقی خودش در جامعه مطرح شود . برای این که میگوید مسئله ی من مسئله ی اخلاق ، وفاداری و پاکدامنی است و اعتقادات من به خاندان رسول الله جایگاه ویژه ای دارد . این خیلی ارزشمند است .

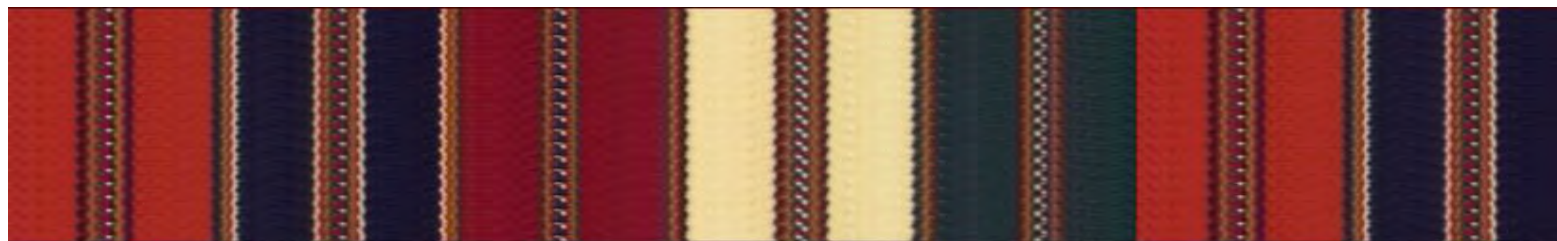
با توجه به اینکه ویژه نامه ی ما مربوط به نوروز و بهار است می خواهیم وارد حال و هوای بهار شویم . بهار برای شما چه مفهومی دارد ؟

ساده ترین و پیچیده ترین مفهومی همان زندگی است . یعنی شروع دوباره و سیکل تازه . عده ای می گویند حالا که یک سال گذشت یک سال پیرتر

شده ایم ، من می گویم یک دوره ی جوانی دیگر را باید تجربه کنیم و یک سال دیگر به ما اجازه داده شده است که روی این کره ی خاکی زندگی کنیم ، بوی گل ها را استشمام کنیم ، زیبایی های زندگی را ببینیم ، انسان ها را دوست داشته باشیم ، به هم کمک کنیم و بیاندیشیم به اینکه از کجا آمده ایم و به کجا می رویم و برای چه آمده ایم . این مهم ترین ارزشش است .

با توجه به مفهومی که شما در ذهن خود دارید ، بهاری ترین نقشی که تا به امروز بازی کرده اید نام ببرید .

در سریالی به اسم " شوق " برای تلویزیون بازی کردم و خودم هم به همراه دو یا سه نویسنده ی دیگر دخالتی در نگارشش داشتم . نقش یک آدم به ظاهر ساده دل را داشتم که در باطن عارف کبیری بود و با یک گلدان شمعدانی برای ملاقات خداوند پله پله جلو می رفت .



دنیای رنگارنگ "وس اندرسون" در هتل بزرگ بوداپست



آرزو آلوستانی

نویسنده سرویس سینمایی هفت گاه



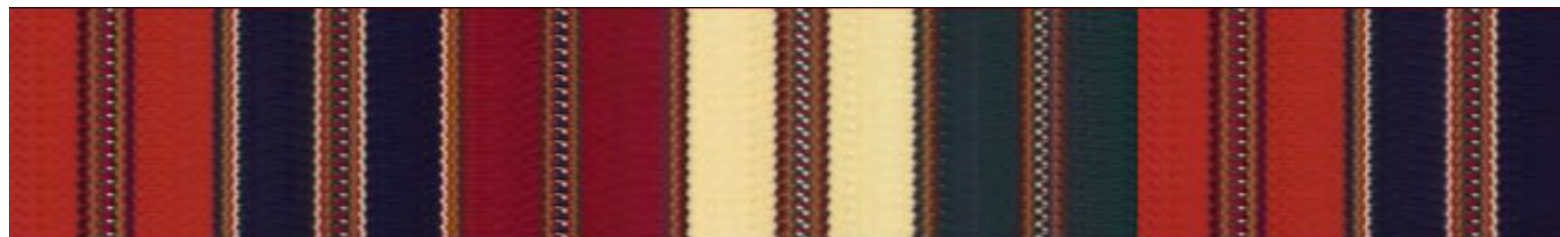
فیلم سینمایی هتل بزرگ بوداپست به کارگردانی و نویسندگی "وس اندرسون" روایتی فانتزی از هتل بزرگ بوداپست است، هتلی که در آن داستان فیلم هتل بزرگ بوداپست برای مخاطب آغاز می شود. "وس اندرسون" فیلم کمدی - فانتزی خود را با 2 فلاش بک آغاز می کند. فلاش بک ابتدایی آن کاملاً بی مورد و تنها محض ایجاد پیچش در ابتدای داستان است و فلاش بک دوم ما را به دنیای هتل بزرگ بوداپست و کارگر تازه کار آنجا "مصطفی" می برد. "مصطفی" که در هتل به نام "زیرو" خوانده می شود (زیرو به معنای صفر، هیچ) کارگر تازه کار عربی است اینگونه به مخاطب معرفی می شود که برای فرار از جنگ و ویرانی خانه اش به بوداپست آمده است. در سوی دیگر داستان مدیر هتل قرار دارد. آقای "گوستاو اچ" که مدیر موفقی در هتل است با زنان مسن می گردد، عطر می زند، شعر می خواند و هنر را دوست دارد.



ریتم مناسب فیلم، فضای کمدی و فانتری و حتی در صحنه هایی دکور تئاتری فیلم همه باعث می شود که مخاطب درگیر داستان شود و ضعف ها و نواقص فیلمنامه را نبیند. نواقصی از جمله نبود شخصیت، به عنوان مثال "گوستاو" را که با آن ویژگی ها به مخاطب معرفی می کند باز هم تیپ بورژوازی های رایج را دارد که شیک می گردند و هنردوست اند. و یا وجود کاراکتر های گم و نامعلومی مانند کسی که مامور قتل گوستاو می شود و یا حتی وجود کاراکتر اضافه ای مانند صاحب کار همسر زیرو.

از سوی دیگر "وس اندرسون" تلاش کرده بود در فیلم خود با استفاده از نمادها حرف های خود را بزند. نمادهایی بی مورد که در فضای فانتری و رنگارنگ فیلم گم می شود و شاید به چشم هم نیاید.

با اینحال فیلم جدید "وس اندرسون" با روایت سرگرم کننده اش توانسته است مخاطبان زیادی را به خود جذب کند و گویی هتل بوداپست درون گوی موزیکال بزرگی قرار دارد که با هر بار چرخاندن پیچ آن می توان داستانش را دوباره شنید.





مرتضی ضرابی

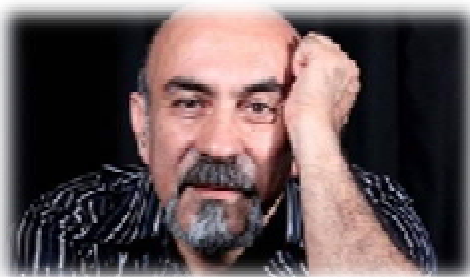
کارگردان و بازیگر تئاتر و سینما



بهار ، فصل شروع دوباره

دگر بار فصل نو شد ، فصل شروع دوباره آمد . فصلی که آمد و رفت را به خاطره ها می سپارد . شروع دوباره در راه است . گذشت امسال هم ، کسانی که رفتند ، قاب عکس شان کنار هفت سین جا مانده ، کسانی که هستند برای اولین بار نو شدن سال را کنارشان می گذرانیم . هر چه بود و هست سالی پر از امید و عشق و وحدت و مهربانی و سور را آرزومندیم .

سال نو بر همه شاد باد .



عادل بزدوده

نمایشنامه نویس و کارگردان تئاتر



یادش بخیر . . .

یادش بخیر ، یادش بخیر ، با دستای کوچیکه مون قدامونو قد می زدیم ؛

یک وجب ، دو وجب ، هفت وجب !!

یادش بخیر هرکی قدش بلند بود - بزرگتر از اون یکی بود . . . می شد رئیس بچه ها ، سر دسته ی کوچیکترا !

یادش بخیر - محلمون بچه های خوبی داشتش ، بی ادعا ، دوست داشتنی . رفیق و یار هم بودیم ، همه اش کنار هم بودیم .

یادش بخیر ، توپ بازی ها ، الک دولک ، قلعه ی شاه مال کیه ، ماله اونه ، ماله منه !

هر کی نفس داشت می رفت ، زو می کشید .

آخ چی بگم از اون محل ، محلمون تابستونو ، بهارمون !

یادش بخیر ، سر کوجه مون یه جوبی بود پر از آب ؛ دلگرمی مون پریدن توی آب بود .

شالاب شولوب - آب پاچیدن به هم بود .

یادش بخیر ، اون کفترا ، سیاه و سفید ، دم چتری ها ، اون کفترای باوفا ، کفترای عباس آقا .

یادش بخیر ، صدای بق بق گفتنا ، رو پشت بوم جمع شدنا ، دوباره پرواز کردنا .

یادش بخیر ، آقا مرتضی قصابی محله مون ، با گوشتای تازه و خوب ، دو سیر گوشت کبابی ،

پنج سیر گوشت خورشتی ، چه روزگاری داشتیم !! بقالی و سبزی فروش ، سلمونیو ، اون یخ فروش ،

همش تو خاطرات من ، مثل کتاب قصه هاس . . .

شادی داره ، غم داره ، هر چی بگم کم داره ، یادش بخیر ، یادش بخیر !

دلَم برای دودی شدن تنگ شده بود ، مثل هر سال شب چهارشنبه سوری ،

پريدن از روى آتيش ، نفتى شدن ، نفتى شدن ، بوى دود ، دودى شدن ؛
آخه كه چه حالى داره ...

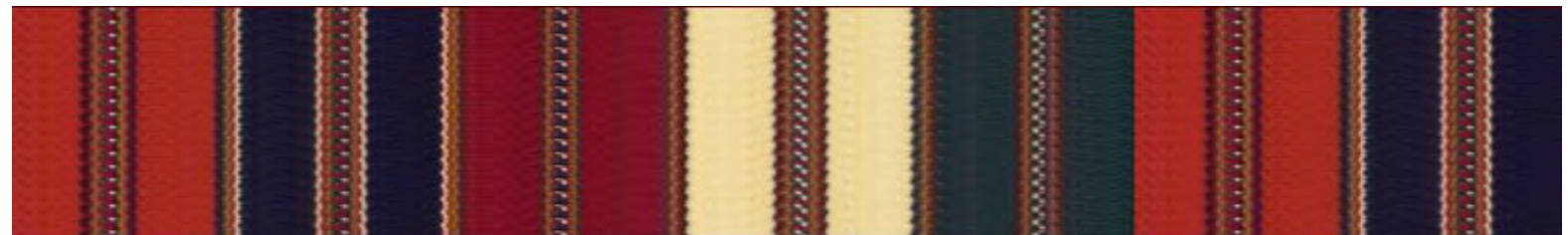
اما امسال يه فرقى داشت ، مثل گذشته ها نبود ، آتيش رنگ تازه ايبى داشت . رنگ بنفش ، رنگ آبي ، رنگ بنفش ، رنگ آبي ...
آتيش رنگاش يه جورى بود ؛ آتيش وقتى مى رقصيد ، با اون رنگ بنفشش حرفاى تازه اى مى زد .
اين آتيش بلا زده !! همه مونو با هر شكل و قيافه اى دور خودش جمع كرده بود !

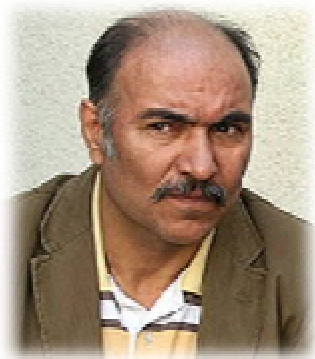
سرخى من ، سبزى تو ! زردى من ، آبي تو ! سرخى تو ، سبزى اون ! زردى ما ، آبي اون ! رويش ما ، رويش اون ! سبزى ما ، سبزى اون ...
ما همه دور آتيش جمع شديم ... ما همه رنگهامونو به هم ديگه داديم ...

ما همه قسمتى از خودمونو به همدىگه داديم ...

همه مون دودى شديم ... همه مون مثل هم شديم ...

توى چهارشنبه سورى ما همگى ، ما شديم ...





مهدی میامی

بازیگر تئاتر و سینما



زمستان ، نوروز ، سینما

اونقدر برف می اومد که زمین و زمان سفید می شد . در این شرایط یک شغل جدید (مخصوص همان روزها) پیدا می شد بنام "برفی" . تو کوچه هم چنان که برف می بارید یا بند آمده بود ، با نوای خوشی فریاد می زدند " برف پارو می کنم آیی برف پارو می کنم" و درستش رو که نگاه می کردم می دیدم که همه بچه های محل نیز صاحب همین شغل می شدند ؛ (لااقل برای خانه خودشان) . انگار اون روزها همه روی پشت بام بودند و برف را به داخل کوچه می ریختند ، آنقدر می ریختند که کوچه پر از برف می شد و چاره ای نداشتند جز اینکه بیایند و جلوی منزل خودشان را تمیز کنند . آخر کوچه سه متری سرشار از برف می شد ، پس این برف را به وسط کوچه هدایت می کردند و ستون بزرگ برفی به وسط کوچه هدایت می شد و دیگر هیچ کس قادر نبود خانه همسایه مقابل را ببیند و این نیز محال بود چون بین در و همسایه انس و الفتی بود که این محبت در هیچ جای دیگری پیدا نمی شد . پس می آمدند دو یا سه جای این ستون سفید و یخی را میشکافتند تا رفت و آمد بین مردم نازنین جاری باشد .

واقعا یادم نیست که من چقدر کمک می کردم ، ولی حتما خاک انداز دستم بود و برف ها را جابجا می کردم . ولی به من اجازه رفتن به پشت بام را نمی دانند ، به دلیل اینکه خاک انداز کاهگل پشت بام را خراب می کرد . روزگار غریبی بود . شیر آب را در حیاط گونی پیچ میکردیم و روی آنرا با پلاستیک می بستیم و با طناب آنرا گره میزدیم که یخ نزد و چه قندیل های زیبایی در همان شیر آب و لب هره های پشت بام و ... به وجود می آمد .

و در آن شرایط نقش اول را شلغم بازی می کرد . شلغم که هنوز یکی از خوراکی های محبوب من است ، از همان وقت ها خود را به من نشان داد . در آن شرایط سرد و یخبندان من که بچه شیطان بودم و همه اش به بازی و رفت و آمد مشغول بودم ، با آن

کفش های پاره که گاه انگشت های پایم از آن خودنمایی می کرد و همین سبب یخ زدن پاهایم می شد و ... بله درست است. مادرم می گفت انگشتهایت یخ زده و آنرا با میل خودم در آب جوشان شلغم فرو می کرد و تسکین می گرفتم و بعد هم خوردن شلغم (وه که چه خوشمزه بود) . خب این حرفها را برای چه زدم؟! می خواستم به فیلم های نوروزی برسم؛ ولی چرا رفتم آن قدیم ها و چرا پرت شدم به زمستان؟! ولی چه پرت شدن زیبایی بود، چه زمستانی بود! چی شد اون زمستون؟ زمونش عوض شده، آخه کی برف میاد؟ شاید جابجایی مکان داشته ایم که من زیاد این چیزها را نمی فهمم. امیدوارم باسواد های این رشته بیایند و دلایل آنرا بگویند. ولی در کل دلم می سوزد و هوای آن روزها را دارد.

پدرم اهل دل بود. شعر می خواند. نقاشی می کرد (نقاشی رستم و سهرابش فراموشم نمی شود). خط خوشی داشت و هرازگاهی هم به دلیل علاقه خودش مرا به سینما می برد و آن روزی که من برای فیلم دیدن با پدرم می رفتم جزو بهترین روزهای زندگی ام بود. تا یادم نرفته بگویم که مادر ایشان نیز علاقه وافری به فیلم دیدن داشت و گاهی اوقات مرا هم به دیدن فیلم در سینما "مونت کارلو" واقع در میدان هفت حوض نارمک می برد (اکنون این سینما به مسجد تبدیل شده است).

مادر بزرگم برای اینکه پول بلیط مرا ندهد مدام به من می گفت خودم را کوتاهتر از حد معمول بکنم و شاید از همان جا بود که من نقش بازی کردن را از زندگی و مادر بزرگم آموختم! آخر از بچه های زیر هفت سال بلیط نمی گرفتند و من فکر می کنم هشت یا نه سالم بود. در هر صورت در آن زمستان های پرشور و زیبا و اذیت کن (برای من که فاجعه بود، کفش هایم، پاهایم، لباسهایم، ...) به دیدن فیلم می رفتم و پس از سرود شاهنشاهی که مجبور بودیم به پا خیزیم و چندین تبلیغ کالا، نوبت به آنونس فیلم های آینده می رسید و آنجا بود که دل مرا با خود می برد "برنامه ویژه نوروزی، اثری از فردین بازیگر محبوب سینما ...". باور کنید شاید دیگر فیلم روز را نمی دیدم و در رویای دیدن فیلم فردین و برنامه نوروزی آن سینما بودم.

نمی دونم الان هم بچه های هم سن و سال من در آن شرایط آن گونه لذت می برند؛ آخر الان وسایل ارتباط جمعی گسترده شده و من فکر می کنم دیگر کسی انتظار دیدن فیلمی را نمی کشد. ولی چه لذتی داشت انتظار کشیدن و در انتظار فیلم فردین ماندن.

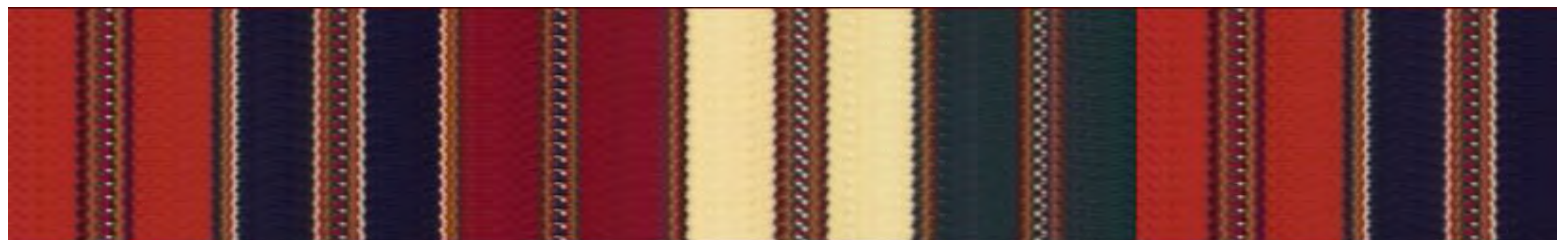
الان دیگه پاهام یخ نمی زنه، لباس های خوب دارم ولی کوزمستان؟ زمستان دوست داشتنی ...



هنوز بوی بهار را که می شنوم قند توی دلم آب می شود . درست است که دیگر کسی به من عیدی نمی دهد که با آن پول بروم و یک فیلم نوروزی ببینم ، ولی خود کسی هستم که باید دست به جیب کنم و عیدی بدهم که انشالله بروند و فیلم نوروزی ببینند . ولی در کل بهار عشق است و طراوت . چه فردین باشد چه نباشد .

مهـدی میامی

24 اسفـند 93





ویلیام ویتاگر

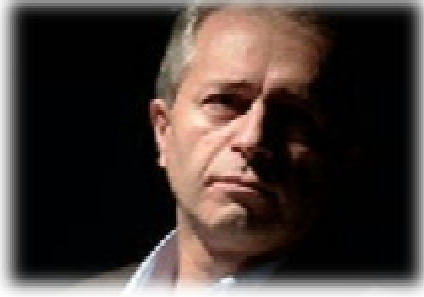
نقاش آمریکایی



نقاشی "درخت بهاری"

زاویه





دکتر عطاء الله کوپال

نمایشنامه نویس، پژوهشگر و مدرس تئاتر



تئاتر ، سنگ بنای آزادگی است

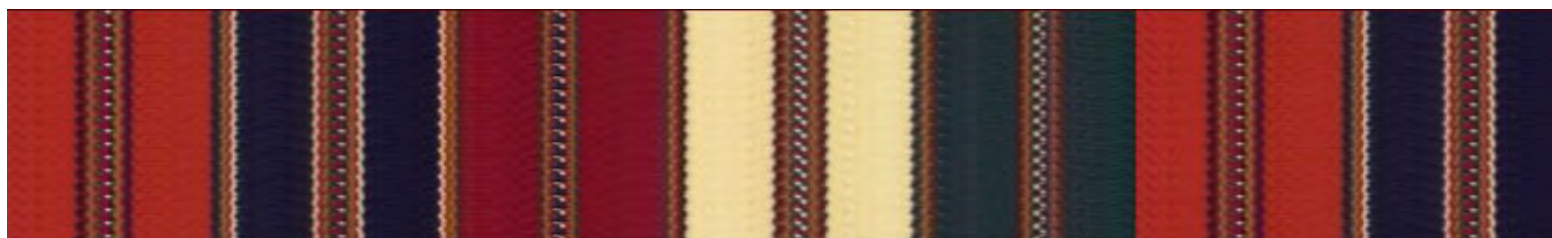
بازیگران تئاتر به جای ما می خندند ، می گریند ، می هراسند ، به کام مرگ و مجازاً در دل خاک می روند ؛ تا ما تجربه ای بیابیم که خطاهای آنها را تکرار نکنیم و از شکستشان بیرقی برای عبرت و از پیروزی شان پرچمی برای ادامه حیات خویش برافرازیم . نمایشگران ، فقط سرگرممان نمی کنند ، بلکه به ما می آموزند که در سخت ترین لحظه های زندگی و در بغرنج ترین گره های تصمیم گیری ، آن را برگزینیم که درست تر است و راهی را بپیماییم که به مقصد نزدیک تر .

با غباری از قرن های دور دست ، تئاتر ، بر افق فرهنگ و تفکر بشریت پرتو افشانی می کند . بیش از بیست و پنج سده است که مردمان همه سرزمین ها ، در سکوت و با احترام ، به آنان که بر صحنه ، جان خویش را بر طبق اخلاص نهاده اند ، گوش فرا می سپارند . جان هایی عاشق که به جای ما زخم می خورند ، می افتند و قربانی می شوند تا روان پرشور و قلب تپنده بی شکیب ما را به پالایش رسانند . هنر نمایش ما را به صبوری فرامی خواند . چرا که تئاتر ، سنگ بنای آزادگی است و ما را وا می دارد که به جای تک گویی غرق غرور خویش ، به گفتگوی بردبارانه دیگران گوش بسپاریم .

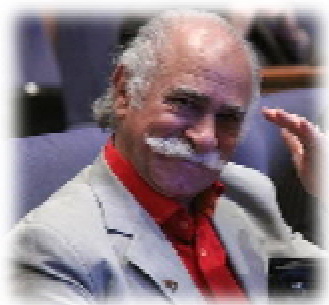
از دل این بردباری است که آزادی زاده می شود . هر جامعه ای که تئاتر را پاس بدارد ، آزادی را پاس داشته است . چرا که این چنین ، همگان می آموزند که پیش از گفتن ، باید شنید و به آنکه سخن می گوید باید با سکوت خویش احترام گذاشت .

اینک که بهار 1394 از راه رسیده، چه شایسته و به جا است که هر یک از ما در خویش ، صبوری و سکوت را به احترام آن کس که سخن می گوید تقویت بخشیم . آنها که با تئاتر زندگی می کنند می دانند که باید تا پایان دیالوگ طرف مقابل سکوت کنند و سپس سخن بگویند . تماشای تئاتر این آزادگی را در ما تقویت می کند تا سخن دیگران را تاب آوریم .

ای کاش در سال 1394 همگان از این قاعده هنر نمایش پیروی کنند و سخن مخاطب خود را تا به آخر به گونه کامل بشنوند . از همین ابتدای سال باید اراده و عهد استوار بر انجام چنین رفتاری داشته باشیم .



www.7gah.ir



سیامک اشعریون

بازیگر تئاتر ، سینما و تلویزیون



بهار و جای خالی ...

به نام خداوند جان و خرد

سلام عرض می کنم خدمت همه ی هنر دوستان گرامی .

متاسفانه سینما و تلویزیون امروز ما روز به روز به سمت بیراهه می رود .

که یکی از دلایل آن نادیده گرفتن و به فراموش سپردن پیشکسوتان این عرصه است .

من حدوده 40 سال است که در عرصه ی سینما و تلویزیون و تئاتر فعالیت دارم ، ولی هنوز به جایگاه خود نرسیده ام و متاسفانه امروزه بسیار مشاهده می شود که شخصی که تا به دیروز در کار بساز بفروشی و ... بوده امروز در نقش یک تهیه کننده ی سینما است و نقش اصلی کار را یا خودش و یا فرزندانش بازی می کنند .

و دیگر عوامل کار نیز فامیل ها هستند . باعث تأسفه که امروزه دفاتری به اسم دفتر سینمایی اجاره می کنند و بعد از اتمام کار ، آن هم با صداها مشکل ، وقتی برای تسویه به دفتر رجوع می کنی ، دفتر خالی است و هیچکس هم نیست ... مثال ، بنده چندین کار کردم ولی دستمزد دریافت نکرده ام یعنی نیستند که پرداخت کنند و کسی هم جوابگو نیست . از دولت خواهشمندم که به فکر بیمه و بازنشستگی و بی کاری هنرمندان پیشکسوت کشورمان باشد .

با تشکر

سیامک اشعریون - اسفند 93





آتش تقی پور

بازیگر تئاتر و سینما و تلویزیون



آتش تقی پور: "تئاتر سنتی و آزاد اگر در خدمت یک تفکر پیش رونده و پیشتاز نباشند، دیگر تئاتر نیستند."

باز نشر مصاحبه اختصاصی "هفت گاه" با آتش تقی پور به بهانه نمایش "اندر احوالات بلدیه اصفهان"

آتش تقی پور در سال ۱۳۲۴ در خوی متولد شد. دیپلم ادبی اش را در ارومیه گرفت و در سال ۱۳۴۵ وارد دانشکده ی هنرهای دراماتیک گردید و در سال ۱۳۴۹ در رشته ی بازیگری و کارگردانی فارغ التحصیل شد. اولین کار حرفه ای او بازی در نمایش "حکومت زمانخان" به کارگردانی رکن الدین خسروی بود که در سال ۱۳۴۶ - ۱۳۴۵ در تالار سنگلج به اجرا درآمد. وی در زمینه تئاتر از بزرگان و پیشکسوتان تئاتر سنتی ایران محسوب می گردد.

احوالات بلدیه اصفهان (اشاره به نمایش "اندر احوالات بلدیه اصفهان") چطور بود؟ تا به حال رئیس بلدیه بوده اید؟

آتش تقی پور: اینجا رئیس بلدیه هستم. مجری قوانین اعلی حضرت، مجری منویات بسیار بسیار خوب حکومت، جیره خوار حکومت! (با خنده)

کار با یک گروه کاملا زنانه برایتان چطور بود؟ تا به حال تجربه داشتید که تمام گروه، خانم باشند؟

اینکه همه خانم باشند، نه. اما در بعضی گروه ها اکثریت خانم ها هستند و خوب کار کردن با خانم ها یک مقدار سخت به نظر می آید. چون ممکن است باعث حسادت های جزئی بازیگرها نسبت به یکدیگر شود... حتی ممکن است نسبت به بازیگر مرد هم مسائلی به وجود بیاید (با خنده)، ولی خوب اینجا کمتر اتفاق افتاد. روز اول صحبت هایی بود، ولی بعد از آن، دیگر نه. اصولا در تئاتر هیچ کسی جای کس دیگری را نمی گیرد و لحظات مختلف برای یک هنرپیشه است و بی خودی هم نیست که بیاید دخالت کند، دستش را مثل اتفاقی که در سینما می افتد، تکانی دهد و خودش را مطرح کند. به هر حال باید به وضعیت خاص آن صحنه یا لحظه که هر هنرپیشه ای کارش را انجام می دهد توجه شود، وگرنه اصلا هیچ کس به تئاتر نگاه نمی کند.

آقای تقی پور شما در زمینه تئاتر سنتی سابقه ی بسیاری دارید . فکر می کنید معضلاتی که امروز تئاتر سنتی ما دارد چیست که اینقدر کم به آن پرداخته می شود؟

من شنیده ام که راجع به تئاترها انتقاد کرده اند، البته نه فقط این تئاتر . ولی مطمئنا تئاترهای آزاد ما هم رقص دارد ، هم آواز دارد و همه چی دارد . که فکر می کنم اگر کمی رهایشان کنند برای خوشایند ملت و آدم هایی که بیایند و پول دهند، به قول رضا عطاران آدم شلوارش را باید شل کند که مدام بیاید پایین و باعث خنده شود . البته دلیلش این نیست ، دلیلش این است که یک مقدار بر ذوق عامه ی مردم خوب کار نشده است . در واقع تئاتر یک دانشگاه است . اگر یک دانشگاه بخواهد آن چیزی را که مردم عادی و روزمره می خواهند بگوید اصلا اسمش دانشگاه نمی شود و رنج و زحمتی نیست . مفهوم دانشگاه این است که یک سختی کشیده شود و چیزهای جدید و روز آموخته شود و بهره برداری گردد . در امور فرهنگی هم به همین شکل است . مثلا اینکه رقصیدن را تقبیح می کنند ، ما اصلا زندگی ما با رقص است . در ارتش ، در سپاه ، مارش و رژه می رویم . در عزاداری ها می رقصیم ، منتها اسمش را رقص نمی گذاریم . ما عزاداری بوشهری ها را که می بینیم واقعا رقص است . اما رقص در خدمت چیست؟ این مسئله مطرح است . در واقع آوازه خوان مطرح است ، نه آواز . چون حتی از چیزی که جنبه ی کفر داشته باشد ، می توان از جنبه ی دینی و سازندگی اش استفاده کنیم . خیلی هم بوده نمایشنامه ای که مارکسیستی و کمونیستی بود ، به گونه ای اجرا کرده اند که لباس فرهنگ خودمان را بگیرد . ما فرهنگی داریم و نمی توانیم آن را از خودمان دور کنیم . اگر خودمان فرهنگمان را له کنیم ، مطمئنا راه باز می شود برای فرهنگ های دیگری که از خارج می آید و این می تواند به طور کلی روحیه ی ملت ما را عوض کند، ذوق ما را دگرگون کند . الان تئاترها آزادند ، در صورتی که باید به یک تئاتر خوب کمک مالی شود . اگر آقای سید عظیم موسوی می گذاشت ما خنده دارترین تئاتر را اجرا می کردیم ، ولی خُب نه می گذارد ، نه در این رده و ژانر است . ژانرش فرق می کند . در همین تالار سنگلج گروه تئاتر فرانسوی ها آمدند و اجرا کردند ، دقیقا شیوه و نوع کارش اینگونه بود . شاید هفت یا هشت تا از ترانه های بومی و فولکلور را اجرا کردند . در قالب یک قصه ی کوتاه . شاید قسمت سه و چهار کار ، خواندن بود . نمی دانم به آقای موسوی گفته ام یا نه ، تئاتری اینجا اجرا شد که دوستانمان از فرانسه به جشنواره آورده بودند ، دقیقا خواندن بود . حالا یک رقص هایی هم داشت که البته نسبت به کار ما کمتر بود ولی خب این کار موفق بود . البته پر از تماشاچی نبود ، چون چند روز اجرا شد . منظورم این است که این جزء فرهنگ ماست ، که نتوانیم روی پای خود بایستیم . ببینید یک چیزهایی هست که ما نه مادرمان را می توانیم منکر شویم و نه پدرمان را می توانیم منکر شویم و نه پدربزرگ هایمان ، که آدم های خوبی هم در بین شان بوده و آدم های بدی هم بین شان بوده ، ولی اینکه بگوییم اینها مال ما نیست و بوی گند می دادند ، شدنی نیست . بوی گند هم در شرایط زمانی و مکانی خودش بوده و شاید ما هم این بو را می دهیم ، ولی الان نمی فهمیم . بعدا آیندگان می آیند ، می فهمند که چه گندآبی در مغزشان بوده ، منظورم چیزهایی است که باید فرهنگ سازی بشود . برای فرهنگ باید خیلی مخارج بکنیم و برای کار فرهنگی ، روانشناس می خواهد و جامعه شناس می خواهد که باید بنشینند و ببینند . باید چه چیزی را به مردم بدهند که اولاً بتوانند بپذیرند می گویند " در دل دوست به هر حيله رهي بايد جست " . و الا تو دوستهايت را از دست ميدهي

من تصور می‌کنم خیلی از کسانی که کار تئاتر می‌کنند، خیلی دوستان خودشان را از دست داده‌اند! مردم نمی‌آیند. دیگر اعتماد نمی‌کنند. خوب ما قدیم هم کار می‌کردیم. یادم هست زمان شاه بود می‌گفتند نظرت چیست؟ می‌گفتم مردم به ما اعتماد ندارند، یعنی فکر می‌کنند باری به هر جهت آمده است یک کاری انجام دهد. ولی ما باید به مردم نزدیک شویم، ولو اینکه ذوق مردم پایین نگه داشته شده باشد.

آقای تقی پور حالا ذوق مردم پایین نگه داشته شده، باز یک بخش آن هم به دوش هنرمند است و همه چیز را نمی‌توانیم تقصیر حکومت‌ها و دولت‌ها و وزرا و ... بیان‌دازیم. سوال من این است که نقش شما اساتید تئاتر سنتی ایران، که این تئاتر مدیون شماست، در این بین چیست؟ چقدر این تئاتر را کلاسه بندی کرده‌اید؟ چقدر تئوریزه‌اش کرده‌اید که نسل‌های بعدی از آن استفاده کنند و بیاموزند؟

یک بخش عمده آن مربوط می‌شود به نویسنده. درست است که ما مجری کار هستیم ولی آن فکر اساسی و نطفه‌ی یک تئاتر ملی یا هر تئاتری، برای نویسنده است. البته بهتر است که هیچ‌اصراری به تئاتر ملی و غیرملی نباشد. برای اینکه تئاتر مرزبندی نمی‌شود. این‌طور نیست که بگویی از اینجا به بعدش مال ما است و از آنجا به بعدش مال شماست. اصلاً چنین چیزی نیست. یعنی نمی‌توان مرزی بین آذربایجان و ارمنستان بکشیم. آهنگ‌هایشان در دل هم رفته است، فرهنگ‌شان به دل هم رفته است. آن به زبان خودش و این هم به زبان خودش. گاهی وقت‌ها وقتی گوش می‌کنی فکر می‌کنی این ملودی‌ها و خواندن‌ها آذری است و یا ارمنی است. البته یک ویژگی‌هایی دارند که تفاوت‌هایشان معلوم شود. ولی منظورم این است که باید راجع به این چیزها خوب فکر شود و خوب ارائه شود که این مستلزم سرمایه‌گذاری است. هم سرمایه‌گذاری فکری است و هم سرمایه‌گذاری مادی است. برای اینکه همین سالن سنگلج برای نمایش "اندر احوالات ... " مخارج برمی‌دارد، هر چقدر که بتوانیم تماشاچی بیاوریم، حتی مجانی هم بیاوریم، باز ما برنده شدیم. برای این که دیده شده ایم. برای این که یک رکن تئاتر تماشاچی است. هر چقدر که تماشاچی کم بیاید و نتوانیم راضی‌اش بکنیم، به ضرر ماست.

برای ما از سختی‌های بازیگری در تئاتر سنتی بگویید.

یک بازی ویژه‌ای می‌طلبد و یک چیزی است که مال خودمان است. الان من آذری هستم اگر به زبان آذری کاری را انجام دهم به مراتب بهتر میتوانم اجرا کنم و اگر به زبان مادری ام بخواهم صحبت بکنم به مراتب لطیف‌تر و ظریف‌تر و حتی خشونت آن هم درمی‌آید، فحش آن هم درمی‌آید و همه چیزش درمی‌آید. ولی اگر بخواهم به لباس دیگری درآیم، خوب مال من نیست دیگر. یعنی هر چقدر بخواهم مثل آن تئاتر اروپایی، شخصیت‌های آن را شاید نتوانم در بیاورم. آن یک تربیت ویژه‌ای می‌خواهد. حالا بعضی وقت‌ها دوستان می‌پرسند چرا ما هنرپیشه‌هایی که کلاسیک کار می‌کنند نداریم، برای این است که تربیت ویژه‌ای می‌خواهد که در بدن و بیان و در پوزوسیون‌ها باید خیلی کار شده باشد که مال خودش بکند. نه این که بگویند این جور بکن. الان با بازیگری روبرو می‌شوم که اصلاً نوع دیگری بازی می‌کنند، من نوع دیگری بازی می‌کنم.

یعنی او مدام صورتش را تکان می دهد ولی من متمرکز هستم . خب به هر حال با اساتیدی کار کردم که این را به من فهمانده اند که خب چه اجباری است که حتما اینجوری تکان بخوری . این برای جلوی دوربین است . در صحنه ممکن است برای آنکه فضا را تسخیر بکند ، خب این کار را انجام دهند .

چقدر می توانیم مسائل روز و مدرن را به تئاتر سنتی مان پیوند بزنیم که نسل امروز هم با آن ارتباط برقرار کند . مثلا در نمایش شوخی هایی داشتید مثل "بسته ی پیشنهادی و ... " ؟

از این موارد ما زیاد می توانستیم در این نمایش قرار دهیم ولی آقای عظیم موسوی خیلی دوست نداشت و اصلا وقتی یک برهه ای از زمان را در گذشته انتخاب می کنی و الان آن را اجرا می کنی به دلیل آن است که یک سری مشابهت هایی در آن می بینی والا دلیلی ندارد که بخواهی 100 سال پیش را به روی صحنه بیاوری . نمایش " اندر احوالات بلدیه ... " خانم ها را نشان می دهد که حتی در یونان باستان هم ، نمی دانم پلاتوس بود یا ترنس ، چنین چیزی روایت شده که به جنگ می روند و زنان آن شهر تصمیم می گیرند که به جنگ خاتمه بدهند .

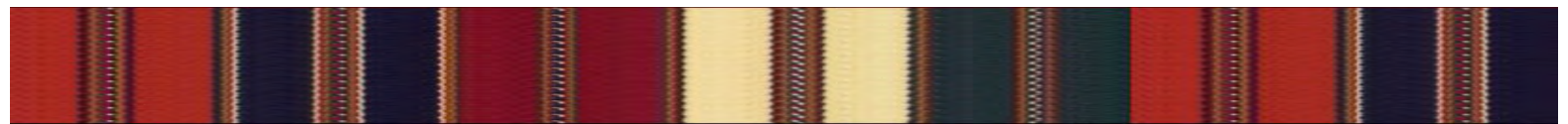


بدین شکل که دیگر مردها را به شهر راه ندهند ، یعنی شوهرش می آید و می گوید الهی قربانت بروم ! ولی حتی او را هم راه نمی دهند و این گونه جنگ را می خوابانند . این ها چیزهایی است که من فکر می کنم این تئاتر را باید خانم ها بیشتر از همه می آمدند و می دیدند . به نظرم قدرت در خانم ها خیلی بیشتر از آقایان است که واقعا می توانند همه چیز را دگرگون کنند ، کما اینکه خیلی هم دگرگون می کنند نه اینکه نمی کنند .

پس از نظر شم تئاتر سنتی در خدمت جامعه امروز است ؟

اصلا اگر تئاتر در خدمت یک تفکر پیش رونده یا پیشتاز نباشد آن دیگر تئاتر نیست . من می توانم بگویم تئاتر هایی مثلا در هتل ها و سینماها و ... اجرا می شوند که به نظرم این ها چند تا آدم هستند که تئاتر را به انحراف کشیده اند . آدم گاهی وقت ها برای پول درآوردن چه کارهایی که نمی کند !!! خب برود پول در بیاورد اما تئاتر نگذارد . خصوصی به شما بگویم من ممکن است گاهی وقت ها که بازی می کنم بازی نمی کنم شلوارم را در می آورم و پول می گیرم یعنی هر چیز آدم را راضی نمی کند . چه می خواهم بگویم . اگر حرفی برای گفتن داشته باشم احساس رضایت می کنم مثلا در همین نمایش چون احساس رضایت می کنم یعنی حرفی برای گفتن داشتم ، با عشق بازی کردم . دلم می خواست با کارگردان به یک هدف مشترکی می رسیدیم . به این هدف که توده ی مردم باید بیایند و ببینند . منتها او نظرش این است که باید بیایند بلیت بخرند ، ولی من می گویم نه هر جوری هست باید تماشاگر را بیاوریم و اینجا را پر شور ببینند ، چون آن پول است . من یادم هست یک نمایشی کار کرده بودیم به نام "مریم و مرداوچ" ، آنکه بهزاد فراهانی نوشته بود و چند سال پیش اجرا کرد ، نه ، آن کار را ما اوایل انقلاب اجرا کردیم که خیلی استقبال شد و یکبار دیگر یک ماه تئاتر شهر بودیم و آنجا اجرا کردیم و یک بار هم موزه آزادی که آنجا هم لبالب می آمدند ، که حتی گفتند قیمت بلیت را اضافه کنیم که هیچ کدام از بچه ها راضی نشدند یک قران اضافه کنند . چون مردم باید بیایند و ببینند ، من می گویم مگر باید به خاطر پول کار کنیم؟! البته به خاطر پول هم باید کار بکنیم نه اینکه مجانی، آخر این هم باعث سوء استفاده از هنر و هنرمند می شود.

در پایان امیدواریم تئاتر سنتی جایگاه مردمی خود را پیدا کند و صحنه ی این نمایش ها همیشه گرم و پر رونق باشد ، البته با حضور شما .





سمیرا سید فتاحی

نگارگر



طبیعت زیبای بهار ، نور خداوند

به نام خالق نگاره های زیبا

بهار که شروع می شود ، فروردین که گام می نهد بر دل زمان ، خداوند با قلم مویش شروع به نقش زدن می کند و آنقدر زیبا نگاره ی طبیعت رنگارنگش را طرح می زند که چشمان انسان از دیدن ظرافت خطوطش متحیر می ماند .

خطوط درختان ، گل ها ، خطوط موج چشمه ها را آنقدر زیبا پهن و نازک می زند که چشم مات می ماند . ذره ای نمی توان این همه رنگ اصیل را گذرا نگریست و چشم به گوشه ای دیگر دوخت !
ذره اش را چشمان ما ، مو به مو می نگرد و احسنت می گوید ...

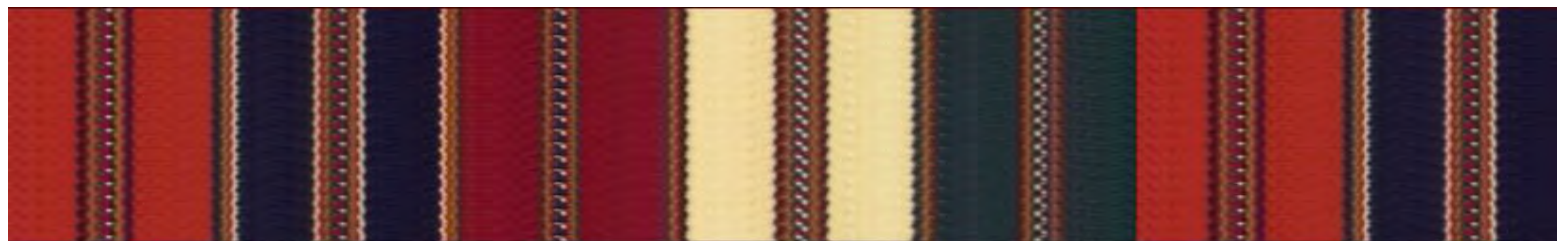
اینک با این همه ذوق که در دل بهار سراسر سبز است ، زمان قلم برداشتن انگشتان من و توست که دست به خلق نگاره ای کوچک با الهام از تابلوی بهار بنسیم . بهار پیام آور عشق و رویش است و این عشق و رویش در ذهن و روح هنرمند نگارگر متبلور می شود و او را به خلق اثر زیبا که جلوه گر زیبایی های بهار است سوق می دهد . وقتی در نگاره های یک هنرمند با عنوان بهار نظاره می کنیم ، نگاره ی او سرشار از رنگ ها ، چکاوک ها و بلبل هاست که مستی و سرور هنرمند از آمدن بهار را نشان می دهد که روح او را نوازش می دهد .

صور انسانی در نگاه یک نگارگر، انسانی است با لباس های فاخر و زیبا ، که نسیم بهاری لباس های او را به چرخش در می آورد و شادی و نشاط را نمایش می دهد . در نگاره ی او بلبلان بر سر شاخه ها نغمه سرائی می کنند ، درختان لباس نو بر تن می کنند . آسمان با رنگ آبی لاجورد جلوه گری می کند و خورشید با درخشش خود زمین را سرشار از نور می کند و این برای نگارگر به این

منظور است که همه چیز را در نور مطلق می بیند و تاریکی برای او معنا ندارد. وقتی همه چیز روشن است، انسان نسبت به آن آگاهی دارد و احساس امنیت می کند. در قرآن کریم آیات زیادی راجع به نور داریم مانند: "الله نور السموات و الارض"

همه چیز به خدا بر می گردد. خدا نور آسمان ها و زمین است. یعنی هر چه در این عالم است نور خداست، مانند طبیعت زیبای بهار که نور خداوند، زیبایی های بهار را برای ما به نمایش می گذارد و تاثیرات زیادی بر هنرمند دارد و هنرمند عالمی را تصویر می کند که چشم دیگران شاهد آن نیست و تاریکی بر آن متصور نیست. این عالم بهار است که همچون بهشت است و از این رو گفته اند نگارگران بهشت را به تصویر می کشند. فصل بهار، عالم رنگارنگی است، یعنی هر رنگ نمایش یک چیز است. هنرمند با تاثیر پذیری از رنگ های زیبای بهاری به تصاویری که نقش می بندد، روح و شخصیت می بخشد و آثاری را خلق می کند.

و در پایان، در فصل بهار بیش از پیش به عظمت و مهر خداوند پی می بریم و از خداوند می خواهیم احوال همه را به بهترین حالات بر گرداند و سالی پر از نیکوئی و مهرورزی برای همه مقدر فرماید. و فرارسیدن سال نو، نوید بخش افکار نو، کردار نو و تصمیم های نو برای آینده باشد، آینده ای که همه امید داریم بهتر از گذشته باشد. سالی پر از سلامتی، شادی، مهر، دوستی، عشق و کامیابی را برای همه آرزومندم.





ابوالفضل حاج علیخانی

نمایشنامه نویس ، کارگردان و بازیگر تئاتر



هنرمندانه بهار را به انتظار بنشینیم . . .

بنام یگانه هنرمند هستی حضرت دوست که هر چه خیر است از اوست و هر چه شر از غیر اوست

باز مردم ایران زمین فرارسیدن بهار را گرمی می داشته و جشن می گرفته اند و اکنون نیز چنین می کنند .

چرا؟؟؟ به هزاران دلیل مکتوب و شفاهی ، منطقی و حسی ، علمی و عملی ، و ...

نوشتن است ، نو آوردن است ، نوآوری است ...

زایش است ، پالایش است ، آرامش و آسایش است ...

از این روست که بهار را می توان با هنر تئاتر ، به لحاظ کارکرد در این چرخ فلک دوار ، در یک راستا قلمداد کرد چرا که ؛

تأثر نیز بستر زایش اندیشه بوده و هست و باید باشد ...

خلاقیت و نوآوری بوده و هست و باید باشد ...

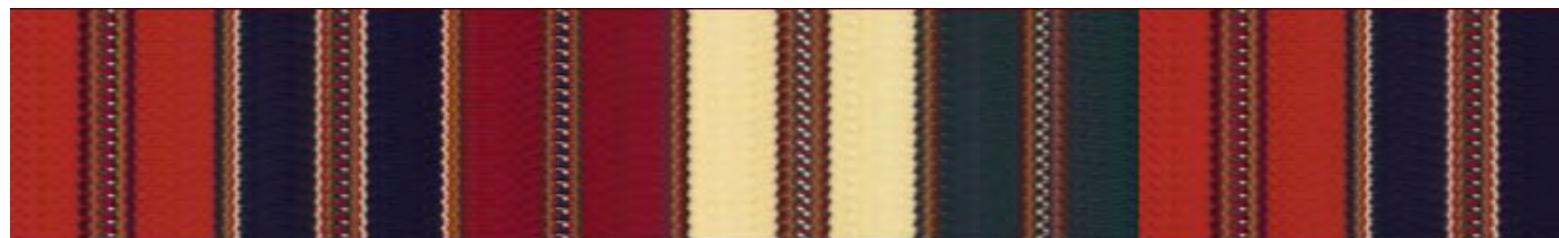
کارگاه تراش انسانیت و صیقل اخلاق بوده و هست و باید باشد ...

صد البت که در این بود و نبود و شاید و باید و باشدها می توان هزاران اما و اگر و افسوس گنجاند ...

از همان تئاتری که 3500 سال پیش در مصر باستان در آئین و مراسم و مناسک جلوه نمود ...

تا تئاتری که 2500 سال پیش در یونان باستان به میدان فلسفه و قانون تاخت و تئاتری که در روم باستان برای تفریح و تفنن و استفاده و سوء استفاده به خدمت قدرت و سیاست درآمد ...
و تا تئاتری که در قرون وسطی ابزار دست مذهب شد و در این میان دین را دستخوش قضاوت ها قرار داد و تئاتری که در عصر رنسانس موجبات سرگرمی درباریان را فراهم می آورد ...
و تا به امروز ، که با تئاتری مواجه هستیم که بیشتر باید از آن به عنوان کالایی موزه ای یاد کرد ...
راندن استر چانه در جاده کلام در این مقال ، نشان از دلی پُر شکوه اما امیدوار دارد چرا که بهار در راه است ...
ای کاش پی می بردیم به رسانا بودن هنر و رسالت این رسانه ...
ای کاش متوجه بودیم که هنر ابزاری قوی و غنی در جبهه فرهنگ است ...
ای کاش قدر هنر نزد هنرمندان مجهول و نزد دولتمردان مهجور نمی ماند ...
ای کاش دولتمردان و هنرمندان با یکدیگر همراستا و هم جهت و هم هدف باشند تا با حمایت و هدایت یکدیگر موجبات فرهنگی بسیط فراهم گردد
و همچنین بساط استکبار و استعمار و استثمار از اطراف و اکناف میهن دوست داشتنیمان برچیده شود ...
هنرمندانه بهار را به انتظار بنشینیم ...

والسلام
یا علی مددی
ابوالفضل حاجی علی خانی



سال اسب هم تمام شد



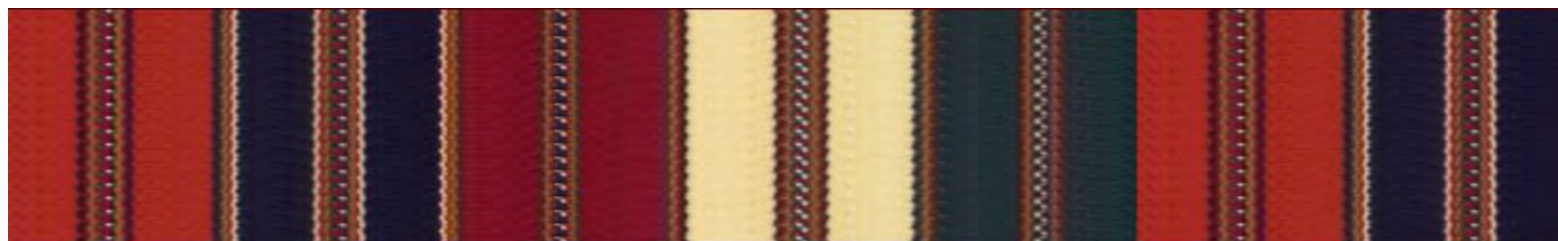
شهرام درخشان

مستند ساز



سال اسب هم تمام شد. اسبی نه چندان چابک که خوش رکاب نبود. رهوار نبود. زیبا نبود. دست کم برای سینما که اینچنین بود. یا دست کم تر! برای سینمای مستند که حتماً چنین بود. مثلاً رفتن حامد خسروی، پاییز را برای مستندسازان سیاه پوش کرد، از دست دادن زاون قوکاسیان زمستان را. نوروز نیامده هم که پیشاپیش سیاه پوش شد. جوان تازه بر زین نشسته ی دیگری در سینمای مستند، از اسب افتاد. آرش طالبی. حال خیلی ها هم خوش نیست که نمی گویم تا به استقبال بدآمد حادثه نرفته باشم. البته که مرگ را اجتنابی نیست. هر سال کسانی می روند. اما وقتی کمتر خبری از به کامی ها باشد، ناکامی ها تلخ تر می نمایند. سینمای مستند ایران بی هیچ پرده پوشی و اغمازی، بد حال است. کمتر می توان فیلمسازی دلخوش و امیدوار دید. تلویزیون با تمام هیمنه و شکوه ظاهرش، دروازه هایش را به دریچه هایی کوچک و تنگ تبدیل کرده. بیشترین مستند سازان یا راه ندارند از این دریچه به درون، و راه یافتگان نیز چندان کامروا نمی شوند. نهادها و سازمان ها هم اوضاع بهتری ندارند. شمار سفارش آن ها برای تولید فیلم مستند تقریباً نزدیک به هیچ است! می ماند فقط مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی که همچنان در کار است و فیلمسازان را به اندازه ی وسیع و توان راه می اندازد. آن هم مگر چه تعداد و تا کجا؟ مگر می شود جور سازمانی همچون تلویزیون را کشید؟ با این حال جویبار این سازمان کوچک هنوز هم جاری است و در سویی دیگر رود تلویزیون خشکیده. تغییر مدیریت سازمان صداوسیما، و کمی هم جابه جایی های معمول! شاید نوید بخش به نظر برسد. (البته که من خوش بین نیستم، تا دیگران چه باشند؟! مدیران پیشین که نه تنها آبی گرم نکردند، خودجوشی هر از گاه و کم شمار برخی را نیز به دم سرد خود از گرما می انداختند! تا مدیران نو آمده چه کنند. هر چند، خانه از پای بست ویران است و در بند نقش ایوان بودن اگر حماقت نباشد حتماً بلاهت است !!! خلاصه این که گلایه از سازمان تلویزیون بسیار و دلجویی اما ... در این میان چه بهتر که گذاشت و گذشت!

و بهتر آن که برای رفع تلخ کامی های سال 93، دلخوش کنیم به شیرینی موفقیت های گاه به گاه آثار مستند که بشارت تداوم و پویایی سینمای مستند ایران را می دهند. آثاری که با دست مایه های نقدی اندک درخششی بسیار بیش از تولیدات هجو و بی مایه اما گران قیمت تلویزیونی دارند. اگر سینمای مستند هنوز نیم رمقی دارد به یقین از همین آثار است. تولیداتی که هر زمان که پدیدار می شوند مژده ی بهاری دیگر را در خود دارند. ... و حرف آخر: همواره بهار، مژده ی نوزایی و دیگرگونی می دهد. پس چاره ای نیست که ما نیز امیدوار بمانیم که پلک های فروافتاده ی سینمای مستند، نیم خفته بمانند تا شاید به نسیمی بهاری گشوده شوند. شاید.



نوروز و آئین های نوروزی در کردستان



ژیوار شیخ الاسلامی

رهبر گروه موسیقی بانوان "ژیوار"



موسیقی و ترانه های کردی در کردستان ایام بهار ، ترانه هایی که در مورد لاله های واژگون که در اورمان خوانده میشود ؛ یا ترانه سه نگی هه واران که به مناسبت کوچ بهاره عشایر که توسط استادی به نام عوسمان که ی منه یی ، یا ترانه هایی که آمدن بهار را مژده می دهند مثل به هار هاته وه گیانا به هار هاته وه . یک ماه قبل از آمدن بهار ، نوازنده گان محلی با سازهای دهل و سرنا با آوازهای شاد بهاری محله به محله روستا به روستا آمدن بهار را مژده می دهند . شعرای زیادی در وصف بهار ترانه سروده اند . استادانی چون بید اورامی ، ملا جزایری ، هیمن یا خواننده های به نام کردستان در خصوص بهار ، استاد حسن زیرک ، علی مردان ، یا ترانه زردی خزان استاد سید علی اصغر کردستانی .

در بهار پوشیدن لباس کردی و رقص های محلی و شنیدن موسیقی بومی کردستان در هر نقاط از کردستان و آوازهای دسته جمعی در همه جا شنیده می شود و دختران دسته جمعی با لباس های رنگارنگ و پولک های چشم نواز با کوزه ای رنگ شده که اولین آب بهاری مخصوص روز عید می باشد و با خواندن آهنگ هایی در این خصوص از سرچشمه تا خانه هم خوانی می کنند . یا مراسمی که برای برکت رزق و روزی و با زدن دهل و سرنا و آوازهای زیبا که مخصوص این مراسم می باشد ، به درب خانه ها و مغازها می روند و کسی بیشتر کمک کند دعای خیر شامل حالش می شود و اگر کسی کمک نکند نفرین می شود ... این نوازندگان با زیرکی خاصی با صدای دهل و سرنا و خواندن نزد ارباب روستا یا اعیان نشینها می روند و این قدر ساز می زنند تا ارباب هدیه ایی ارزنده تقدیم کند و اگر هدیه ناچیز باشد یک شبانه روز دهل و سرنا می زنند تا هدیه ایی ارزشمند بگیرند و مراسم کوله چوارشه مه یا چهارشنبه سوری با موسیقی اجرا می شود با خواندن آواز از روی آتش می پرند و مراسم چهارشنبه سوری را بر پا می کنند .





کلود مونه

نقاش فرانسوی و خالق سبک امپرسیونیسم

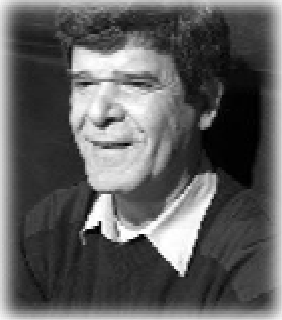


www.7gah.ir

نقاشی "باغ بهاری"

زاویه





دکتر سهراب سلیمی

مدرس ، کارگردان و بازیگر تئاتر



می خواهیم با تئاتر لبخند بزنم . . .

بیماری نزد پزشک معالج رفت برای درمان .

پزشک از او پرسید ؟ دردت چیست !

بیمار جواب داد افسردگی مزمن ، داروی آن چیست ؟

پزشک جواب داد : من تو را جهت درمان نزد دلچک سیرک می فرستم ، دوی دردت تو آنجاست ، او با هنرنمایی هایی که انجام

می دهد هنگام بازی ، تو را به وجد می آورد و باعث شادابی روح تو خواهد شد ، درمان تو آنجاست ، نزد اوست .

بیمار جواب داد : من همان دلچکم .

من می خواهیم از آمدن بهار سخن بگویم ، نه از دغدغه های تئاتر ، از لبخند ، شادی ، شکوفه ، عشق ، مهربانی ، از با هم بودن سخن

بگویم و با هم به استقبال نوروز برویم . ولی دغدغه های تئاتری من ، من را رها نمی سازد .

من می خواهیم از آمدن و باز شدن شکوفه های بهاری سخن بگویم و با تئاتر لبخند بزنم .

ولی سرمای سخت زمستانی که تا اعماق وجودم نفوذ کرده ، نمی گذارد بالاپوش زمستانی را از تنم ، از فکرم ، رها سازم و با تئاتر

لبخند بزنم و به استقبال تو بهار بیایم . چرا که امروز بیست و دو اسفند ماه هزار و سیصد و نود و سه که باید همگی خود را برای بهار

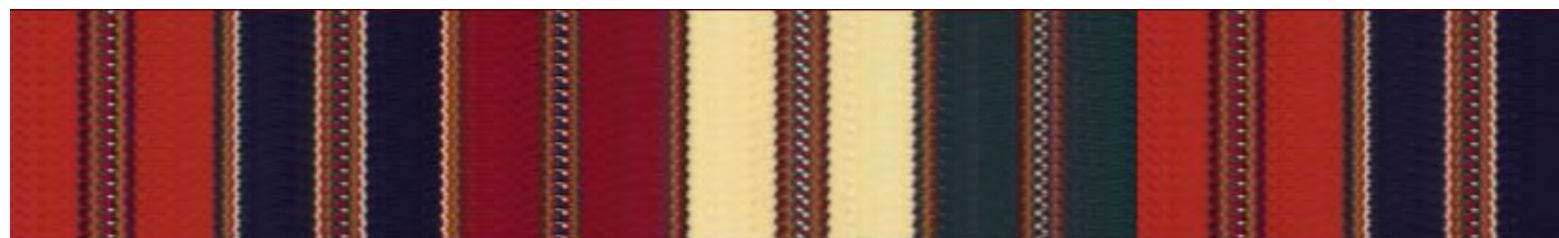
آماده بکنیم ، شاهد مراسمی از طرف اهالی تئاتر خواهیم بود برای همیاری و مساعدت به دوستان و همکاران دردمند هنرمندم که

توان درد خود را ندارند ، چگونه می توانم از بهار سخن بگویم و با تئاتر لبخند بزنم ، در حالی که هنوز نمی توانم از امنیت شغلی خود

شغلی خود سخن بگویم . من می خواهم از آمدن بهار سخن بگویم ، ولی نمی دانم چگونه می توان از نیروی فعال و خلاق جوان هنرمند که هر روزه به صفوف خانواده تئاتر می پیوندند ، سخن نگفت .

من نمی توانم از بهار سخن بگویم در حالی که جوانان تحصیل کرده ، چه فارغ التحصیلان دانشگاه ها و چه هنرمندانی که از آموزشگاه های سرتا سر کشور فارغ التحصیل می شوند و به امید دیدن و خود نشان دادن و کسب درآمد ، هزینه ها کرده و در نهایت میدان تئاتر پاسخگو آن ها نیست . چرا که خوب می دانم در اقصی نقاط کشور چه تنگ های بر سر راه خانواده تئاتری وجود دارد . و من باز خوب می دانم که دانشجوی فارغ التحصیل کارشناسی ارشد در رشته بازیگری بعد از هشت ماه فعالیت در حوزه صحنه در نهایت مبلغ سیصد و پنجاه هزار تومانی دریافتی داشته است . او چگونه می تواند از طریق حرفه خود به برنامه ریزی در تشکیل خانواده و حرفه خود امیدوار باشد . با توجه به همه این ها که گفتم ، من خوب می دانم که بالاخره سرمای خشک زمستانی دیر یا زود شکسته خواهد شد ، و بهاران لبخندزنان به تئاتر لبخند خواهد زد .

"بهاران بر تمام اهالی خانواده تئاتری خجسته باد"

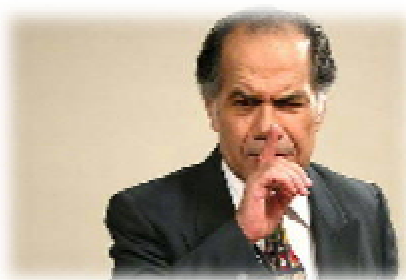




حسن قاندى

عكاس





سیروس ابراهیم زاده

کارگردان ، نمایشنامه نویس و بازیگر تئاتر



سیروس ابراهیم زاده : " تئاتر بهار زندگی است . "

روی صحنه تئاتر زندگی در هر اجرا آغاز می گردد ، همچون فصل بهار که هر سال زندگی را دوباره از سر می گیریم .

آقای ابراهیم زاده با توجه به اینکه به آخر سال نزدیک شده ایم ، تئاتر ایران را در سال 93 چگونه ارزیابی می کنید ؟

من اعتقاد دارم که اتفاق مهمی در تئاتر ایران افتاده و آن حضور حیرت آور جوان ها در تئاتر است . به این معنا که ما تا این اندازه مثل امروز در تئاتر شاهد انرژی جوانانی که پر از شور و نیرو ، امید و آرزو هستند نبوده ایم ، جوانانی که تئاتر را سرسختانه دنبال می کنند .

شما اگر به تعداد نمایشنامه هایی که در شهر تهران اجرا می شود توجه کنید ، متوجه می شوید . حال کاری به شهرستان ها نداریم . با آن که من معتقد هستم همین اتفاقات در شهرستان ها هم در حال رخ دادن است و خود من که برای مثال در سال گذشته در جشنواره ی اردبیل حضور داشتم ، شاهدش بودم .

این جوانان با نیرو ، اعتقاد و ایمانی که دارند همراه با اعتماد به نفس در این راه آمده اند تا دانسته یا ندانسته به فرهنگ ایران زمین خدمت کنند و به زعم من بتوانند به پروسه ی تجدد خواهی که از صد سال پیش در ایران آغاز شده یاری برسانند . این نیرو بسیار ارزشمند است و باید از آن نگهداری شود . من نمی خواهم بگویم که کنترل شود ، نه منظور من این است که از آن خوب استفاده شود . این جوان ها همه چیز از جمله اطلاعات بیش از حد از نسل ما را در مورد هر موضوعی در اختیار دارند ، یعنی آن ها اگر تصمیم بگیرند راجع به هر چیزی اطلاعات کسب کنند ، با یک کلیک ، ظرف مدت حداکثر دو ساعت می توانند این اطلاعات را پیدا

کنند .

در حالی که ما و چندین نسل بعد از ما این امکان را نداشتند و باید برای پیدا کردن یک کتاب خیلی به زحمت می افتادند . نسل جوان پر انرژی ، پر امید و آرزو و سرشار از اعتماد به نفس امروز ، همه چیز به غیر از تجربه دارد . تجربه خیلی مسئله ی مهمی است . یعنی شما تجربه را با هیچ وسیله ای جز این که واقعا تجربه کنید به دست نمی آورید و این در اعتلاء هنر و فرهنگ بسیار ارزشمند است . بنابراین من از این تریبون به دوستان هم سن و سال خودم که در زمینه ی سینما و تئاتر و هنر بازیگری فعال بوده اند توصیه می کنم که در جهت هدیه کردن تجربیات خود به جوان ها سعی کافی را مبذول کنند . قدم اول این است که آن ها اجراهای جوان ها را ببینند .

آقای ابراهیم زاده بهترین نمایشی که در سال 93 دیدید چه بود ؟ بدترین چطور ؟

من به شما پیشنهاد می کنم که این سوال کلیشه ای را از من نپرسید . هیچ وقت در یک بررسی کارشناسانه به دنبال بهترین ها ، بدترین ها ، کمترین ها و بیشترین ها نباشید ، چون ارزیابی های درستی نیست . شما ممکن است در یک نمایشنامه بهترین باشید و در دیگری نباشید . ممکن است فردی در یک مقطعی در یک کار فرهنگی - هنری بدرخشد و بعد خاموش شود . من اصلا این شیوه ی داوری و ارزیابی آثار هنری را که در جشنواره ها وجود دارد نمی پسندم ؛ چون این ارزیابی جنبه ی رقابت زیان آور را پر رنگ می کند .



ضعف این روش را شما در چه می بینید؟

ضعف آن در این است که شما از آن اهداف متعالی خود به شدت دور می شوید . در بسیاری از این موارد پیش می آید که جوان ها و حتی مسن تر هایی که خودشان متوجه شوند ، تنها برای جایزه کار انجام می دهند و یا بهتر است بگوییم که کار را به این دلیل که بیشتر از دیگران بدرخشند ، انجام می دهند و این موضوع کار فرهنگی و هنری را ، به ویژه کار تئاتر که مد نظر ما است از معنا تهی می کند . حال که جوان های ما این همه انرژی و امید دارند ، باید بیاییم این حرف را برایشان بازتر کنیم ، من به فرزندان خودم ، به کسانی که با آنها سر و کار دارم و همچنین در کارگاه تئاتری که به زودی به راه خواهم انداخت ، این تجربه ها را منتقل خواهم کرد و به آن ها می گویم که شما به دنبال اهداف بزرگ تری هستید نه رقابت با همدیگر و به این صورت که " شهین از مهین بهتر است و بهرام از بهمن بدتر " . در حالی که اصل قضیه چیز دیگری است و ما به دنبال اعتلاء فرهنگ ، گفتگو با مخاطبان و ساختن دوره ی خاصی از فرهنگ و هنر هستیم . این اهداف متعالی در پشت این انرژی ، این جهش و این حضور وجود دارد و ما این ها را با ایجاد رقابت از بین می بریم .



ما در هر دوره از جشنواره شاهد این اتفاق هستیم . ملاک داوری در این جشنواره ها باید چه باشد که شاهد این چنین اتفاق هایی نباشیم ؟

من در حال حاضر طرحی در این راستا ندارم . ولی در وهله ی اول این فرضیه ی بنده اگر مورد توجه قرار گیرد ، می شود نشست و برای آن راهی پیدا کرد که داوری جشنواره به چه صورت باشد . برخلاف تصور ، بسیاری از جوان های ما به شدت باهوش هستند و به سرعت می فهمند که قضیه چیست . یعنی جوان می بیند که عمرش صرف رقابت شده است ، من در طی این شصت سال تجربه ی کار در این زمینه توجه کرده ام که ورود و خروج به شدت سریع انجام می گیرد . یعنی شما با این هدف می آید که بدرخشید و نمی درخشید ، سپس می روید . در حالی که اگر هدف درخشیدن نباشد و هدف این باشد که من وسیله ای پیدا کرده ام که بتوانم به وسیله آن هستی خودم ، انسانیت خودم ، دوران خودم را تجربه کنم و با دوران خودم بتوانم گفتگو کنم و یا این که فرهنگ خودم را به جهانیان معرفی کنم و از آنها هم چیزهایی یاد بگیرم ، در این صورت دیگر اصلا خروج معنی ندارد . چرا که شما وقتی اول می شوید و یا به اصطلاح کلیشه ای جایزه را می ربایید ! تغییری در منش شما انجام می گیرد . یعنی نوع رفتار شما با مردم و همکارانتان به شدت عوض می شود و بعد به همین شکل با کارفرمایان و کسانی که کمک می کردند تا شما بالا بروید ، آنها هم دست نگه می دارند و می گویند که دیگر سراغ این که جایزه گرفته است نرویم ؛ چرا که دست مزدش بالا رفته و اخلاقش طوری شده که مثلا می گوید : " من را حتما باید با ماشین مدل بالا سر صحنه بیاورید . " ، ولی وقتی که این طور نباشد و شما با آن اهداف متعالی که عرض کردم می آید ؛ دیگر این اتفاق نمی افتد که شما با یک جایزه یا یک شکست تمام شور و علاقه خود را از دست بدهید . یا این که مدتی بعد بگویید این زمینه ای نیست که در آن فعالیت کنید و با ناکامی ها و شکست ها ناامید شوید . متاسفانه برخی از این جوان ها وقتی به این نقطه می رسند ، دنبال اعتیاد می روند . به این دلیل که آنها می آیند تا عرض شش ماه مثلا " بهرام رادان " و یا در عرض یک سال " عزت انتظامی " شوند و یا در عرض دو ماه " بهرام بیضایی " از آب در بیایند ، آن ها می آیند و نمی شوند . جوان هستند و بی تجربه ، پس به شدت از ناملایمات غمگین و افسرده می شوند و نتیجه اش - دور از جان عزیزشان - ویرانی زندگی ست .

چه تحولاتی باید در سال پیش رو برای تئاتر ایران اتفاق بیفتد ؟

من در این زمینه توصیه ای برای جوانان ، بچه های علاقه مند و درگیر کار تئاتر دارم : نباید از مشکلاتی که در زمینه ی تئاتر و اصولا در زندگی یک شخص اتفاق می افتد ترسید . در بسیاری از موارد وقتی سالن به جوان ها نمی دهند ، آن ها می روند و زیرزمینی را کرایه می کنند و کار می کنند و این یعنی رفع مشکلات و یا پدر یک دختر خانمی با کار تئاتر او مخالف است و پول تو جیبی هم به او نمی دهند و این دختر مجبور است از خانه

تا محل تمرین که مثلا دو ساعت راه است را پیاده رفت و آمد کند و با روزی یک ساندویچ نان و پنیر سر کند . من این مشکلات را می بینم ، گاهی این اتفاقات می افتد ، ولی این مشکلات باید بیشتر تحلیل شود ، مشکلاتی مانند این که وزارت ارشاد کمک نمی کند و یا اینکه پدرم مخالف است ، سالن گیر نمی آورم ، نمایشنامه گیر نمی آورم ، زبان بلد نیستم که ترجمه کنم و یا ... هیچکدام از این مشکلات نباید جلوی حرکت شما را بگیرد . من معتقدم که تئاتر از زندگی و زمانه الهام و نیرو می گیرد و به یقین دقیقه ی اکنون را تماشا می کند و در آن زندگی می کند و نبض زمانه در دستش است . در باب تئاتر حرف و سخن و واژه های بسیار قشنگی گفته اند که تئاتر ، پارلمان روشنفکران است یا مثلا نقد راستین زمانه است و غیره . ولی حرف درست این است که بله تئاتر به همان اندازه ی زندگی وسعت دارد . زندگی وسعتش چقدر است ؟ تئاتر هم همان قدر است . بنابراین مشکلات در زندگی زیاد است و شما هم نباید از مشکلات بهراسید . باید در جهت حل مشکل حرکت کنید . شما می خواهید روزنامه نگار شوید ، مخالفت خانواده ، مخالفت همسر و همه ی این مشکلات باید حل شود ، همان طور که خانم ها در گذشته ی نه چندان دور ، مشکلات بسیاری که داشتند را حل می کردند و از پس این امتحان روسفید در می آمدند . برای مثال خانمی کار می کند ، تدریس می کند ، به بچه رسیدگی می کند ، شوهرش هم بی کار است و او خرج خانه را در می آورد و ... و این خانم موفق هم هست . ما باید از مادرانمان یاد بگیریم . گاهی حیرت آور است که آن ها آنقدر توانایی داشته باشند . بنابراین باید این چیزها را چون راهنمایی کردن ها و در خط درست گام گذاشتن ها را درون تئاتر بیاوریم . مثلا این انرژی شما ؛ که صبح بیدار شدید و با هر وسیله ای خودتان را به اینجا رساندید و حتی این انرژی ای که شما صرف این که بنده را به پای میز مصاحبه بیاورید گذاشته اید ، حل مشکلات است . من خیلی خوشم آمد که شما پیگیری کردید . من در سن و سالی هستم که ممکن است حالش را نداشته باشم . ولی شما فکر کردید که باید این کار را انجام دهید و بالاخره به آن رسیدید . به همین سادگی است . ولی ما فکر می کنیم که همه چیز سخت است ؛ مثلا می گوئیم برای تئاتر ، پول از کجا بیاورم . ولی اگر مصمم باشیم و راه های تجربه شده ی نسل های گذشته را کم و بیش با آگاهی دنبال کنیم حتما به هدف می رسیم .

و اما در جواب سوال شما ، حرف و سخنی با مسئولان دارم ، کسانی که مسئولیت مراکز تئاتری را دارند و وظایف این را دارند که تئاتر سرزمین اهورایی ما را اداره کنند ، سخن من این است : آقایان و خانم های عزیز مسئول ، شما چه بخواهید ، چه نخواهید این جوان ها به پیش خواهند رفت ، بنابراین به آن ها کمک کنید . این به نفع شما و اهداف شماست . شما نام های خود را همراه این جوان ها به جای خواهید گذاشت و توجه داشته باشید که امروزه جوان های ما در جشنواره های بزرگ دنیا شرکت می کنند . تئاتر ما هم مانند چیزهای دیگر وارد خانواده جهانی می شود . یعنی

داریم از مرزها عبور می کنیم . یعنی دیگر زمانه ای نیست که دور خودمان یک دیوار آهنین معروف بکشیم ، دیگر از این حرف ها گذشته است و روزگار دیگری است . شما در روزگاری به دنیا آمده اید و زندگی می کنید که ارتباطات غیر قابل تصور و حیرت آور است بنابراین شما چه بخواهید ، چه نخواهید ؛ چه بخواهند و چه نخواهند ؛ شما عضو خانواده جهانی هستید . یعنی شما در کنار جوانان دیگر دنیا حرکت می کنید و مسئله بیگانگی زبان و فرهنگ به هیچ وجه مسئله در یک دیگر حل شدن و غریبه شدن نیست . هر چه هویت شما پر رنگ تر باشد ، یعنی در خانواده جهانی جایگاه پر رنگ تری دارید و همچون یک تکه رنگین و یک عضو پر رنگ هستید . شما در همسایگی دیگر اعضای خانواده جهانی متشخص تر هستید . این حرکت چند صدایی ، چند سال است در دنیا آغاز شده و دارد جهان را به این سمت و سو می برد .

با توجه به تاسیس سالن های خصوصی در سالی که گذشت ، ایجاد این گونه سالن ها را چگونه ارزیابی می کنید ؟

بسیار اتفاق مبارکی است . من فکر می کنم که مسئولان تئاتر مملکت هم این موضوع را فهمیده اند و حمایت می کنند . یعنی مجوز می دهند . این روزها همه چیز به هم ریخته است . البته من سعی می کنم زمان امروز را خیلی خوب درک کنم ؛ به این دلیل که ما از یک نسل دیگر هستیم و برای نسل من یک مقدار مشکل است . ما به نوع دیگری پرورش یافته ایم و چشم به دنیای دیگری باز می کنیم ؛ مثلاً در چند قدمی حرفه ای ترین تئاتر ما ، تئاتر شهر ، یک زیر زمینی است به نام سالن مشایخی . ممکن است که مسئولان تئاتر اداره ارشاد به این سالن کمک های مالی نکنند ، در صورتی که این جوان ها به شدت احتیاج دارند و شاید حتی کمک های دیگر هم نکنند ؛ اما مزاحم آن ها نمی شوند . این کار مورد تایید است و هر چه این مراکز بیشتر باشد ما این نیروها را بهتر صرف می کنیم .

روزگاری بود که بنده بر اساس تحصیلات و تربیتم معتقد به نوع خاصی از تئاتر بودم . ولی الان دیگر آن طرز فکر را ندارم و معتقد هستم تئاتر به هر شکلی حضورش بهتر از نبودنش است . البته ممکن است که برای مثال من دوست نداشته باشم در گروه شما شرکت کنم . الان روزگار تکثر است . روزگار هر چه بیشتر بودن مکان های فرهنگی است . بله بعضی از این تئاترها که تجاری هستند ، ضد فرهنگ اند و خیلی از آن ها در فرهنگسراها فعالیت می کنند و کارشان صرفاً سرگرم کننده است و بلیت های گران قیمت می فروشند و در دو ساعت اجرا ، فقط مردم را می خندانند ، من اصلاً این را بی ارزش نمی دانم .

روزگاری بود شما برای این که کار بازیگری را شروع کنید باید یک شرایط خاص بدنی و خانوادگی داشتید . برخی از استادان روزگار من بعضی ها را

برای همیشه رد می کردند . به این صورت که می گفتند برای مثال قد تو کوتاه است ، و آن جوان می گفت من که نمی توانم قدم را بالا بکشم ، پس از تئاتر کناره گیری می کرد . ولی الان این حرف ها نیست و همه چیز در حال تجربه شدن است . الان در بسیاری از مراکز هنر دنیا گزینش های اولیه از بین می رود . برای مثال شما در مدرسه من شرکت می کنید و من شروع به گزینش می کنم . شاید شما در یک موقعیتی باشید که نتوانید بدرخشید . من باید به شما وقت بدهم . یعنی هیچ وقت در کار " نه " نداریم . همه می توانند باشند . جریان درست ، نخبگان خودش را انتخاب می کند ، بی آن که من سرنوشت شما را تعیین کنم ، که شما خوب هستید و یا خدای نکرده بد !

شما اگر راه را باز کنید ، خودتان را محک می زنید و بعد سرنوشتتان را تعیین می کنید نه آن که من با یک نمره شما را قبول کنم و یا با یک نمره شما را رد کنم .

در مورد اجرای برخی از نمایش ها در ایام نوروز نظرتان چیست ؟ اساساً باید تماشاخانه ها در این ایام تعطیل باشند یا نه ؟

من فکر می کنم در سوال قبل جواب این سوال را هم داده باشم چرا که برخی از گروه ها خیلی دوست دارند و آمادگی آن را دارند در ایام عید فعالیت کنند و برخی دیگر نه .

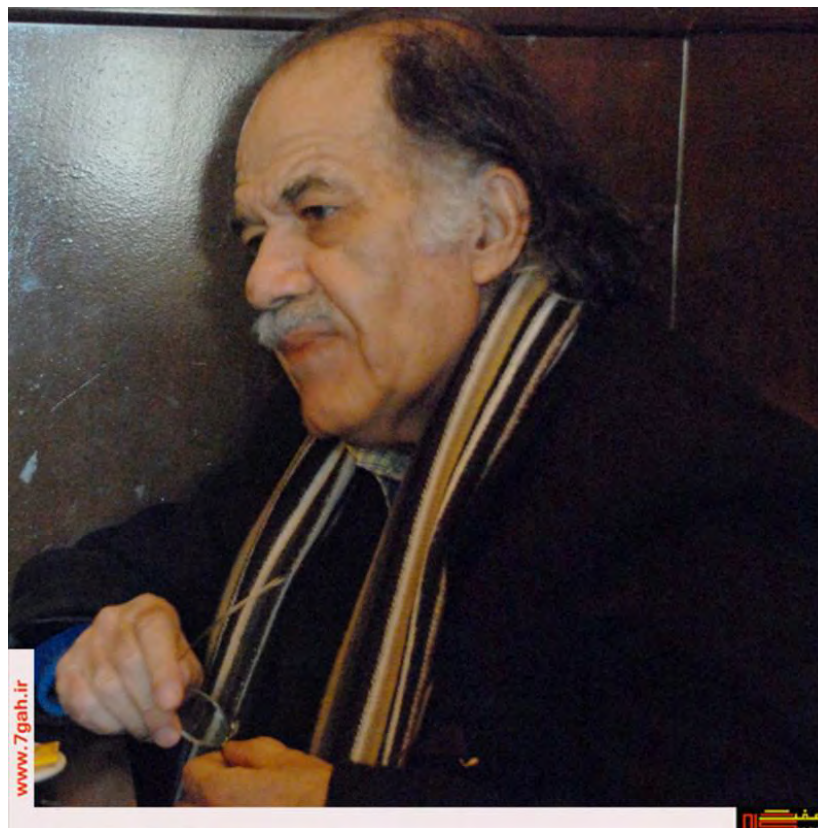
فرض می کنیم بنده خیلی دوست دارم ایام عید را در شهرستان بگذرانم ولی شما دوست دارید بر روی صحنه باشید .

ما باید گوناگونی شیوه های زندگی و سلیق را جدی بگیریم . روزگار خیلی عوض شده است . باید کلیشه ها را دور بریزیم ؛ ضمن این که روزگار تکرر و جمع شدن آدم ها با هم است ، به عنوان مثال تیم فوتبال یا طرفداران فلان تیم ورزشی ، گروه های تئاتر ، گروه های سینمایی و گروه های دیگر ، در حقیقت گروه گرایی خیلی زیاد شده و به همان اندازه ارزش فردیت هم بالا رفته است .

شما به شدت منحصر به فرد هستید ، یعنی نظیر شما در جهان دیروز و حتی امروز نخواهیم داشت . این ها ارزشمند است و تک تک ما موجودات من خیلی مورد لطف گروه های تئاتری هستم به خصوص گروه هایی که کمدی کار می کنند و خیلی پرفروش هستند ، من با همه شهرتی که در ادب حرفه ای ام دارم ، به همراه خانواده به دیدن این تئاتر ها رفته ام و در آن حرکات توهین آمیز و خلاف ادب دیده ام . گروه هایی که حرکات سخیفی انجام می دهند و به هر وسیله ای می خواهند مردم را بخندانند ، حتی با حرکات زشت غیر انسانی . مثلاً فرض کنید یکی از کارهایی که من اصلاً نمی پسندم در این نمایش این بود که فرض کنید یکی از پرسوناژها را فقط کتک می زنند ، پرسوناژی که قد کوتاه و سر بزرگی دارد را مدام تحقیر می کنند . این کار از کارهای ناسالم انسانی است .

اگر من می گویم فرقی ندارد که تئاتر باز یا بسته باشد و هیچ گونه اعمال سلیقه نکنیم معنی اش این نیست که هر کس هر کاری دلش می خواهد را انجام دهد ، هیچ کس حق این را ندارد ، من معتقدم ما باید ذهنمان را از محدود کردن و یخه آدم ها را گرفتن خالی کنیم .

سپس به اصولی می رسیم ، همان طور که همه دنیا رسیده است . کشور های متریقی هم به این شکل نیستند که هر کس هر کاری دلش می خواهد انجام دهد . برای مثال اگر بلند بلند حرف میزنی باید به گونه ای باشد که بغل دستی شما ناراحت نشود . یکی از چیزهایی که شما در کشورهای اروپایی و یا آمریکا می بینید این است که هیچ کس حق ندارد از خندیدن بدش بیاید ، مخصوصا خندیدن جوان ها ؛ در حالی که در جامعه ما بالا فاصله وقتی دختر ما می خندد به او می گوییم : " نیشت را ببند ! " این ها یک فرهنگسازی می خواهد .



اگر بهاری بودن را پیشتاز بودن و به روز بودن تعبیر کنیم ، تئاتر و سینمای امروز ما چقدر بهاری است ؟

بهار صفت های زیادی دارد . من بهار را به معنای امروزی و آن واژه هایی که شما جوان ها به کار می برید ، در حقیقت نوعی restart (شروع دوباره) طبیعت و زندگی می بینم . یکی از دلایلی که نیاکان بزرگوار ما برای بهار ارزش قائل بودند ، به این دلیل بود که شما زندگی را دوباره آغاز می کنید و این دوره جدیدی است از زندگی . یعنی شما همه چیز را نو می کنید ، هر چیز نو بسیار مبارک است و باعث می شود مقادیری از غم ها و غصه های گذشته دور ریخته شود و آن شادی همراه طبیعت و گل ها می آید . همه چیز در بهار این آمادگی را ایجاد می کند تا همه غم ها و مشکلات و ضعف هایی را که در سال گذشته داشته اید فراموش کنید و زندگی دیگری را آغاز کنید . از این نظر بود که بزرگان ما به بهار این قدر بها می دادند و به مدت هفت شبانه روز ، از چهارشنبه سوری گرفته تا سیزده به در و مراسم شب عید و ... را برگزار می کردند . همه این ها به این خاطر است که شما بتوانید در هر لحظه ، زندگیتان را دوباره سازی کنید و تجدید نظر کنید . شادی های زندگی نسبت به غصه ها دیرتر فراموش می شوند .

در وجود انسان مکانیزمی وجود دارد که شما را وادار می کند تا غصه ها و سختی ها را فراموش کنید و تنها شادی ها را به خاطر داشته باشید تا بتوانید زندگی را به جلو ببرید .

یکی از نکاتی که برای سینمای ایران در بهار امسال داریم این است که بعد از چند سال بسته بودن خانه سینما و این گونه حرکت ها ، فعالیت های صنفی هنرمندان سینمای سرزمین ما دوباره آغاز شده است ؛ سینمای یکی از ابزارهای مهم ورود ما به خانواده جهانی و جهان امروز بوده است و ما را خیلی به دقیقه اکنون نزدیک کرده . جهان امروز با همه احترامی که به گذشتگان خود دارد و موزه ها را نمی بندد یعنی گذشته خود را پاس می دارد ، ولی در دقیقه اکنون زندگی می کند .

به طبع ، من فکر می کنم که راجع به تئاتر قضاوت کردن کمی مشکل است ؛ با آن که فعالیت های صنفی در تئاتر هم صورت می گیرد ، اگر به همین منوال جوان ها به سمت و سوی تئاتر بیایند ، در بهار زندگی تازه می شود و طبیعت نیروی تازه ای را پیدا می کند و در بهار فعالیت های تئاتری بیشتری خواهیم داشت .

تئاتر چه اندازه می تواند در زنده نگه داشتن آیین های نوروزی موثر باشد و تاکنون چقدر موثر بوده است ؟

وظیفه تئاتر به هیچ وجه توجه به حوزه های محدود و ویژه فرهنگ نیست ؛ که بگوییم آیا تئاتر می تواند فرهنگ کادو دادن را تقویت کند؟! و یا این

که تئاتر می تواند به احیای مراسم چهارشنبه سوری کمک کند؟! و یا (برای این که لبخندی بر لب شما بیاید) آیا تئاتر می تواند در بهتر شدن کیفیت سمنو موثر باشد؟! وسعت تئاتر به اندازه زندگی است . زندگی و تاریخ ما نشان داده است که این آیین ها و مراسمی که شما می گوئید ، این نو کردن زندگی ها ، صدها سال است که در بدترین شرایط به قوت خود باقی مانده است . در اوایل جنگ ، در زیر بمباران ، در همین تجریش ، باز هم سبزه می فروختند ؛ ماهی قرمز سر جایش بود و جالب است که در خانواده های قدیمی رسم بر آن بود ، که می گفتند : فلانی در هفتم فروردین می نشیند ، فلانی در روز دیگر . این مراسم حتی در آن شرایط هم سر جایش بود ، یعنی مردم به ملاقات فامیل می رفتند . وقتی ناگهان در اوج بمباران آژیر می کشیدند ، همه زیر میز می رفتند و بعد از زیر میز بیرون می آمدند و می گفتند : بفرمایید آجیل ! حیرت آور است که چقدر این مردم به سرزمین و آیین ها و فرهنگ خودشان اعتقاد دارند ، در سخت ترین شرایط ؛ در گذشته های دور شرایط بدتر هم بوده ، قومی حمله می کرده و همه چیز را زیر و رو می کرده است .





با توجه به تعریفی که از بهار در ذهنانتان دارید ، بهاری ترین نقشی را که در تئاتر ، سینما یا تلویزیون ایفا کردید ، کدام نقش بوده است ؟

بهار در حقیقت دوباره آغاز کردن زندگی است . من در این حوزه ها تاکنون نقش خاصی را نداشته ام . برای این که هیچ وقت دنبال این برنامه ها نبوده ام . با این که از قدیمی ترین فعالان تلویزیون بودم ، ولی در برنامه های مناسبتی نوروزی و بهاری شرکت نداشتم .

همانطور که می دانیم شما در حوزه ی تئاتر ، سینما و موسیقی فعالیت داشته اید ، پویایی و به روز بودن کدامیک را بیشتر می دانید ؟

موسیقی نقشی بسیار اساسی در زندگی آدم و به خصوص در زندگی ما که تئاتر کار می کنیم ، دارد . تئاتر و سینما اگر ایستا باشند از معنا تهی می شوند ، البته پویایی و به روز بودن در هر سه ی این ها به طور مساوی است و نقش هیچ کدامشان بیشتر از آن یکی نیست .

آقای ابراهیم زاده ، تعطیلات نوروزی را چقدر دوست دارید ؟ تعطیلات نوروز در کودکی برایتان به چه صورت بود ؟

من در یکی از این نوشته هایم خاطره ای را نوشته ام :

در ایام کودکی ما نیز همانند همه زمان ها و هر جای دنیا ، اختلاف طبقاتی وجود داشت و لباس نو سمبل این بود که شما در ایام عید صاحب چیزی شده اید . به برخی از هم شاگردیان ما در دوران دبستان از طرف انجمن های خیریه لباس داده می شد و بعضی از آن ها آن قدر مناعت طبع داشتند که این لباس ها را نمی پذیرفتند . یعنی بعد از تعطیلات نوروز با همان لباس های سال گذشته برمی گشتند . من به شدت از این قضیه ناراحت می شدم و به این قضیه حساسیت داشتم که لباس نو بپوشم و بغل دستی ام لباس کهنه داشته باشد . دوست نزدیکی داشتم که اسمش نظام بود ، خدایش بیمارزد . او از خانواده ای بود که با تمام نیازی که داشت ، کمک خیریه را قبول نمی کرد . یک سال وقتی که تعطیلات نوروز تمام شد و می خواستم به مدرسه برگردم ، به شدت احساس ناراحتی می کردم ، چون من لباس نو داشتم و می دانستم که نظام با لباس کهنه خواهد آمد . در وهله ی اول وقتی که می خواستم به مدرسه بروم به مادرم گفتم اجازه بده لباس های سال گذشته ام را بپوشم . مادرم گفت : " نه ، نه ! باید لباس های نویت را بپوشی . " من لباس های نو را پوشیدم و وقتی می خواستم به مدرسه بروم همان طور در ذهن کودکانه ام با خودم می گفتم چگونه با نظام در کلاس روبرو شوم . چیزی که در عالم کودکی به ذهن من رسید این بود که اطرافم را نگاه کردم ، یک جای خلوت گیر آوردم ، روی زمین دراز کشیدم و لباسم را خاکی کردم . حالا نمی دانم تا چه اندازه ای موفق شده باشم ولی لاف خودم راضی بودم که فعالیت

انجام داده ام .

و سخن پایانی ؟

یک خاطره دلنشین و زیبایی که چند سال پیش به دست آوردم و در من خیلی تاثیر داشت . من چند سال است که رانندگی نمی کنم خیلی دوست دارم که از وسیله های عمومی استفاده کنم ، بیشترین وسیله ی نقلیه ی عمومی که استفاده می کنم تاکسی های پیچ شمیران به تجریش است . این اتفاق قبل از استفاده از مترو برای من افتاده است . من پیچ شمیران سوار یکی از این تاکسی ها شدم و رفتم صندلی عقب نشستم و مشغول خواندن روزنامه شدم . در صندلی جلو یک پسر تقریبا ده ، دوازده ساله نشست ، من ضمن خواندن روزنامه زیر چشمی می دیدم که آن جوان برمی گردد و به من نگاه می کند و انگار مرا به جا آورده است . بالاخره گفت آقای ابراهیم زاده ببخشید که مزاحم شما می شوم ولی می خواستم بگویم من و خانواده ام خیلی شما را دوست داریم . صحبتش در همین حد بود ، ولی خیلی فصیح و بالاتر از سن خودش صحبت می کرد . من هم از او تشکر کردم و بعد دیگر حرفی نزدیم و در عالم خودمان بودیم . او زودتر از من پیاده شد . کرایه آن زمان دویست تومان بود . من تجریش پیاده شدم به راننده دویست تومان دادم و او پنجاه تومان به من برگرداند و گفت پنجاه تومان آن را ، پسر حساب کرده است . یعنی او همه ی دارایی اش را برای بخشی از کرایه من داده بود . من ، اشک از چشمانم سرازیر شد و دگرگون شدم . این داستان برای علاقمندان بازیگری مسئولیت ایجاد می کند من این را گفتم : عزیزان من ! شما فکر نکنید وقتی وارد تئاتر و سینما شدید تمام و کمال متعلق به خودتان هستید . حداقل نیمی از شما متعلق به دوستدارانتان است و نسبت به مخاطبان خود مسئولیت دارید .

کتاب ها و آثار :

" تئاتر فرنگی " نمایشنامه

" شبیه خون " نمایشنامه

" رستوران " نمایشنامه

" نوزاد " نمایشنامه

" لازاروس " نمایشنامه

" از سوراخ کلید " مجموعه داستان

" رهانیدن " مجموعه نمایشنامه

" در پشت چراغ قرمز " مجموعه ی شبه مقالات

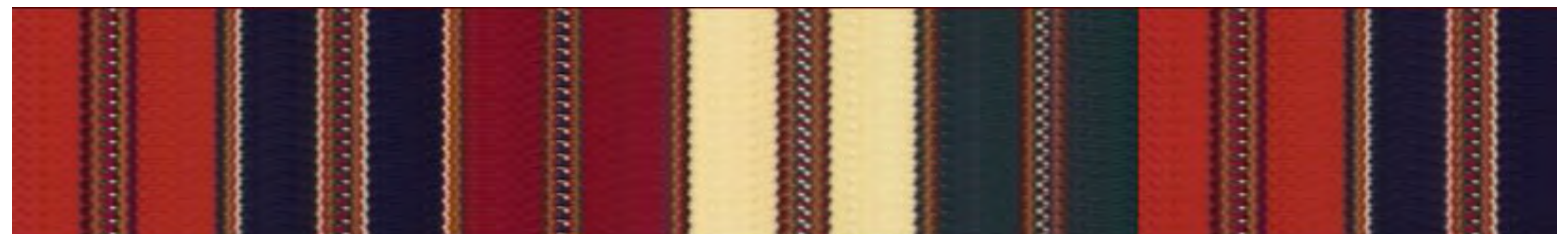
" یک خواهش کوچولو " در دست چاپ توسط نشر مروارید ، مجموعه قلم اندازی ها است که قرار است برای نمایشگاه بین المللی کتاب آماده بشود . البته قول داده اند

که پیش از عید حاضر شود و ما شاید برای آن مراسم رونمایی داشته باشیم .

از کارهای ترجمه " جشن نیکوکاری " نوشته ی انه ایکبرن که نمایشنامه است .

" آقا پسر به خانه می آید " نمایشنامه

" وکیل تسخیری " نمایشنامه نوشته ی جان مورتینر



سال نو ، روز نو ، روزگار نو و ...



بهرام ابراهیمی

بازیگر تئاتر ، سینما و تلویزیون



سال نو ، روز نو ، روزگار نو و ...

واژگانی است که در انتهای سال قدیم و ابتدای سال جدید بر زبان ما و در نوشته های ما ظاهر می شوند . ولی آیا واقعاً در مورد تئاتر و سینما هم می توان این واژگان را به کاربرد ؟

آیا قرار است سال نو ما هم تازه و شیرین و دوست داشتنی شود ؟

تقریباً در تمامی این حوزه ها به علاوه رادیو مدیرانی جدید بر سرکار آمده اند که هنوز برنامه ای ارائه نکرده اند و آینده این حوزه ها مثل کوزه در بسته ای است که قرار است باز شود تا روزگار ما هم نو شود .

دقت به این نکته هم مهم است که هر بار مدیرانی می آیند ، قصه را از سر آغاز می کنند و انگار که با آمدن مدیران در حوزه های هنری ما همیشه باید از اختراع آتش و چرخ آغاز کنیم .

چرا که در این سال ها هرگز کسی یا کسانی نیامده اند تا برنامه ای قائم به ذات طراحی کند و فقط تا تا پایان دوران مدیریتی شأن امورات خود را گذرانده اند .

در پایان این یادداشت که نو بهارانه است امیدوارم ، مدیرانی که آنها را دیدم (مدیر مرکز هنرهای نمایشی صدا و تئاتر) سال و حال نویی را برایمان رقم بزنند.

آمین ، یا رب العالمین

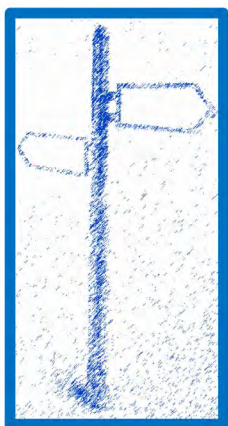
بهرام ابراهیمی - در آستانه سال 94





سعید رفیعی آتانی

خواننده گروه دنگ شو



... از هر چه دو رنگی است رها بود زمستان

بنام خدا

دیدید که چه بی رنگ و ریا بود زمستان؟ مظلوم ترین فصل خدا بود زمستان
دیدیم فقط سردی اورا و ندیدیم از هر چه دو رنگی است رها بود زمستان

مجتبی حیدری

موسیقی همانند بسیاری از پدیده های فرهنگی ساخته اندیشه های اجتماعی ، فرهنگی بشر است و بی شک عوامل محیطی و طبیعی به ویژه تغییر فصل ها در ساخت یک اثر موسیقایی تاثیر به سزایی دارد .

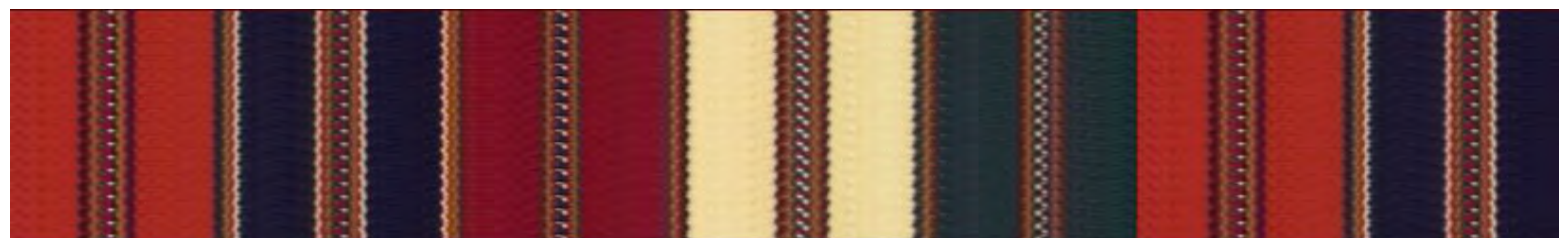
برنامه ها و اجراهای آیینی ، ملی ، مذهبی در فصول مختلف سال و به مناسبت های مختلف و همچنین تولید آثار موسیقی متعدد خود شاهد خوبی برای اثبات تاثیر فصول در ساخت یک اثر هنری می باشد .

هنگامی که تاریخ موسیقی جهان را از دورترین زمان تا به امروز بررسی می کنیم به قطعات بسیار زیادی به نام بهار از آهنگسازان آشنا و نام آشنا بر می خوریم ، کنسرتو ویلون بهار از مجموعه چهار فصل اثر آنتونیو ویوالدی ، بهار از مجموعه چهار فصل اثر ژوزف هایدن ، سمفونی بهار اثر روبرت شومن ، مژده بهار با صدای علیرضا افتخاری ، بهاران بیدار با صدای شهرام ناظری گواه تاثیر گذاری فصول به ویژه بهار در ساخت این آثار فاخر می باشد .

با وجود این به نظر می رسد فرا رسیدن فصل بهار در بسیاری از کشورهای اروپایی تا جایی که در حافظه تاریخ ضبط شده هیچ گاه

عمق وشکوه برگزاری آیین های بهاری در منطقه آسیای غربی را نداشته است . کشورهای واقع در مرز آسیا و اروپا و در مرکز آن ایران از گذشته دور مولد سلسله جشن ها و آیین هایی هستند که با آغاز بهار همراه بوده است . بدین ترتیب مردم این منطقه تغییر زمانی از زمستان به بهار را بر زندگی خود عمیق تر احساس کرده که بر فرهنگ و هنر به ویژه موسیقی این مرز و بوم تاثیر چشمگیری داشته است .

تعداد قطعاتی که به فرم های مختلف موسیقایی و همچنین در زبان های مختلف نام نوروز دارند به توصیف زیبایی بهار طبیعت می پردازند ؛ از حد تصور فراتر است . در ردیف دستگاهی موسیقی ایران ، گوشه هایی به نام نوروز صبا و نوروز خارا اجرا می شوند که دنباله نمونه هایی در موسیقی قدیم ایران هستند . بنابراین تمامی این شواهد و آثار گواه روشنی در اثبات این مدعا است .





ادوار مانه

نقاش امپرسیونیست فرانسوی





ماندانا طالبی

سرپرست گروه " گونای " و طراح حرکات
آیینی و فولکلوریک ایرانی



به استقبال بهار میرویم با گل نوروز

نوروز گولو گلدی : به استقبال بهار میرویم با گل نوروز

آمد بهار جانها

ای شاخ تر به رقص آ

چون یوسف اندرآمد مصر و شکر به رقص آ

ای شاه عشق پرور مانند شیر مادر

ای شیرجوش دررو جان پدر به رقص آ

چوگان زلف دیدی چون گوی دررسیدی

از پا و سر بریدی بی پا و سر به رقص آ

گویند که در نوروز ، خالق هستی ، عالم را آفرید و آن روز ، اول فروردین ماه است که رسیدن آفتاب به برج حمل است و ابتدای بهار و اما چند روز قبل از نوروز (نوروز گولو یعنی گل نوروز) سبز می شود و گل می دهد ، یعنی قبل از پیدایش عالم ، گلی زیبا با برگ هایی نرم و ضخیم که گل های خوشه ای آن در اوایل بهار و در انتهای ساقه ظاهر می شود .
گل نوروز، هنگامی که زمستان و سرما حکم فرمایی می کند، از زیر برف و غالباً از شکاف سنگ ها سر بر می آورد و نوید بخش

فصلی نو و زندگی جدیدی است ، گلی که از لابه لای سختی سنگ و در سرمای زمستان می شکفتد و نوید بهار را می دهد تا با وزیدن نسیم بهاری و فرارسیدن ابرهای سفید به یاد یکدیگر بیافتیم و لحظاتی به فکر هم و ایجاد تغییر ، تحول و دگرگونی باشیم . شهریار ملک سخن ، در منظومه جهانی حیدرآبا یا سلام ، وقتی سخن از خاطرات دوران کودکی خود دارد ، به سرسبزی حیرت انگیز نشیب ها و دره های روستای خود اشاره می کند و توصیفی زیبا از این گل می دهد :

بایرام یئلی چارداخلاری ییخاندا	بهاران که فرو ریزد کومه ها
نوروز گولو ، قارچیچگی چیخاندا	گل های نوروزی شود شکوفا
آغ بولوتلار کوینکلرین سیخاندا	ابرها هم طوفان نماید پیا
بیزدن ده بیر یاد ائله یین ساغ اولسون	زنده باشد هر که کند یاد ما
دردلریمیز، قوی دیککه لسین داغ اولسون	کوه غمی شد دل ناشاد ما

در این میان ، گل نوروز (نوروز گولو) تنها نیست و گل برف یا قارچیچگی نیز با او می روید ، سبزی می شود و گل می دهد ، اولی به رنگ بنفش و به سیمای عروسی است شرمگین و دومی به رنگ سفید و به سیمای عاشقی است و چه زیبا شاعر شهیر تبریزی فرا رسیدن نوروز را آورنده عشق دانسته است ، عشقی که در آن عاشق و معشوق در فصل سرما ، در انبوه برف و از میان تخته سنگ های سخت به گرما و حرارت عشق ، به بی نهـایت می رسند ، دل شیفته یکدیگر می شوند و می رویند ، گل می دهند ، طبیعت را باز می آفرینند و دنیا را از عالم خمودگی می رهانند ، عشق می بخشند و تا شصت روز نظاره گر یکدیگر شده و با هم می خشکند .

جشن نوروز دارای آیین ها و رسم هایی است و آمدن بهار در هر فرهنگی به نوعی بشارت داده میشود. یکی از جلوه های نمادین که در فرهنگ های گوناگون آمده است حرکات موزون و آیینی و سنتی و فولکلوریک است .

این حرکات و فرم ها بازتابی از اندیشه تن و روان است که هر دو را به هم پیوند می دهد و اندیشه و عواطف انسانی تجسم می یابد . در حرکات محلی دسته جمعی احساس و عاطفه مشترک ، اتحاد ، همبستگی ، دوستی ، صلح و آشتی بین اعضای گروه با تماشاگران بوجود می آید . رقص های هر قوم و ملتی شیوه های مختلف زندگی ، کسب و کار ، جنگ و آشتی و گونه های خاصی برای بیان عاطفه و ارتباط با دیگران را دارد . رقصهای آذربایجان نیز از این قاعده مستثنی نیستند و حرکات گوناگونی با معنا و مفهوم خاص خود را دارد. بیشتر حرکات آذربایجانی تغزلی ، شاد ،

و پرشور و برخی اندوهناک هستند ، از سری حرکات فولکلوریک است که از نسلی به نسل بعدی منتقل و در این پروسه توسعه و شکل گرفته است. بعضی از این حرکات در اصل جزء مراسم دینی و یا جزء از آمادگی های جنگی و دفاعی بوده است . به یکی از این آیین ها و حرکات فولکلوریک آذربایجانی می توان به لاله لر اشاره کرد که با حرکات آیینی و فولک به رسیدن بهار و درنا ها اشاره می کند که توسط رشید بهبود اف خوانده شده است . این آیین که در گنجه آفریده شده است رقصی است با سرعت متوسط و مشخصه آن چابکی و سرعت آن است . معمولاً توسط دختران ایفا می شود .



یازین اولینده گنجه چولونده
چیخیبدی گنده دیزه لاله لر
یاغیشدان ایسلانان یاپراقلارینی
سریپلر دره یه دوزه لاله لر
خیالیمدان نه لر گلیب نه گچر
یاز گلر ائللره دورنالار گوچر

بولاغار سماور آغ داشلار شکر

بنزیر چمنده کوزه لاله لر

میلیم اوزونده کی کارا خالدادی

هیجرانین درمانی ایلک ویسالدادیلاله لرر

نه واخدیر آشیقین گوزی یولدادیر

بیر گوناخ گله سیز بیزه لاله لر

در روزهای اول بهار، در دشتهای شهر گنجه

لاله ها دوباره تا زانوی آدم می رسند

و برگهای خیس از باران شان را

بر دره ها و دشت گسترانده اند، لاله ها ...

چه چیزهایی در خیالم می آیند و چه چیزهایی می گذرند

بهار به سرزمین ما می آید و درناها کوچ می کنند

چشمه ها سماوراش باشند و سنگهای سفید شکر

در میان چمن لاله ها به ذغال های سرخ شده می مانند، لاله ها...

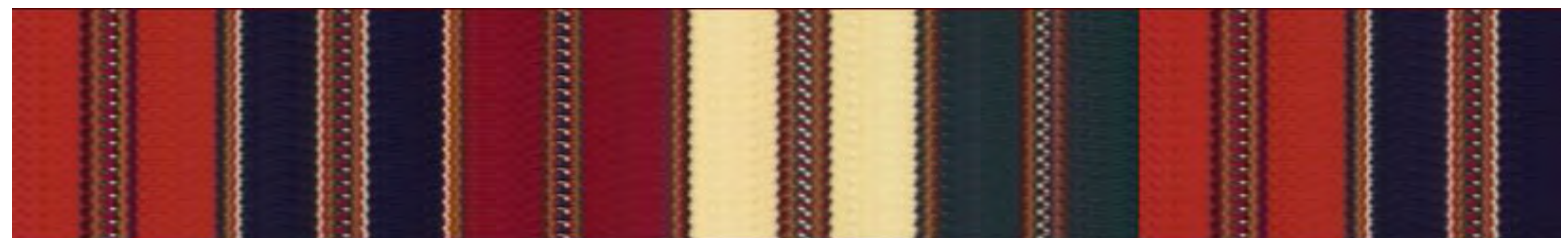
میل من به آن خال سیاه صورت توست

هم چنان که علاج هجران در نخستین وصال است

از کی تا حالاست چشم من به راه است

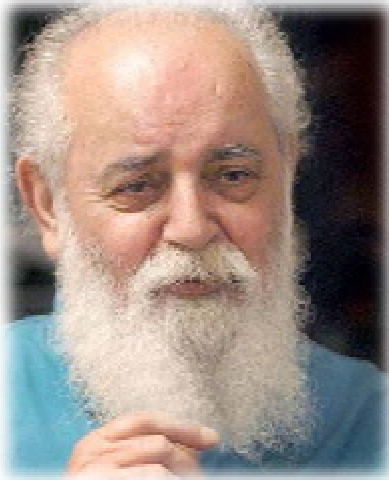
آه اگر روزی به خانه ی ما مهمان می شدید ای لاله ها... لاله ها... لاله ها...

گروه حرکات فولکلوریک " گونای " که آیین های مختلف ایران زمین را به شکل حرکات موزون گروهی ، دست در دست و شانه به شانه با زنان هنرمند ایران زمین به بهترین شیوه با فرمی شکیل و صحیح جهت زنده ماندن سنت ها و آیین های مختلف ایران زمین به بازنمایی فرهنگ ها ، آیین ها و سنت های محلی این مرز و بوم که برگرفته از ادبیات عامیانه است با زبان بدن روایت می کند .



زاویه

شعر: " بهار غم انگیز "



هوشنگ ابتهاج (ه . الف . سایه)

شاعر



بهار آمد گل و نسرين نياورد

نسيمي بوي فروردين نياورد

پرستو آمد و از گل خبر نيست

چرا گل با پرستو همسفر نيست

چه افتاد اين گلستان را ، چه افتاد

که آئين بهاران رفتي از ياد ؟

چرا خورشيد فروردين فرو خفت ؟

بهار آمد ؟ گل نوروز نشكفت

مگر خورشيد و گل را كس چه گفته ست ؟

كه اين لب بسته و آن رخ نهفته ست ؟

بهارا تلخ منشين ! خيز و پيش آي

گره وا كن ز ابرو ، چهره بگشاي

بهارا خيز و زان ابر سبكرو

بزن آبي به روي سبزه نو

سرو رويي به سرو و ياسمن بخش

نوايي نو به مرغان چمن بخش

بر آر از آستین دست گل افشان

گلی بر دامن این سبزه بنشان

گریبان چاک شد از ناشکیبان

برون آور گل از چاک گریبان

نسیم صبحدم گو نرم برخیز

گل از خواب زمستانی برانگیز

بهارا شور شیرینم برانگیز

بهارا شور عشقم بیشتر کن

شـــــرار عشق دیرینم برانگیز

مرا با عشق او شـــــیر و شکر کن

بهارا زنده مانی زندگی بخش

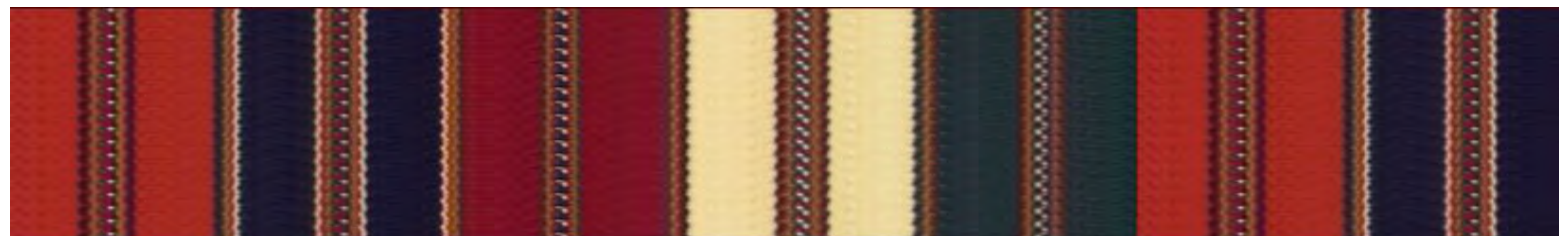
به فروردین ما فرخندگی بخش

هنوز اینجا جوانی دلنشین است

هنوز اینجا نفس ها آتـــــشین است

میین کاین شاخه بشکسته ، خشک است

چو فردا بنگری پر بیدمشک است



سید موسی صدر یا امام سرزمین های بی امام



الهام صادقی

نویسنده میهمان



بازنشر یادداشتی که به بهانه سالگرد ربوده شدن امام موسی صدر در "هفت گاه" منتشر شده بود

دعا می کنم که "اللهم فک کُل أسیر" و صدای تو در گوشم طنین می افکند که با سخنان آتشینت مردم لبنان را و همه ی مسلمانان، شیعه و سنی و همه ی انسان ها را به وحدت فرا می خوانی، وحدت در مقابل ستم و استکبار. دعا می کنم که "اللهم فک کُل أسیر" و تصویر تو در ذهنم شکل می گیرد که بیل و کلنگ به دست، کمر به آبادانی بلاد اسلام بسته ای، هر جای این کره ی خاکی که می خواهد باشد. دعا می کنم که "اللهم فک کُل أسیر" و غبطه می خورم به حال آن بستنی فروش مسیحی که فرصت دیدن تو را داشت، که در مغازه اش بستنی خوردی تا مسلمانان او را از خود نرانند. دعا می کنم "اللهم فک کُل أسیر" و به یاد یاران دور و نزدیک، به یاد علی شریعتی و مصطفی چمران، چشمانم بارانی می شود.

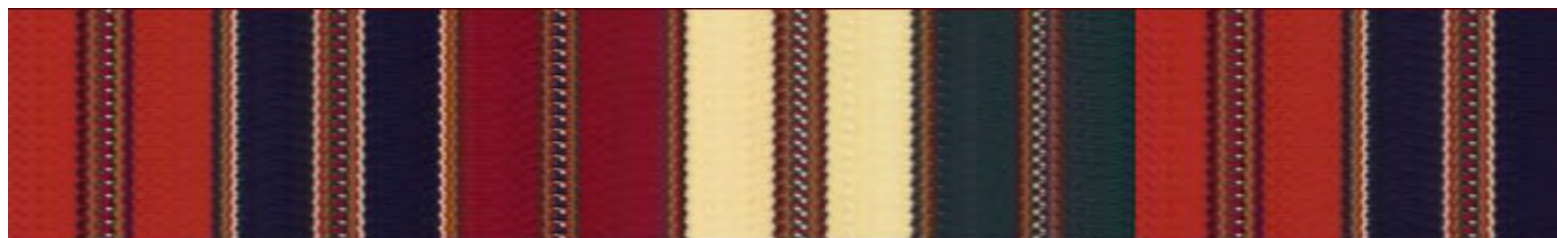
من همیشه دعا می کنم که "اللهم فک کُل أسیر"!

من این روزها که سایه ی سیاه داعش و القاعده بر سر مسلمانان سنگینی می کند، هر روز دعا می کنم که "اللهم فک کُل أسیر"، دعا می کنم به یاد تو و به یاد همه ی مسلمانانی که در بندند. این روزها می گویم اگر تو بودی یک بازوی نیرومند به رهبریت مسلمانان اضافه می شد و ریشه کنی این ظلم سیاه آسان تر. من دعا می کنم که "اللهم فک کُل أسیر" تا اینکه یک روز از همین روزها، در میان روزهای شلوغ طرابلس و نا آرامی های لیبی، از گوشه ای، کسی فریاد بر آورد که تو را یافته است و دعای همه



که فریاد برآورده اند که " اَللّٰهُمَّ فُكُّ كُلِّ اَسِيرٍ " اجابت شود و تو بیایی و کوچه های لبنان را زیتون بکاری ! آری، تو بیایی و حتی در همان لبنان بمانی، اما بیایی ! تو بیایی و روزهای بودند را بار دیگر به یاد لبنانیان بیاوری ، که چگونه از ایران هجرت کردی و کمر همت بستنی به بازگرداندن عزت به لبنانیان ، از شیعه تا سنی و مسیحی و دروزی . کاش تو بیایی و بشوی امام سرزمین های بی امام !

" اَللّٰهُمَّ فُكُّ كُلِّ اَسِيرٍ " گفتن های من تمرینی است برای انتظارهای بزرگ تر ، هجران های سخت تر . " اَللّٰهُمَّ فُكُّ كُلِّ اَسِيرٍ " گفتن های من تلاشی است برای منتظر بودن برای او که اگر بیابد ، تو هم می آیی !
من دعا می کنم که " اَللّٰهُمَّ فُكُّ كُلِّ اَسِيرٍ " و مطمئن هستم روزی می آید که تو بیایی ، چنان که به آمدن او بی مطمئن هستم که برای آمدنش می گویم " اَللّٰهُمَّ عَجِّلْ لِوَلِيِّكَ الْفَرَجَ " ...



www.7gah.ir

Email : 7gah@7gah.ir

